

جان فشانان

اسامی، مشخصات، زندگی نامه، وصیت نامه و تصاویر شهدای
«خط شریعتی»



وزیر فتحی

جان فشانان

اسامی، مشخصات، زندگی نامه، وصیت نامه و تصاویر شهدای

"خط شریعتی"

وزیر فتحی

جان فشانان

اسامي، مشخصات، زندگي نامه، وصيت نامه و تصاویر شهدای

"خط شریعتی"

وزیر فتحي

طراحی جلد و صفحه بندی : سینا اعتمادی



انتشارات پروسه

www.processgroup.org

۱۳۹۲

**با یادی از نام و یاد زوال‌ناپذیر دو هم‌دل و هم‌دم و هم‌رزم شهیدم:
اسماعیل میرباقری و غلام‌حسین مشهدی‌ابراهیم**

دیباچه

گردآوری، تدوین، و انتشارِ اسامی، مشخصات، زنده‌گی‌نامه و اسناد و مدارکِ مربوط به شهدای دهه‌ی شصت؛ کاری‌ست بسیار ضروری که خوش‌بختانه از سال‌ها پیش مد نظرِ جریانات، نیروها و بازمانده‌گانِ نسلِ سترگِ معترض، مبارز و به‌پاخاسته‌ی ایران بوده و در این راستا کارهای اگرچه ناتمام اما، بسیار ارزنده‌ای انجام یافته است. به‌طور کلی می‌توان در این رابطه به دو شیوه‌ی معمول اشاره کرد:

نخست: شیوه‌ای است که در آن به انتشارِ اسامی و مشخصاتِ کشته‌شده‌گان و جان‌فشانان به صورتِ عمومی و در لیستی واحد مبادرت می‌ورزند و البته در برابر هر کدام از اسامی، تعلقِ تشکیلاتیِ شخص هم (در صورتی که تعلقِ تشکیلاتی داشته‌اند) قید می‌گردد.

دوم: شیوه‌ای‌ست که جریاناتِ سیاسی طی آن به گردآوری و انتشارِ اسامیِ شهدا و جان‌فشانانِ مربوط و مرتبط با جریانِ سیاسی- تشکیلاتیِ خود، مبادرت می‌ورزند.

به عنوانِ مثالی برای لیستِ عمومی، به فهرستی می‌توان اشاره کرد که در سایتِ اینترنتیِ عصرِ نو تحت عنوانِ «اسامیِ جان‌باختگانِ کشتارِ سالِ شصت‌وهفت در

زندان‌های جمهوری اسلامی» به این نشانی منتشر شده است.^۱ این لیست حاوی ۴۴۸۶ تن از نسلی‌ست که اعماند از اعضا و هواداران و کادرهای جریانات سیاسی گوناگون و افراد و شخصیت‌ها و فعالین مستقل که در قتل عام شصت و هفت به جوخه‌های تیرباران سپرده و یا به دار آویخته شده‌اند.

نمونه‌ی دیگر برای لیست عمومی؛ فهرستی‌ست که **بنیاد برومند** به عنوان یادبود حقوق بشر در سایت خود «امید» منتشر کرده است. بنیاد برومند برای هر کدام از جان‌باختگان و قربانیان، صفحه‌ای باز کرده و به پرسش‌ها و مواردی حقوقی از قبیل: وضعیت اتهام، شرایط محاکمه، امکان یا عدم امکان اعمال حق استفاده از وکیل و ... را با استناد به قواعد حقوقی مربوطه پرداخته است و اگرچه اطلاعات مندرج در این سایت بعضاً با نواقص و خطاها و اشتباهاتی همراه است اما در ثبت عمومی اسامی منبع مفیدی‌ست.^۲

به عنوان مثال‌هایی برای انتشار فهرست‌های مختص جریانات سیاسی نیز به مواردی اشاره و جهت سهولت خواننده‌گان به این فهرست‌ها، نشانی آن‌ها را در این جا درج می‌کنیم:

سازمان مجاهدین خلق، در انتشار لیست اسامی و مشخصات اعضا و هواداران خود در این زمینه همواره فعالانه عمل کرده و دست به انتشار آن‌ها زده است. مجاهدین، علاوه بر انتشار کتابی تحت عنوان «قتل عام زندانیان سیاسی، اسامی و مشخصات ۳۲۱۰ تن از زندانیان مجاهد قتل عام شده» توسط انتشارات این سازمان به تاریخ

^۱ <http://www.asre-nou.net/php/view.php?objnr=11153>

^۲ <http://www.iranrights.org/farsi/memorial-browse-1.php>

مرداد ۱۳۷۸؛ نیز در سایت سازمانی خود صفحه‌ای به عنوان «لیست شهیدان» باز کرده‌اند که با مراجعه به آن می‌توان بر اساس حروف الفبا، فهرست مربوطه را حاوی عکس و اسامی و مشخصات کشته‌های این سازمان در طول دهه‌ی شصت، مشاهده کرد.^۳

بازمانده‌گان سازمان پیکار فهرستی از «شهدای سازمان پیکار» را تحت عنوان «اسامی ۴۶۸ پیکارگر سرخ که توسط رژیم فاشیست اسلامی ایران در دهه‌ی شصت شکنجه و اعدام شدند»، تهیه و به امضا «پیکارگران سرخ» در رسانه‌های گوناگون منتشر کرده‌اند.^۴

سازمان کارگران انقلابی «راه کارگر»، نیز با انتشار کتابی تحت عنوان «شهدای راه کارگر» در این زمینه اقدام کرده است.^۵

«اسامی ۵۵۶ تن از جان‌فشانان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» نیز انتشار یافته است که از سال ۵۸ تا پایان شهریور ۶۷ یعنی قتل عام شصت و هفت را در بر می‌گیرد.^۶

حزب کمونیست ایران به همین منظور سایتی تحت عنوان «یادی هاوران؛ سایت یاد جان‌باخته‌گان راه سوسیالیسم» راه اندازی و اسامی و مشخصات اعضای حزب و کومله را در آن جا گردآوری و منتشر کرده و هم‌چنان به روز می‌نماید.^۷

^۳ <http://www.mojahedin.org/pages/martrysList.aspx>

^۴ [http://irankargar.com/index.php?option=com_content&view=article&id=4696:irankargar&catid=9:2010-03-](http://irankargar.com/index.php?option=com_content&view=article&id=4696:irankargar&catid=9:2010-03-16-17-55-54&Itemid=8)

[16-17-55-54&Itemid=8](http://irankargar.com/index.php?option=com_content&view=article&id=4696:irankargar&catid=9:2010-03-16-17-55-54&Itemid=8)

^۵ <http://janbakhteghanerahekargar.wordpress.com/2011/01/14/284>

^۶ http://www.dialogt.org/fileadmin/user_upload/Janfeshanan_Fedaie.htm

^۷ <http://www.yadihawrean.com>

یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که در فهرست‌های انتشار یافته گه‌گاه اشتباهاتی نیز رخ داده است که این اشتباهات در موارد مربوط به تاریخ‌ها و جزئیاتِ اسامی با کسبِ اطلاعاتِ جدید و تصحیحی، اصلاح می‌شوند و اشتباهات و خطاهایی اما، که به تعلقِ حزبی و گروهی و سازمانیِ شهداءِ مربوط‌اند از جهاتی مهم‌تر و مساله سازتراند و دقت و مسئولیت‌شناسی بیش‌تری می‌طلبند.

مواردی که برشمردیم، صرفاً «نمونه»هایی از تلاش‌های ارزنده‌ای‌ست که برای ثبت و ضبط و زنده نگاه داشتن و پاس‌داشتِ نام و یادِ زنان و مردان و دختران و پسرانی صورت گرفته است که هم‌چون بهایِ گران‌قدرِ آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی و رویارویی با دیکتاتوری و ستم و مناسباتِ ستم‌بارِ سرمایه‌داری در ایران از آغازِ قدرت‌یابیِ «جمهوریِ اسلامی» تا کنون پرداخت شده است و می‌شود.

جای بسی تاسف است که در این میانه طیفِ جریاناتِ «خطِ شریعتی» که به گواهیِ تاریخ، از نخستین معترضان و برآشفته‌گانِ علیهِ قدرت و مناسباتِ حاکم بوده و به قدرِ وسع و بضاعتِ خویش در پرداختِ خون‌بهایِ این «اعتراضِ بزرگ» شرکت جسته و سهم خویشان را ادا کرده‌اند؛ به استثنا چند موردِ اسامیِ معین؛ تاکنون فهرستِ جامعی شاملِ اسامی و مشخصاتِ جان‌فشنان و شهیدانِ این طیف منتشر نشده‌اند.

خطِ شریعتی، بسیار کم‌تر از بهایی که پرداخت کرده، به ثبت و ضبط تاریخ‌اش پرداخته و البته شاید همین نیز از ضعف‌های بنیادینی ناشی شود که این اندیشه همواره از آن رنج می‌برده است و آن را از حضورِ مؤثر در صحنه‌هایِ عینیِ واقعیاتِ اجتماعی و سیاسی، علی‌رغمِ تلاش و جان‌فشانیِ بسیار عاجز کرده است. اما مگر

تاریخ معاصر ایران برای ثبت حقایق مربوط به مبارزات بی‌دریغ آن نسل عاصی در قید و بند نوع ایده‌ئولوژی، صحت و یا نتایج عمل‌کرد جریان‌ات فکری و سیاسی است؟

از قضا بررسی و نقد ایده‌ئولوژیک، طبقاتی و سیاسی خط شریعتی، نیز در گرو ثبت بی‌طرفانه‌ی مشاهدات تاریخی ما در این مورد است. و به همین دلیل نیز تاریخ و نسل‌های آینده؛ تک‌تک بازمانده‌گان این طیف را - صرف‌نظر از تحولات بعدی و تعلقات کنونی‌شان - در خصوص این کمبود و نقصان به پرسش خواهد کشید و این خلا را پر نشده نخواهد پذیرفت!

از این‌روست که علی‌رغم فاصله‌ای ژرف که هم‌اکنون در عرصه‌ی نظری و طبقاتی نسبت به اندیشه‌ها و طیف شریعتی دارم خود را موظف دانستم تا این بخش از تاریخ خط شریعتی را بازگو کنم، تا با پرداختن به اسامی و مشخصات مبارزین این طیف هم در راستای عمومی‌تکمیل، ثبت و ضبط اسامی و مشخصات جان‌فشانان آزادی و عدالت اجتماعی قدمی بردارم و هم به تکمیل پرونده‌ی حقوقی جنایات جمهوری اسلامی کمکی بکنم. این تلاش در عین حال ادای دینی است به رفقای که روزگاری به‌رغم تفاوت‌ها و تمایزات با هم‌دلی و هم‌داستانی، شجاعانه در برابر قدرت مسلط و مناسبات مستقر ایستادند.

به‌عنوان مدخلی برای ورود به متن، توضیحات زیر را ضروری می‌دانیم:

۱- طیف «خط شریعتی» در این مجموعه، دو گروه زیر را در بر می‌گیرند:

الف) جریان‌ات مشخص: «سازمان رزمندگان پیش‌گام مستضعفین ایران (آرمان مستضعفین)»، «سازمان توحیدی حدید»، «کانون ابلاغ اندیشه‌های

شریعتی»، «فرقان»، «سازمانِ مهاجرینِ خلقِ ایران»، و «موحدینِ انقلابی» و بنابراین: کادرها و اعضا و هواداران و مرتبطین با این جریانات.

بی‌گمان؛ جریاناتِ برشمرده از جهاتِ گوناگون، دارای تفاوت‌های ساختاری با هم بوده و تمایزات و افتراقاتی - مدوّن و نامدوّن - در استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها، داشته‌اند و تضادهایی در گرایش‌ها و جهت‌گیری‌ها و ایستارهای آنان قابل مشاهده و بررسی‌ست؛ اما از آن‌جایی که کتاب حاضر به ثبتِ اسامی و مشخصاتِ جان‌باخته‌گانِ این طیف می‌پردازد و به گشودنِ پرونده‌ای حقوقی درباره‌ی آنان اختصاص دارد و در برابرِ نسلِ کنونی و نسل‌های آتی به معرفیِ این طیف از شهدای راه آزادی و برابری می‌پردازد؛ نه ضرورت و نه امکانِ پرداختن به این تمایزات و تضادها را در این مجال، نمی‌بیند. از این‌رو به عنوان یک طیفِ سیاسی- ایده‌ئولوژیک؛ عام‌ترینِ مشترکات‌شان، یعنی: آتش‌خورِ ایده‌ئولوژیک و سرچشمه‌ی وجودی و موقعیتِ استقرارشان در اردویِ مخالفِ سیستمِ موجود را در نظر گرفته و در یک مجموعه گردآوری و تألیف می‌کند.

ب) شهدایی که به لحاظِ چارچوبِ کلی، باورها و اندیشه و یا سرچشمه‌ها و آتش‌خورهای فکری آن‌ها مختصاتِ ایده‌ئولوژیکِ این خط را داشته اما تعلقِ تشکیلاتی نداشته‌اند. این دسته از جان‌فشانان، در این فهرست، بدونِ ذکرِ تعلقِ تشکیلاتی ثبت گشته‌اند.

۲- در سال‌های آغازینِ دهه‌ی شصت به ویژه از پسِ ۳۰ خردادِ شصت؛ در آن هنگام که آن «نسلِ سترگ»، یک‌پارچه و با تمامِ وجود به آن «اعتراضِ بزرگ» برخاست و صف آراست؛ ناگهان: تند بادی هم‌چو عزرائیل خاست /

موج‌ها آشوفت اندر چپ و راست! و طیفِ خطِ شریعتی که از حیثِ تجربه‌ی پراتیکی و ساختارِ تشکیلاتی و توان‌مندی‌های ایده‌ئولوژیکی در مراحلِ آغازینِ راهِ خود بود؛ تحتِ تأثیرِ تلاطمِ این امواج قرار گرفت و تعدادِ قابلِ توجهی از نیروهای پرشور و فعالِ آن؛ گاه به کلی و گاه با حفظِ مواضعِ ایده‌ئولوژیک؛ به جریاناتِ دیگر و عمدتاً به مجاهدین پیوستند و بسیاری در ادامه – چه در زندان و چه در درگیری‌ها – به شهادت رسیدند. از آن‌جایی که کتابِ حاضر لیستی از شهدا و جان‌فشانانِ «خطِ شریعتی» است، در این‌جا اشاره‌ای به نام این نیروها نشده است زیرا آن‌هایی که به مجاهدین ملحق شده‌اند، روشن است که تعلقِ تشکیلاتیِ مشخصی یافته‌اند؛ و اما آن‌هایی که با حفظِ مواضعِ ایده‌ئولوژیک به این جریان پیوسته‌اند، حتا اگر دل‌بستگی‌های ایده‌ئولوژیکی هم به «خطِ شریعتی» داشته‌اند، تا هنگامی که شهادتِ متقنی از سوی هم‌زمان و یا هم‌بندیانشان نسبت به آخرین وضعیتِ اعتقادی و دلبسته‌گی نظری‌شان ارائه نگردد، آوردنِ نامِ آن‌ها ذیلِ عنوانِ «شهدای خطِ شریعتی» بنابر مبانیِ عرفی و اصولِ تشکیلاتی، امکان‌پذیر نیست.

۳- ترتیب‌بندیِ فهرستِ حاضر بر اساسِ هیچ‌گونه ارزش‌گذاریِ گروهی، سنی، سابقه‌ای و رده‌ای نیست بلکه صرفاً بر مبنای حروفِ الفبای نامِ خانوادگی‌ست. خوش‌بختانه این سنتِ جاافتاده‌ای‌ست که اغلب از سوی همه‌ی جریاناتِ سیاسی و کسانی که به انتشارِ چنین یادنامه‌ها و فهرست‌هایی مبادرت می‌ورزند، مراعات می‌شود.

۴- تلاش کرده‌ایم تا برای تک- تکِ مواردِ این فهرست، منابع و مآخذِ موردِ استفاده را ذکر نماییم. متون و جملاتی را که از مآخذ و منابعِ موردِ اشاره در

پای آن‌ها گرفته‌ایم را از آغاز تا انجام، در درونِ گیومه قرار داده‌ایم. جملات و بندهایی که خارج از گیومه («») اند، به قلم ماست.

۵- وبلاگ «کانونِ ابلاغِ اندیشه‌های شریعتی» و ضمیمه‌ی کتاب: «تاریخچه‌ی سازمانِ مهاجرینِ خلقِ ایران» مواردی استثنائی هستند که جریاناتِ خطِ شریعتی در آن‌ها به ثبت نام و مشخصاتِ شهدای خود پرداخته‌اند. کانون، زنده‌گی‌نامه‌ای از بهروز سامانی‌پور و مهاجرین، زنده‌گی‌نامه‌ی جان‌فشانیان: علی‌رضا حمیدآباد، غلامرضا سگوند، و حمید گُرد را منتشر کرده‌اند و ما در این جا از هر دو این منابع استفاده کرده‌ایم. وبلاگ «فرقان» نیز به دلیل انتشارِ اسامیِ تعدادی از شهدای فرقان در آن؛ منبعِ بسیار مفید، قابلِ اتکا و اطمینانِ دیگری بود که در مسیرِ جست‌وجوها بدان برخوردیم. فهرستِ منتشره در این وبلاگ را نیز از حیثِ مطابقت با یافته‌ها و تکمیلِ اطلاعاتِ گردآوری شده‌ی ما در خصوصِ شهدای این گروه؛ به کار گرفتیم.

۶- کوشیده‌ایم علاوه بر قیدِ نام و مشخصاتِ هر کدام از شهدا، حدالمقدور اطلاعاتی در باره‌ی شرحِ فعالیت‌ها و نحوه‌ی دست‌گیری و شهادت‌شان نیز ارائه و در صورتِ امکانِ زنده‌گی‌نامه‌ای از هر کدام درج کنیم.

۷- برای هر کدام از شهدا - بدونِ استثنا - فایلی را باز کرده‌ایم که شاملِ مشخصاتِ فردی و تاریخِ دست‌گیری و شهادت و اطلاعاتِ دیگر است. متأسفانه در پاره‌ای از موارد، در برابرِ فایلِ جان‌فشانیِ موردِ نظر، جایِ اطلاعاتِ لازم و متقن، هم‌چنان و هنوز، خالی‌ست. امیدواریم با انتشارِ این مجموعه و با اطلاعاتِ برگشتی از سوی خواننده‌گان و مطلعین، فایل‌ها را تکمیل و در انتشاراتِ بعدی، اعمال کنیم.

۸- و سر انجام این که این نخستین گام در این زمینه و به این گستردگی است. بعید نیست که در این سوی و آن سوی این «نم‌دیده خاک از خونِ مردم» و در لابه‌لای گیر و بندها و کشت و کشتارها در دهه‌ی شصت و به ویژه در جریانِ قتلِ عامِ شصت و هفت، کسانی از این طیف نیز بوده باشند که به نحوی از انحا سرافشانده‌اند و جان باخته‌اند و هنوز شناسایی و جایی ثبت نگشته‌اند. از این رو این کتاب، به مثابه‌ی جلد اول، و گامی است در این راستا، و کاری است ناتمام؛ که امیدواریم به یاریِ همه‌ی آنان که دغدغه‌ی ثبت و ضبطِ تاریخِ خون‌بارِ معاصرمان را دارند و در این زمینه‌ی اطلاعاتی - به هر میزان، حتا اگر اندک - در اختیار دارند؛ تکمیل کرده و به انجام رسانیم.

۹- رفقا و دوستانی با ارسالِ ایمیل و در اختیار نهادنِ اطلاعاتِ خود درباره‌ی برخی از شهدا به مستندسازیِ این کار کمک کرده‌اند که ذیلِ هر ایمیل، نامِ آنان را قید کرده‌ام. علی‌سرداری ضمنِ درمیان نهادنِ دانسته‌های خود با ما؛ هماهنگی‌هایی به عمل آورده و موجباتِ ارتباطمان را با تقی شیرازی - از اعضای سابقِ آرمانِ مستقر در هلند و نیز حامد - تنها بازمانده از بنیان‌گذارانِ مهاجرینِ خلقِ ایران - فراهم ساخت.

رفیق عزیزمان تقی شیرازی؛ با نوشته‌های صمیمانه، موجز، و روانِ خود اطلاعاتِ بسیار مهم و ارزش‌مندی از زندگانی و شهادتِ تعدادی از شهدای خطِ شریعتی را در اختیارِ این مجموعه نهاد. داده‌ها و دانسته‌هایی که برای کارِ پژوهشی و تاریخی نیز فوق‌العاده با ارزش‌اند و بعضاً برای نخستین بار در این جا منتشر می‌شوند.

رفقای «پروسه»؛ با رویی گشاده و دستانی گرم، کارِ طراحیِ رویِ جلدِ کتاب را بر اساسِ ایده و طرحِ اولیه‌ی ما و نیز ویراستاری و صفحه‌آراییِ متنِ کتاب را بر عهده گرفتند.

و این همه؛ نشانه‌ای‌ست صمیمانه، آشکار و پر افتخار بر این‌که: ما، در فراسوی ایستارها و گرایش‌های خود؛ در ثبات و ضبطِ تاریخِ خون‌بارِ آزادی‌خواهی و برابری‌طلبیِ خویش؛ دست یاریِ هم را می‌فشاریم و از هیچ کمکی به هم دریغ نمی‌ورزیم. به همه‌ی اینان درود می‌فرستم و بی‌نهایت از ایشان سپاس‌گزارم.

۱۰- بنیان این کتاب در سال ۹۰-۱۳۸۹ زمانی که در ترکیه بعنوان پناهجو می‌زیستم، پی‌ریزی شد و بخش اعظم کار در همان زمان انجام یافت. آرزو داشتم که این کتاب را همچون بخش دوم از کتابی مفصل‌تر و بعنوان مکمل آن تحت عنوان «نگاهی به جریان‌ات خط شریعتی» در چارچوب پژوهشیِ احزاب سیاسی در دهه‌ی شصت، منتشر کنم. کاری که طیِ آن؛ ضمنِ نقادیِ طبقاتی و ایدئولوژیکِ این جریان‌ات، فاصله‌ی امروزینِ خویش را نیز با آن اندیشه، و نیز «خط شریعتی» بعنوان آخرین صورت‌بندیِ تبلور یافته و در دسترس اش، تبیین کنم. آرزویی که توصیه‌ی برخی از رفقای درد آشنای ما هم البته بر انجام آن تأکید داشت. قصد داشتم و دارم که با نگاهی نقادانه پرونده‌ی «خط شریعتی» را بازخوانی و بررسی کرده و برای آشناییِ تقدیم علاقمندان تاریخ معاصرمان کنم. ضعف‌ها، کاستی‌ها، نارسائی‌ها و تناقضاتِ ساختاریِ مبانیِ اندیشه‌ی شریعتی؛ بی‌تجربگی، ذهنی‌گرایی،

بی عملی ، و فقدان درک عینی از مبارزه ی طبقاتی که جریانات سیاسی این طیف هرکدام با شدت و حدّت کمابیشی گرفتارش بودند ؛ تهاجمِ تاتار و سرکوبِ سبعانه ی جمهوری اسلامی به این جریانات در شرایطی که هنوز قوام نیافته بودند و آمادگی های لازم برای مواجهه با امواجی از این دست و اینچنین سهمگین را نداشتند ؛ افولِ جهانیِ رادیکالیسمِ انقلابی و چپِ رادیکال ؛ و عروجِ بین المللیِ بنیادگرائیِ اسلامی و مصادره ی پرچمِ رادیکالیسم و فروبردن آن به منجلابِ جرم و جنایت ... همه و همه مؤلفه ها و عواملی هستند که دست بدست هم دادند و چنان کردند که اینک بروشنی می بینیم که رهیافتی که با شریعتی تعریف می شد و طیفی که تبارش به این اندیشه می رسید ، دست کم در هیئت و هیبتی که در نیمه دوم دهه ی پنجاه با عنوان « خط شریعتی » تبلور یافت – دیربست که به تاریخ پیوسته و بنا بدلایلی که به اجمال برشمردیم ، نشانی از جان گیری و صورتبندی نویی هم از آن پیدا نیست ! اما این واقعیت نه تنها مانع از آن نیست که به بازخوانی و نقد همه جانبه ی آن بنشینیم؛ بلکه حتی گویای مؤکّد این ضرورت هم هست . خط شریعتی چه در هیئت و هیبتِ جریاناتِ سیاسی-تشکیلاتی اش و چه در مضمونِ آموزه ها و دکترین های شریعتی ، ارزش بازخوانیِ انتقادیِ جدّی ، همه جانبه ، بی پروا ، تمام عیار و البته منصفانه را داراست ، زیرا علاوه بر آنکه از خود دستاوردها و تجربیاتی به جای گذاشت ؛ نیز ، بخشی جدائی ناپذیر از تاریخ ما و تاریخ جنبشِ سیاسی معاصر ایران است.

بخش اعظم این کارالبته آماده شده اما دریغ که بنا بدلائل گوناگون که عمده ترین آن ها دست و پای بسته مان در آمریکا به دستگاه کار و کارخانه و روند طولانی و دشوار « جا افتادن » در این ینگه دنیا است ، امان نمی دهد !

از سوی دیگر سیر تحولات بسیار شتابناک است و فرصت ها اندک ! از گردنه ای در حال گذریم که در آنجا «فرار» اپیدمی شده است ! به دورانی برخورده ایم که بازار آرمانفروشی ، گرم ؛ و بساط فراموشی بسی گسترده ست ! از اینسوی ، وادادگان و منفعت طلبان ، خندق ها را پر می کنند تا صف ها را بهم بریزند و بتوانند به آسانی به هر دو طرف خندق تردد کنند ! از آنسوی ، قاتلان و آدمکشان نظام قساوت و آیه و سرمایه ، وضع و نمای کوی و خیابان تاریخمان را دگرگون میکنند و خونها را به ابزار تحریف و فراموشی شستشو؛ و خاوران هایمان را محو ؛ و طناب ها را جمع آوری و پنهان میکنند تا شرایط را برای نگاشتن تاریخ وارونه فراهم سازند ! اینست که این بار نیز با صرفنظر کردن از انتشار این کتاب بعنوان بخش دوم آن پروژه ی برشمرده که مستلزم تعلیق و انتظار بیشتری ست ، یکی دیگر از آرزوهایم را به تعویق انداختم تا به ضرورتی پاسخ داده باشم ! باشد که انتشار این کتاب گامی فراپیش در جهت یاد آوری و مبارزه با فراموشی باشد !

۲۹ خرداد ۱۳۹۲

خاک راه کاروان شصت و هفت : وزیر فتحی

جان فشانان

اسامی، مشخصات، زندگی‌نامه، تصاویر شهدای طیف خط شریعتی

۱) رضا (علی) آبکناری

توحیدی حدید

تاریخ تولد:

محل تولد :

تاریخ دست‌گیری :

تاریخ شهادت : ۱۳۶۲

محل شهادت : زندان قزلحصار

نحوه‌ی شهادت : خودسوزی یا سوزانده شدن در جریان شکنجه

نحوه‌ی دست‌گیری :

تکمله‌ها :

« ... یکی از شهدا حدید فردی بود که در بند [۲ واحد ۱] قزل حصار - یعنی بندی که در آن، مجاهدین در دورانِ حاج داوود تشکیلات زده بودند و لو رفت- کشته شد... خانواده‌ی بی‌چاره‌اش در همدان هنوز از وضعیت‌اش خبر ندارند که چه بلایی سرش آمد. اسم‌اش فکر می‌کنم رضا (علی) آبکناری یا چیزی در این مایه‌ها بود. در زمانِ شاه هم زندان بود و از نظرِ دانشِ سیاسی و ایده‌ئولوژیک هم طبقِ نظرِ یکی از مجاهدین که به من این اطلاعات را داد کم‌مایه نبوده است. بعداً؛ خارج از زندان هم بچه‌های حدید و خانواده‌اش از من اطلاعاتی می‌خواستند که من فقط شنیده‌هایم را از آن فردِ مجاهد نقل کردم. از افرادِ موردِ اعتمادِ بند بوده که هرچند ارتباطی با مجاهدین نداشته ولی از نظرِ حاج داوود نسبت به تشکیلاتِ بندِ مجاهدین، مطلع بوده است. لذا [حاج داوود] او را به بیرون بند می‌کشد و در زیرِ هشت به مدتِ تقریباً ۲۰ روز زیر شکنجه قرار می‌دهد. طبقِ گفته‌ی آن فردِ مجاهد که نام او هم در خاطرم نیست بعداً خبر سوخته شدن و یا به آتش کشیده شدنِ وی به داخل بند می‌آید. خانواده‌ی فردِ نام‌برده از آن زمان تا کنون علی‌رغمِ پی‌گیری از وضع‌اش هم چنان بی‌اطلاع هستند...»^۸

بنابر اطلاعاتِ دیگری که در این زمینه به دست‌ام رسیده است «موضوع بایستی در بندِ ۲ واحدِ ۱ قزل حصار در سال ۱۳۶۲» روی داده باشد که

^۸ منبع: ایمیل - وحید صمدی

در این صورت ممکن است این شهید همانی باشد که «در اتاقی که زیر هشت بود، خودسوزی کرد که جنازه‌اش را به بهداری منتقل کردند».

(۲) مهدی آیتی^۹

فرقان (از بنیان‌گذاران فرقان)

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: ۱۶ اسفند ۱۳۵۸

محل شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری:

(۳) بهرام آذر تیموری^{۱۰}

فرقان

^۹ منبع: <http://forqan.blogspot.com>

^{۱۰} منبع: <http://forqan.blogspot.com>

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ۱۳۵۸

محل شهادت:

نحوه ی شهادت:

نحوه ی دست گیری:

۴) غلامرضا اربابی^{۱۱}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰

محل شهادت:

نحوه ی شهادت:

نحوه ی دست گیری:

^{۱۱} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

۵) عباس اسدی^{۱۲}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰

محل شهادت:

نحوه ی شهادت:

نحوه ی دست گیری :

۶) علی فلاح اسدی^{۱۳}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ؟

محل شهادت:

نحوه ی شهادت:

نحوه ی دست گیری:

^{۱۲} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

^{۱۳} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

(۷) مرتضی اشرفی یوسفی^{۱۴}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ۷ تیر ۱۳۶۰

محل شهادت:

نحوه شهادت:

نحوه دست گیری:

(۸) مسعود رضا امیر^{۱۵}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ۲ آبان ۱۳۵۸

نحوه دست گیری:

^{۱۴} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

^{۱۵} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

۹) حسن اقرلو

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری: شب چهارشنبه ۲ دی ماه ۱۳۵۸ (به همراه اکبر گودرزی)

تاریخ شهادت: سوم خرداد ماه ۱۳۵۹

محل شهادت: تهران

نحوه شهادت: تیر باران

نحوه دست‌گیری:

« دست‌گیری گودرزی به سختی صورت گرفت: "وقتی می‌خواستند اکبر گودرزی را بگیرند، از داخل اتاق با یوزی پاسدارها را به رگبار بسته بودند و نمی‌شد به طرف او رفت».^{۱۶}

« سرانجام دو تن از نیروهای کلاه سبز ارتش به نام‌های حمید جراحی و اکبر پژمان پله‌های ساختمان را از پایین به بالا غلتیدند و خود را به اتاق اکبر گودرزی رسانده و یک نارنجک داخل اتاق او انداختند. اکبر گودرزی ناله‌ای کرد و بی‌حال افتاد.

اکبر گودرزی و حسن اقرلو در این خانه تیمی همراه هم بودند. حسن اقرلو واقعه‌ی سقوط این خانه تیمی و دست‌گیری خود و اکبر گودرزی را چنین تشریح می‌کند:

^{۱۶} (خاطرات ناطق نوری، ج ۲، ص ۱۸۵)

"حدودِ ساعتِ ۳ بعد از نیمه شب بود که برادرم اکبر مرا بیدار کرد و گفت زنگ طبقه بالا را می‌زنند و خانمی که در آن جا زنده‌گی می‌کند می‌گوید چند نفر با تفنگ جلوی در ورودی ایستاده‌اند. از این جا ما فهمیدیم که خانه لو رفته و در صدد مقابله برآمدیم. با دو کلتی که داشتیم چند تیر به سمت محل تیراندازی شلیک کردیم ... در این مدت به طور مرتب رگبار مسلسل به ساختمان مسکونی ما بسته می‌شد ...

به هر حال پس از چند لحظه که ما هم‌چنان به تیرها پاسخ می‌دادیم، یک نارنجک توام با رگبار مسلسل به هال پرتاب شد که در این هنگام برادرم اکبر شروع کرد به ناله کردن، من به گمان این که گلوله به وی اصابت کرد به طرف او رفتم و در آغوش‌اش گرفتم، اما به علت تاریکی بیش از حد موضع جراحت در سر او دیده نمی‌شد.

در طول مدتی که مأمورین یک‌سره به سوی ما تیراندازی می‌کردند، من به طور نیمه‌خیز برادرم را که به حالت اغما افتاده بود، نفس مصنوعی می‌دادم. در لحظات آخر هم که نارنجک گاز سمی به اتاق پرتاب کرده و قادر به تنفس نبودیم، برای این که امکان به بیمارستان رساندن برادرم وجود داشته باشد، هیچ چاره‌ای جز تحویل سلاح‌ها و تسلیم خود ندیدم. بنابراین سلاح‌ها را به پایین پرتاب کرده و خودم هم از ساختمان بیرون آمده و تسلیم شدم.^{۱۷} «دستگیرشده‌گان به اوین منتقل شدند، پس از انتقال اعضای فرقان به اوین، آقای ناطق نوری ضمن صحبت با دکتر بهشتی

^{۱۷} (پرونده حسن اقرلو، کد پرونده ۸۶۴۱، بازجویی ۵۹/۲/۷)

از او خواست که در محاکمه‌ی آن‌ها قاطعیت صورت بگیرد. دکتر بهشتی نیز از وی خواست تا خود به عنوان قاضی پرونده روند محاکمه را در دست بگیرد.

آقای ناطق نوری قضاوت را به شرطی پذیرفت که خود دادستان را تعیین نماید. سپس ایشان با آقای اسدالله لاجوردی گفت و گو کرد تا دادستانی پرونده‌ی محاکمه اعضای گروه فرقان را بر عهده بگیرد.

به دلیل سابقه‌ای که لاجوردی در بحث با منافقین در زندان‌های ستم شاهی داشت، از توانایی لازم برای چنین کاری برخوردار بود و با پذیرش ایشان جلسات بازجویی و محاکمات آغاز شد. حکم و قضاوت آقای ناطق نوری در این سند مشهود است:

بسمه تعالی

دوازدهم بهمن ۱۳۵۸

"پیرو فرمان رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی امام خمینی مدظله به جناب ثقه السلام شیخ علی اکبر ناطق نوری دامت افاضاته ماموریت داده می‌شود که به عنوان قاضی شرع در دادگاه انقلاب اسلامی تهران حاضر شوند و به اتهام متهمین رسیده‌گی کرده و احکام و حدود الهی را صادر و امر به اجرای آن‌ها بفرمایید. توفیق جناب عالی را در پیش‌برد انقلاب اسلامی از خدای بزرگ خواهانیم"^{۱۸}.

^{۱۸} (این سند در پرونده‌ی اکبر گودرزی به شماره‌ی بازپایی ۷۷۴ موجود است. هم‌چنین ر.ک: به خاطرات حجت الاسلام والمسلمین ناطق نوری، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۹، سند شماره ۲۹)

منبع: سایت وابسته به اطلاعات

<http://www.habilian.ir/fa/villainydocuments/%DA%AF%D۰۸۷/۹D/۸۸/۹D/۱B/۸>
۱۲۰-۸۶/۹D/۷A/۸D/۸۲/۹D/۱B/۸D/۸۱/۹D.html

(۱۰) امرالله الهی



فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ساعت یک بامداد مورخ ۱۳ / اسفند ۱۳۵۸

محل شهادت: تهران

نحوه شهادت: تیرباران

نحوه دست گیری:

«روابط عمومی دادستانی کل انقلاب نیز در بیانیه‌ای اعلام کرد: امرالله الهی، حسن نوری، محمد نوری، کمال یاسینی، محمد کاشانی، غلامرضا یوسفی و سعید واحد به جرم قتل محمد مفتاح، مهدی عراقی، حسام عراقی، جواد بهمنی، اصغر بهمنی و سوء قصد به جان هاشمی رفسنجانی و سرقت مسلحانه از بانک‌های جمهوری اسلامی در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به اعدام محکوم شدند و در ساعت یک بامداد ۵۸/۱۲/۱۳ حکم اجرا شد».^{۱۹}

(۱۱) احمد اکبری

توحیدی حدید

تاریخ تولد :

محل تولد :

تاریخ دستگیری: دستگیری اول: احتمال سال ۱۳۶۰ ؛ دستگیری دوم:

سال ۱۳۶۷

تاریخ شهادت : ۱۳۶۸

محل شهادت :

^{۱۹} منبع : <http://www.aviny.com/News/85/04/07/03.aspx>

نحوه‌ی شهادت: « احمد اکبری و حسن شیری دو نفر از وابستگان به
توحیدی حدید که در اولین سال های دهه ۶۰ دستگیر شدند و پس از
آزادی با لو رفتن فعالیت های قبل از دستگیری اول مجددا در سال ۶۷
دستگیر شده و در سال ۶۸ اعدام شدند.»^{۲۰}

(۱۲) سعید ببری

آرمان مستضعفین

تاریخ تولد: ۱۳۴۰

محل تولد: آبکنار

تاریخ دست‌گیری: ۱۳۶۲

تاریخ شهادت: ۸ مرداد ۱۳۶۷

محل شهادت: رشت

نحوه‌ی شهادت: حلق آویز در قتل‌عام شصت و هفت^{۲۱}

(۱۳) مسعود ببری^{۲۲}

آرمان مستضعفین

^{۲۰} منبع: ایمیل – وحید صمدی

^{۲۱} منبع: سایت عصر نو

^{۲۲} <http://www.asre-nou.net/php/koshtarece.htm> ۱۰/۶۷shahrivar۸۹liste-ghorbannian-koshtar-be-ta-۶۷-

^{۲۲} منبع: سایت عصر نو

<http://www.asre-nou.net/php/koshtarece.htm> ۱۰/۶۷shahrivar۸۹liste-ghorbannian-koshtar-be-ta-۶۷-

تاریخ تولد: ۱۳۳۸

محل تولد: آبکنار

تاریخ دست‌گیری: ۱۳۶۲

تاریخ شهادت: ۸ مرداد ۱۳۶۷

محل شهادت: رشت

نحوه‌ی شهادت: حلق آویز در قتل‌عام شصت و هفت

(۱۴) محمد علی بصیری^{۲۳}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: ۵ بهمن ۱۳۵۸

محل شهادت: تهران

نحوه‌ی شهادت: طی درگیری با نیروهای دولتی در جریان تلاش پاسداران

برای دست‌گیری او و وفا قاضی زاده و یکی دیگر از یاران‌شان. محمد علی

بصیری نفر شلیک‌کننده به مطهری‌ست.

^{۲۳} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

(۱۵) مسعود تقی زاده^{۲۴}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۱۱/۸

محل شهادت: تبریز- محل نماز جمعه

نحوه شهادت: حلق آویز در ملاء عام

«محمد متحدی و مسعود تقی زاده نیز ... به اعدام محکوم شدند که در تاریخ

۱۳۶۰/۱۱/۸ در محل برگزاری نماز جمعه ی تبریز به اجرا درآمد».

(۱۶) رضا چگنی

تاریخ تولد: ۱۳۳۱

محل تولد: خرم آباد

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: تابستان ۲۰ خرداد ۱۳۶۳

^{۲۴} منبع : <http://www.aviny.com/News/۰۳/۰۷/۰۴/۸۵.aspx>

محلِ شهادت: همدان

نحوه‌ی شهادت: حلقِ آویز

نحوه‌ی دست‌گیری:

زنده‌گی نامه:

«من با سه تن از شهدای پوینده‌گانِ راه و اندیشه‌ی دکتر از نزدیکِ آشنا بودم. سعی و کوشش خواهم کرد که در باره‌ی هر یک، قدری برای شما توضیح دهم:

رضا چگنی

اعدام در دهه‌ی شصت در زندانِ همدان

شغل: دبیرِ ادبیات

رشته‌ی تحصیلی: لیسانسِ ادبیاتِ عرب

ساکن: همدان

دارای دو فرزند^{۲۵} نامِ یکی [از فرزندان‌اش] در خاطرم مانده است: نامِ پسرش، هابیل بود.

فعالیت‌ها: پخش و نشرِ کتبِ شریعتی که قبل از انقلاب به نام‌های مستعار چاپ شده بود. تشکیلِ جلساتِ تفسیرِ قرآن از اواخر سال ۵۶ در شهر همدان. جزو سازمان‌دهنده‌گانِ نخستینِ اعتراضاتِ ضدِ پهلوی بود؛ به ویژه آن‌که آن تظاهرات به بهانه‌ی مرگِ آخوندِ معروفِ همدانی با نام ملا علی

^{۲۵} [در «یادبود حقوق بشر»، دارای سه فرزند قید شده است: - <http://www.iranrights.org/farsi/memorial-case->

مصادف شد. رضا - که خدای‌اش بیامرزد- طنینِ مرگ بر شاه را با دوستان و همراهان‌اش طنین افکند و فضا و بستری را آفرید که دیگران هم بتوانند به ترسِ خویش فائق آیند و شعارِ سرنگونی را سردهند؛ به دلیلِ آن‌که به خوبی با [بهره‌گیری از] اندیشه‌های شریعتی، توانِ مرزبندیِ صریح و شفاف را حتا قبل از انقلاب با روحانیت داشت. به خاطر می‌آورم که در یکی از جلساتِ تفسیرِ قرآن‌اش قبل از انقلاب با دیدی موحّدانه و توحیدی، چگونه زیستن را ملاکِ ارزیابی از تمامی افراد، حتا خمینی که آن زمان کم‌تر کسی بود که توانِ انتقاد از او را [داشته و یا] در سرِ پیروان؛ رضا به صراحتِ لهجه تاکید می‌کرد که حتا اگر آقای خمینی هم اشتباه کند باید به مردم حساب پس دهد.

با نگاه و بینشِ اجتماعی و تا حدودی طبقاتی، تلاش می‌کرد که جلساتِ قرآن را از حالتِ قرآن‌خوانی به پژوهشِ قرآنی سوق دهد؛ تا جایی که وقتی یکی از آخوندهای معروفِ همدان - که فکر می‌کنم فاضلی بود، [همو] که بعد از انقلاب هم چند سالی امامِ جمعه بود - در یکی از آن جلسات شرکت کرده بود؛ مدهوش و مبهوت مانده بود که یک دانش‌جوی ادبیاتِ عرب مگر می‌تواند و قادر است که چنان اطلاعاتِ متدیک و روش‌مندی از تاریخِ اسلام داشته باشد؟!

به هر حال انقلاب شد و رضا - که خدا روح‌اش را همیشه شاد کند - ارتباط‌اش را با افرادی هم‌چون من نه تنها حفظ کرد، بلکه ارتقا داد. البته او تمامیِ نشریاتِ گروه‌های منسوب به [طیفِ خطِ] شریعتی را بعد از انقلاب مطالعه می‌کرد و تا حدودی با برخی از آنان، هم‌موضع بود و

جهت‌گیری‌های‌شان را می‌پسندید و در راستای ترویج‌شان گام برمی‌داشت. خاطرم هست که چند بار قرار و مدار گذاشته بودند با آقای خلوصی دیدار کنند، اما ظاهراً موفق نشدند. به هر حال در میان گروه‌های پیرو شریعتی تا حدی به «آرمان» گرایش داشت اما به حق می‌توان گفت که او خود، کادری همه‌جانبه بود؛ هم در حوزه‌ی ارتباطات اجتماعی، و هم به لحاظ سیاسی و هم از جنبه‌ی فکری و عقیدتی ...

من به غیر از آن‌که در جلسات قبل و بعد از انقلاب در کلاس‌های رضا چگنی - که تا آخر عمر مدیون او بوده و خواهم بود - شرکت کردم؛ بلکه خدای فرودستان به من این توفیق را داد که دوبار کاملاً از نزدیک با او حشر و نشر داشته باشم:

[بار اول]: اواخر سال ۵۹ و اوایل سال ۶۰ بود که مسافرتی را ترتیب داد که از تمامی شاگردانش به التماس خواهش کرد که در گردش علمی او را همراهی کنند. در گام نخست، برای من مقدور نبود، زیرا نه از طرف خانواده و نه از طرف صاحب کار به من چنین اجازه‌ای نمی‌دادند! با اصرار آقا رضا و با تمایل شدیدی که خودم داشتم در نهایت زمینه‌های گردش علمی فراهم شد. او ما را که نزدیک به ۲۰ نفر بودیم طی یک هفته به مناطق جنگ‌زده‌ی جنوب برد. در باره‌ی جنگ همه‌ی ما خوانده بودیم و قصه‌هایی شنیده بودیم. اما وقتی که به مناطق جنگ‌زده وارد شدیم، آن مصیبت بزرگ را از نزدیک دیدیم. امری که برای همه‌ی ما تکان‌دهنده بود و رضا درسی به همه‌ی ما داد که از استادش [شریعتی] و او هم از قرآن آموخته بود. درس، همان بود که باید واقعیت را با تمامی ابعاد و

دردناکی‌اش از نزدیک دید و لمس کرد. آن مسافرت باعث شد که من از نزدیک، استادام را به خوبی بشناسم و با او آشنا شوم. یک هفته با او [بودم و] تا حدودی با منش‌اش آشنا شدم. جهت‌گیری‌های رضا به لحاظ نظری هم‌چون دیگر پیروانِ شریعتی بود: سرِ ناسازگاری [داشتن] با ارتجاع و نفی کامل و همه‌جانبه‌ی اندیشه‌ی فقه‌ای و شرع، و صد البته: روحانیت به عنوانِ متولّی دین! بخشی از آزادمنشیِ او ریشه در ایل و تبارش داشت: رضا از تبارِ لرهای خرم‌آبادی بود. پدرش کارگرِ شرکتِ برق بود. نهایتِ احترام را [به پدرش] می‌گذاشت. حتّا خاطرم هست که تلاش می‌کرد که در مقابلِ پدر حتّاالمقدور کم‌تر سخن گوید و بیش‌تر شنونده بود و مخاطب.

ملاقاتِ بعدیِ من: در اواخرِ سالِ ۶۱ در یکی از هتل‌های تهران [روی داد]. ما هر دو از همدان فرار کرده بودیم. من به عنوانِ زندانیِ فراری و او به عنوانِ یک معلمِ مسئول و آگاه. دیگر مجالِ زنده‌گی را از او سلب کرده بودند. شبی را با هم بیدار و تا صبح، صحبت و سخن از ادامه‌ی مبارزه با آخوندها کردیم. شروعِ جنگِ مسلحانه را نادرست ارزیابی می‌کرد. او می‌گفت که: رژیم در عرصه‌ی داخلی همان خصلتِ تشیعِ صفوی که دکتر از آن سخن گفته بود، اما در عرصه‌ی سیاستِ خارجی خصلتِ تشیعِ علوی را دارد و به تمامیِ مبارزاتِ رهایی‌بخش یاری می‌رساند. تاکید می‌کرد که مبارزه با چنین نظامی امری ساده و سهل نیست. فردای آن روز، ما از هم جدا شدیم. حدس می‌زنم که یک سال و نیم بعد او را در زندان دیدم و

چقدر غم‌انگیز هست وقتی تو زنده باشی و از استادت که در قیدِ حیات نیست، سخن گویی!

رفیقِ راه!

اجازه می‌خواهم که بقیه‌ی موضوع را بعداً با شما در میان بگذارم. به دلیلِ وضعیتِ روحی، امکانِ تصحیح نوشته را ندارم. خودت به بزرگی‌ات نادیده بگیر و اصلاح کن. نمی‌دانم حقِ مطلب را ادا کردم یا نه؟! هم اکنون دیگر اشک مجال‌ام نمی‌دهد...»^{۲۶}

تکمله‌ها :

« رضا چگنی ... عینکِ ته استکانی داشت. از تبارِ لرهای خرم آباد بود. چون یک‌بار با هم به خرم آباد رفتیم و مهمانِ یکی از کسانِ شان بودیم. ایشان در همدان اعدام شد. جرم‌اش [او علتِ] اعدام‌اش دو بخش بود. به گفته‌ی رفقا و هم‌بندی‌های‌اش، یکی آن‌که: در زیرِ شکنجه، هفته‌ها مقاومت کرده بود و بعدها شنیدم که در زیرِ شکنجه، ظاهراً شعری به عربی می‌گفته و یا تکیه کلامی از زبانِ عرب استفاده می‌کرده است؛ تا جایی‌که بازجوها مجبور می‌شوند با حاکمِ شرع، همانِ واژه‌ها را مطرح کنند! حاکمِ شرعِ آن‌وقتِ همدان گفته بود که مضمون این گفته این است که حرفی از من به شما درز نخواهد کرد!

جرمِ دیگرش هم این بود که در دوره‌ی قیامِ ۵۷؛ هنگامی که پادگانِ همدان تسلیمِ نیروهای مردمی می‌شود، اسلحه‌ها و مهماتِ قابلِ توجهی به

^{۲۶} منبع : ایمیل - تقی از هلند

یکی از خانه‌ها در محله‌ی جولانِ همدان منتقل و در زیر زمینِ آن خانه‌ی مسکونی جاسازی می‌شود. من شخصاً حدس می‌زنم که اعضای مجاهدین، در آن شرایط برای روزِ مبادا آن همه سلاح را در آن خانه با هزاران فشنگ، جاسازی کرده بودند. رضا در جریانِ آن قرار داشت و وقتی که یکی از اعضای مجاهدین در تهران دست‌گیر شده و انبارِ اسلحه‌ای را که در همدان که در محله‌ی جولان داشتند را لو می‌دهد، اسم رضا را مطرح می‌کند و رژیم [هم که] می‌دانست رضا در آن واقعه‌ی جاسازی حضور داشته است؛ اما می‌خواستند که از زبانِ خودش بشنوند. اما او فردی نبود که حتا [تحتِ شکنجه حاضر شود] به اسرارِ گروهی بپردازد [و آن‌ها را در برابرِ دشمن و بازجویان غدارش فاش سازد؛] با این‌که به هیچ وجه من الوجوه آن [جریان، یعنی مجاهدین] را قبول نداشت. [زیرا] با این حال در تقسیم‌بندیِ تضادها به خوبی واقف بود که رژیم، جریانی ضدِ مردمی‌ست و نباید اسرارِ نیروها را برای‌اش افشا کرد.

از چگونگیِ دست‌گیری‌اش اطلاعی ندارم و حتا تاریخِ دقیقِ آن را نمی‌دانم. اما همین‌قدر مطلع‌م که وقتی خودم در سلولِ انفرادی بودم یک‌بار که به ملاقاتی می‌رفتم، به طورِ اتفاقی رضا را دیدم که از ملاقاتی برمی‌گشت. قیافه‌ای جدی و مصمم داشت. هنگامی که مرا در چند قدمی‌اش دید که راهیِ سالنِ ملاقات هستم، حیرت‌زده شد. چون با وضعیتی که ما در تهران و با محملی که با یاریِ خدا تهیه شده بود؛ حدس نمی‌زد که ما را هم دست‌گیر کنند. به هر حال اواخرِ بهارِ ۶۲ بود و ما تنها توانستیم با خبر نویسی در دست‌شویی به اطلاعِ ایشان برسانیم که از میانِ

رفقایایی که در تهران با هم بودیم و او اطلاع داشت، تنها من دست‌گیر شده‌ام. به هر حال فصل بهار و اوایل تابستان بود که من او را دیدم. وقتی که به بند عمومی منتقل شدم، بعد از چند صبحی متوجه شدم که او را به قرنطینه برده‌اند و حکم اعدام او صادر شده است. افرادی هم‌چون تقی بیات – از فعالین مجاهدین که از موضع‌اش بعدها عدول کرد – چند بار از رضا برای من، در بند، سخن گفت و حتا این‌که «نسبت به مجاهدین، تحلیل ناقصی داشت و اتوریته‌ی آنان را در زندان به چالش می‌کشیده» [است].

دوست عزیز! [رضا چگنی] تعلق فکری به اندیشه‌ی شریعتی داشت. تعلق تشکیلاتی به صورت معمول و معین به گروه و دسته‌ای نداشت. اما از تحلیل‌های سیاسی و فکری آرمان [مستضعفین]، حمایت می‌کرد و قدرت تبیین‌شان را تحسین می‌کرد. به نظر من او فراتر از آن بود که در تشکلات آن زمان بگنجد. البته [این جمله] به معنای کوچک و بی ریشه کردن گروه‌های پیرو شریعتی نیست. به گفته‌ی برخی از دوستان مان؛ خودش به دنبال به وجود آوردن دسته و گروهی بود. به خاطر دارم که قبل از بسته شدن جو و غیره، با تعدادی از افراد منتسب به اندیشه‌ی شریعتی، در کوه و کمر، جلسه‌ی نظری دایر می‌کرد و من هم چند بار در آن نشست‌ها شرکت کردم.

او خود را شاگرد شریعتی می‌دانست.^{۲۷}

^{۲۷} منبع: ایمیل – تقی از هلند

نام این شهید در اسناد سازمان ملل نیز آمده است.^{۲۸}
وحید صمدی در یادداشتی که برایم - مؤلف - فرستاده، رضا چگنی را از
همکاران نزدیک سازمان توحیدی - حدید دانسته است :
« رضا چگنی

(توحیدی حدید)

از همکاران نزدیک به این جریان که در سال ۶۰ دستگیر و اعدام شد .
بنظرم هر دو رفیقمان - تقی و وحید - درست می گویند ! زنده یاد رضا
تا حدودی هم با آرمان وهم با حدید ارتباط و البته همکاری داشته و این
البته برای شخصیتی همچون او طبیعی مینمود که میتواند به این معنا
باشد که او هیچکدام از جریانات خط شریعتی - دوره ی خویش را تکمیل
نمی دانسته و به هیچکدام نپیوسته بوده اما نزدیکی های فکری موجب
می شده که در ارتباطی تنگاتنگ با مجموعه ی این طیف و بویژه با
توحیدی - حدید و آرمان مستضعفین باشد . به هر روی ، رضا چگینی
تعلق تشکیلاتی به هیچ جریانی نداشته است و از فعالین مستقل این طیف
بشمار می رود .

^{۲۸} - <http://www.iranrights.org/farsi/memorial-case-۲۵۵۰.php>

(۱۷) علی حاتمی

فرقان (از بنیان‌گذاران فرقان)

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: سحرگاه سوم خرداد ۱۳۵۹

محل شهادت: تهران

نحوه‌ی شهادت: تیر باران

نحوه‌ی دست‌گیری:

زنده‌گی نامه :

« شیرین [رضایی]، همسر علی حاتمی بود. علی یکی از شاگردان دکتر [شریعتی] و همان کسی ست که جلسه‌ی پرسش و پاسخی را که دکتر در سال ۵۴-۵۵ در یک خانه‌ی شخصی انجام داده بود را اداره می‌کرد و سوال‌ها را از دکتر می‌پرسید... شیرین در سال ۶۰ به همراه محمد رضا ملکی دست‌گیر شد و همان کسی بود که در سال ۶۱ با موسوی و لاجوردی، در حسینیه [ی زندان اوین] بحث می‌کرد. شیرین، در سال ۶۲ اعدام شد و خود علی هم در ۳ خرداد سال ۵۹ به همراه رهبری فرقان اعدام [تیرباران] شد.»^{۲۹}

^{۲۹} منبع : ایمیل - حسین ملکی

تکمله‌ها: بنا بر مدارک منتشره از سوی دستگاه‌های امنیتی و قضایی رژیم، علی حاتمی عضویت خود را در بخش نظامی فرقان نپذیرفته و به موارد اتهامی و کیفرخواست اعتراض داشته اما ترتیب اثری به این اعتراضات داده نمی‌شود و وی را به جوخه‌ی اعدام می‌سپارند:

«وی در یکی از بازجویی‌های خود می‌گوید:

"خدایا تو شاهی که من در گروه نظامی نبودم و هیچ اطلاعی هم از این که فرقان گروه نظامی داشته، نداشتم و ترورها از دید من برخوردی غیر اصولی و محکوم است." (۵)

اما حاکم شرع که کاملاً به روند پرونده‌ی فرقان و نقش علی حاتمی آگاه بود، ضمن تأیید حکم اعدام می‌نویسد:

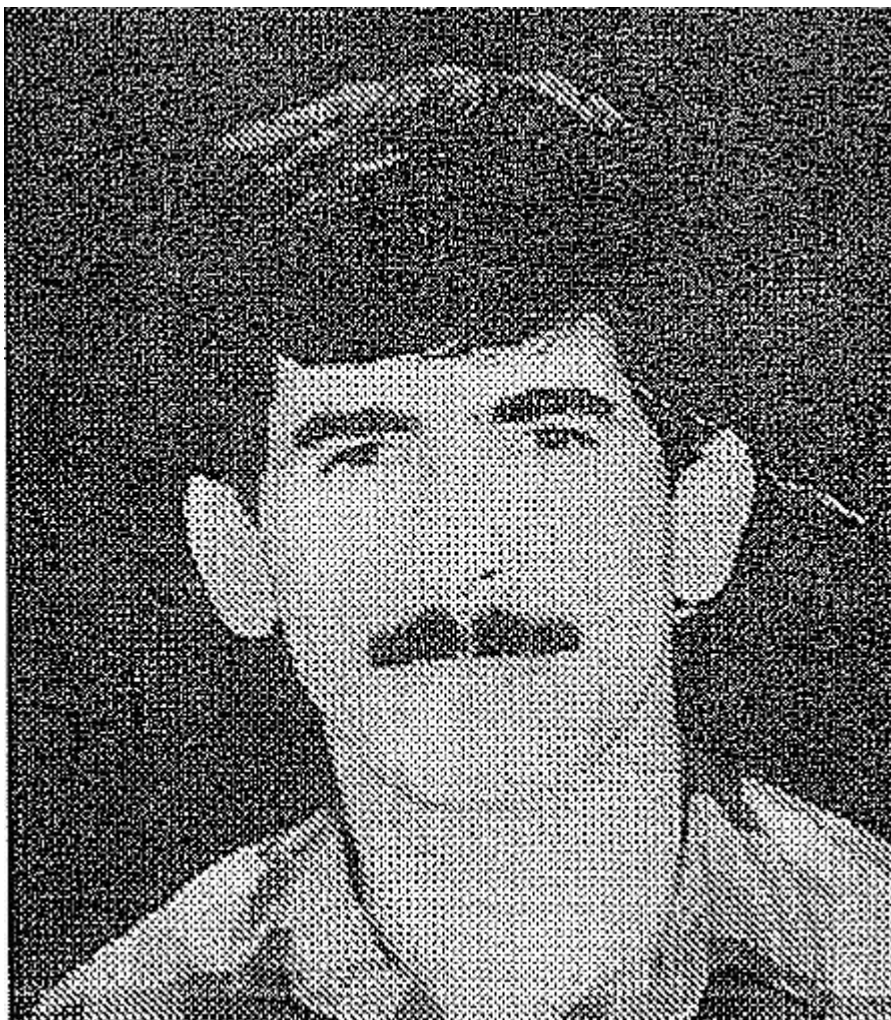
"این شخص نقش فوق العاده‌ای در تاسیس اساس فرقان داشته و بر خلاف مدعای اش پس از عملیات این گروه، کوچک ترین استنکاری از خود نشان نداد و در آزمایشی که بین دادگاه و صدور رأی از او به عمل آمد، مراتب فوق تأیید و ثابت شد که او سعی دارد با نفاق خود را نجات دهد."^{۳۰}

(مرکز اسناد انقلاب اسلامی مدعی‌ست که علی حاتمی در زندان خودکشی کرد!^{۳۱} اما سایت دیگر «جمهوری اسلامی» تحت عنوان *هابیلیان* به نقل از

^{۳۰} (پرونده علی حاتمی، ۹۳۶، آخرین دفاعیه، ۵۹/۳/۲) «منبع: سایت حکومتی
http://www.habilian.ir/fa/villainy-documents/%DA%AF%D۸۷/۹D/۸۸/۹D/۱B/۸۸.html۲۰-۸۶/۹D/۷A/۸D/۸۲/۹D/۱B/۸D/۸۱/۹%
/default.aspx۵۱۶۲http://www.irdc.ir/fa/content/»^{۳۱}

خاطراتِ ناطق نوری، تصریح کرده است که علی حاتمی به همراه تعدادی دیگر از اعضای فرقان به اعدام محکوم گردید و در سحرگاهِ سومِ خردادماه ۱۳۵۹ این حکم به اجرا در آمد.^{۳۲}

۱۸) علیرضا حمید آبادی



^{۳۲} <http://www.habilian.ir/fa/villainy-documents/%DA%AF%D8%B1%D9%88%D9%87-%D9%81%D8%B1%D9%82%D8%A7%D9%86-20.html>

مهاجرین خلق ایران

تاریخ تولد: ۱۳۳۴

محل تولد: خوزستان

تاریخ دست‌گیری: ۱۴ بهمن ۱۳۶۹

تاریخ شهادت: عاشورای ۱۳۷۱ (۲۰ تیرماه)

محل شهادت:

نحوه شهادت: حلق آویز

نحوه ی دست‌گیری: در جریان یورش سرتاسری رژیم به پایگاه‌های مهاجرین
خلق

مسئولیت تشکیلاتی: عضو شورای مرکزی سازمان

زنده‌گی نامه:

زنده‌گی نامه‌ای از این شهید در ضمیمه‌ی تاریخچه‌ی سازمان مهاجرین خلق
ایران به شرح زیر منتشر شده است که در این نشانی در دسترس است:

<http://www.puya.org/archives/Mohajerin/mohajerinBooks/SDOC0659-7-2.pdf>

زنده‌گی نامه‌ی مهاجر شهید علیرضا حمید آباد:

علیرضا در دوران انقلاب نقشی فعال در سازماندهی و راه اندازی تظاهرات در محیط دانشگاه و شهرهای مختلف داشت و در زمانی که عوامل رژیم مانع حرکت‌های اعتراضی مردم می شدند، فعالیت های او در این میان بسیار راهگشا بود.

با پیروزی انقلاب و فراهم شدن یک جو نسبتاً دمکراتیک برای فعالیت نیروهای سیاسی، او علاوه بر فعالیت های سیاسی خود، در طرحهای عمرانی مناطق محروم و دور دست فعالانه مشارکت می نمود. این طرح ها عمدتاً شامل: مدرسه سازی، جاده سازی، لوله کشی آب، برق رسانی برای روستاها و طرحهای کشاورزی عام المنفعه میشد. و در همین مقطع به عضویت سازمان مهاجرین خلق در آمد. و با لیاقت و شایستگی مبارزاتی و تشکیلاتی، به عضویت شورای مرکزی انتخاب شد. در سال ۱۳۶۰ نیروهای ارتجاع مذهبی که تا آنوقت با نقابی از فریب و ریا ماهیت زشت و ضد انسانی خودرا پنهان نموده بودند، پرده از چهره بر گرفتند و چون گرگان گرسنه به جان مردم و فرزندان رزمنده آنها یورش بردند. در ابتدای این حمله ها و شلیکونها و دستگیریهای دستهجمعی، علیرضا نیز بدام نیروهای رژیم افتاد ولی توانست قبل از کشف هویتش با هوشیاری از چنگ آنها فرار کند.

فشارها و برخوردهای ددمنشانه رژیم نتوانست علیرضا را از اهداف والای خود باز دارد و همچنان به کار و تلاش سیاسی خود ادامه میداد. در این رابطه بود که رژیم مجدداً او را دستگیر کرد و حدود ۹ ماه در اسارت خود نگه داشت. ولی مقاومت و هوشیاری او موجب شد که رژیم نتواند او را محکوم نماید.

بعد از آزادی از زندان ازدواج کرده و بدنبال بازگشائی دانشگاهها که به دستور خمینی تعطیل شده بودند، به ادامه تحصیل اقدام نمود. در این هنگام با فعالیت گسترده و خستگی ناپذیر خود به جذب و تشکل نیروهای مهاجرین خلق همت گماشت. در تداوم این فعالیت ها مجدداً، در اواخر تحصیلات دانشگاهی، تحت تعقیب مأموران رژیم قرار می گیرد. که در این مقطع به مبارزه مخفی علیه رژیم روی می آورد.

از سال ۱۳۶۱، مرحله نوینی در پروسه مبارزاتی مهاجر شهید علیرضا آغاز می شود. از این تاریخ به بعد او بعنوان یکی از ارکان اصلی و اعضاء هدایت کننده تشکیلاتی مهاجرین خلق، مسئولیتهای سنگینی را بعهده می گیرد. مسئولیتهایی که در انسجام و استمرار مبارزه تشکیلاتی مهاجرین نقش مؤثری داشته است. در تداوم تلاش برای آزادی و کار بی وقفه انقلابی که با عشق به مردم و آرمانهای آنان در آمیخته بود، علیرضا بخوبی موفق شده بود که در قلب توده ها پایگاههای بیشتری ایجاد کند و حمایت آنان را در مبارزه علیه رژیم بدست آورد.

کار مداوم و خالصانه علیرضا در پیشبرد مبارزه سیاسی علیه رژیم ارتجاعی و دیکتاتور حاکم بر ایران موجب می شود تا ارگانهای رژیم با وحشت تمام امکانات ضد انسانی خود را بکار گیرند و این ایمان جدید و مقاومت آزادیخواهانه را پیش از گسترش سرتاسری آن سرکوب کنند. در هجوم سرتاسری نیروهای رژیم و رو در روئی ناعادلانه آنان علیه اعضاء مهاجرین خلق ایران علیرضا در تاریخ ۱۴-۱۱-۶۹ دستگیر می شود.

از بدو اسارت به مدت دو سال تحت وحشیانه ترین شکنجه های جلادان رژیم قرار می گیرد، بگونه ای که هیچ جایی از بدنش سالم نمی ماند. و این خون آشامان در مقابل روح والای او، از موضع حقارت و زیونی و برای انتقام گیری از توده های ستم کشیده مان، او را با دو تن از یارانش - مهاجرین شهید غلامرضا سگوند و حمید کُرد - در عاشورای سال ۱۳۷۱ (۲۰ تیر ماه) به جوخه های اعدام می سپارند. او که سنبل فدا و ایثار و پیشگامی در راه رهایی مردم خویش بود، آنچنان در این زمینه تعالی یافته بود که می گفت: هرگز نمی توانم روزی را تصور کنم که یکی از همزمان مهاجرم قبل از من به شهادت برسد. و بحق او مصداق گفته خویش گشت و در شهادت و فدا پیشی گرفت و اسوه بودن خویش را بر سر راهمان به امانت نهاد.

مناعت طبع و عظمت روح علیرضا چون ققنوس بر فراز بام میهنمان آنچنان پر گشوده که اینک وجود سرشته از عزت و شهامت او، آتش روشنائی راهمان و نشانه هدایتمان است. او در سیرت و سنت زندگی، عصاره درد و رنج مردمش بود. همواره می گفت: محال است که از لابلای تصاویر و کلمات، شادی و اندوه واقعی مردم را لمس و درک کرد، مگر اینکه در پروسه جانگداز زندگی آنان حاضر بود و شاهد.

با اینکه او در فقر و محرومیت زاد و زیست و با داغ ستم و استثمار روئید ولی هرگز هیچ فقری در خُلق و خوی انسانی او جای نگرفت. در هنگام کار و کوشش با تمام خلوص عمل میکرد و بی هراس از هر رنج و سختی در یاری رساندن به دیگران و هموار کردن راهشان صمیمانه تلاش می کرد. نگاه پاکش بر هیچ زشتی نمی نشست و همواره

می گفت: برای رفع نقاط ضعف دیگران باید بر نقاط قوت آنان تکیه کرد و راهشان را برای حرکت و مبارزه باز کرد، تا در این پروسه تکامل رشد یابند و بر کاستی خویش فائق آیند.

از دردها و ناگواریهای زندگی شخصی که در سرتاسر زندگیش دیده میشد هرگز سخن نمی گفت و جز آه پر درد محرومیت مردمان از حلقومش فرا نمی آمد. در فراز و نشیب مبارزه هیچگاه سستی بخود نداد و در مقابل هیچ مشکلی و کمبودی باز نمی ایستاد. با عشق و نداکاری تمام ره می سپرد و راه می گشود. برای او زندگی جدای ز مبارزه در راه آزادی و عدالت غیر قابل تصور بود و هر چیز جز عشق به آزادی و سعادت مردم برایش پوچ می نمود. او با آتش طور جانش را بر افروخت تا در شب تیره وادی هراس و در سرزمین تشکده های خاموش، نور اهورائی را بر افروزد و جان ملتمان را با ریاد آزادی و عشق به انسانیت از ظلمت استبداد و جهل برهاند.

صداقت، رازداری، خلوص، صمیمیت و محبت های بی شمار علیرضا مأمن دل خسته یاران و آئینه پاک راستی هر مبارز مهاجری بود. از کلامش بارش امید می بارید و از زلالی امیدش سپیده فردا می دمید

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

تکمله‌ها :

علیرضا همواره می‌گفت:

« محال است که از لابلای تصاویر و کلمات، شادی و اندوه واقعی مردم را لمس و درک کرد، مگر این‌که در پروسه‌ی جان‌گدازِ زنده‌گیِ آنان حاضر بود و شاهد»

« برای رفع نقاطِ ضعفِ دیگران باید بر نقاطِ قوتِ آنان تکیه کرد و راه‌شان را برای حرکت و مبارزه باز کرد، تا در این پروسه‌ی تکامل رشد یابند و بر کاستیِ خویش فایق آیند»

« هرگز نمی‌توانم روزی را تصور کنم که یکی از هم‌زمانِ مهاجرم قبل از من به شهادت برسد »^{۳۳}

۱۹) معصومه دارابی^{۳۴}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

^{۳۳} منبع : ضمیمه‌ی تاریخچه‌ی مهاجرینِ خلقِ ایران ، در :

<http://www.puya.org/archives/Mohajerin/mohajerinBooks/SDOC0659-7-2.pdf>

^{۳۴} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

تاریخِ شهادت: ۱۳۶۰

محلِ شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری:

۲۰) شیرین رضایی^{۳۵}

فرقان

تاریخِ تولد:

محلِ تولد:

تاریخِ دست‌گیری:

تاریخِ شهادت: ۱۳۶۲

محلِ شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری:

تکمله‌ها:

«شیرین، همسر علی حاتمی بود. علی یکی از شاگردانِ دکتر [شریعتی] و همان کسی‌ست که جلسه‌ی پرسش و پاسخی را که دکتر در سال ۵۴- ۵۵ در یک خانه‌ی شخصی انجام داده بود را اداره می‌کرد و سؤالها را از

^{۳۵} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

دکتر می‌پرسید... شیرین در سال ۶۰ به همراه محمد رضا ملکی دست‌گیر شد و همان کسی بود که در سال ۶۱ با موسوی و لاجوردی، در حسینیه [ای زندان اوین] بحث می‌کرد. شیرین، در سال ۶۲ اعدام شد و خود علی هم در ۳ خرداد سال ۵۹ به همراه رهبری فرقان اعدام [تیرباران] شد.^{۳۶}

موسوی، معروف به «موسوی ۲۰۰ تناقض» آخوند دلک مآبی بود که در زندان اوین و به‌ویژه در «حسینیه» که محلی بود برای اخذ مصاحبه‌های تلویزیونی از زندانیان و سایر برنامه‌های «فرهنگی!» دست‌گاه سرکوب روانی و شست‌وشوی مغزی؛ وظیفه‌ی در هم شکستن افکار و اندیشه‌ها و باورهای زندانیان را برعهده داشت و منبر ملامت از لاطائلاتش همواره برپا بود و تحت عنوان مباحث سیاسی- عقیدتی، ضمن رفتارها و بیانات سخیف و تحقیر آمیز، اراجیفی سرهم‌بندی می‌کرد و ترهاتی می‌بافت که خود همین نشستن اجباری زندانیان در حسینیه و یا شنیدن اجباری آن از بلندگوهای بندها، شکنجه‌ای سخت و عذابی ملال آور به شمار می‌رفت. موسوی مدعی بود که ۲۰۰ تناقض را در مارکسیسم یافته است که هیچ مارکسیستی نمی‌تواند پاسخ‌اش را ارائه نماید! خاطرم هست که می‌گفت: اولین تناقض، در اولین جمله‌ی مانیفست هست! و بلافاصله شروع می‌کرد و از روی نوشته‌اش - که ظاهراً جزوه یا کتابی بود تحت همین عنوان یعنی «۲۰۰ تناقض در مارکسیسم» - می‌خواند: «تاریخ تاکنونی بشر،

^{۳۶} منبع: ایمیل - حسین ملکی

تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی... خب! آقا آی ی ی ... تو که گفته بودی در کمون اولیه، آن جامعه‌ی ایشتیراکی، همه برابر بودند و اصلاً طبقات نبود پس این ... چی است که می‌گویی؟! این اولین تناقض! «موسوی هرگاه در حسینیه حاضر می‌شد - بدون استثنا- هل من مبارز می‌طلبید و می‌گفت که حاضر است با هرکسی در امنیت و آزادی کامل که البته امنیت او را وی تضمین می‌کند (!) در برابرِ انظارِ همه‌ی زندانیان، بحث و مباحثه کند تا حقانیتِ مکتبِ موردِ نظرِ خود و بطلانِ مکاتبِ مخالفین را با دلایل و فاکت‌های بلاتردید (!) اثبات نماید. موسوی گاه چنان میدان را خالی و بی حریف فرض می‌کرد که با دلچک مآبیِ خاصی که لهجه‌ی غلیظِ ترکی‌اش در ترکیب با حرکاتِ فیزیکی و استدلال‌های سخیف‌اش، اوضاعِ مضحکی برای‌اش می‌ساخت و موجبِ خنده‌ی زندانیان می‌شد؛ ادعا می‌کرد که: «من خودم همه فن حریف‌ام! حاضرم با هر کدام از شما که مدعی هستید، در هر عرصه‌ای که بگویید، در بیافتم! این گوی و این میدان! مباحثِ سیاسی و اقتصادی، تفسیر و حدیث و فقه و اصول! فلسفه و روانشناسی!... نه؟! بسیار خوب! کشتی! کاراته! چی خیال کرده‌اید؟! من خودم کاراته بازم! کوه‌نوردم!»

اکثریتِ قریب به اتفاقِ زندانیان، این دعوت را - که هر از چند گاهی از سوی لاجوردی هم اعلام می‌شد - ترفندی برای شناساییِ بچه‌های سر موضعِ علنی می‌دانستند. امری که در صورتِ تحقق - در آن سال‌های استیلای جبارانه‌ی لاجوردی بر زندان - به معنیِ به زیرِ ضرب رفتنِ شدیدِ زندانی به منظورِ درهم شکستنِ او و آن‌گاه کشاندنِ وی به همان حسینیه

برای در هم شکستنِ روحیه‌ی سایرین و اعلامِ این‌که: بفرمایید! این هم به حقانیتِ امام و نظامِ مقدسِ ما رسید (!)، می‌بود. مطلقِ زندانیان هم معتقد بودند که هر گونه بحثی در هر زمینه‌ای با این جماعت بی‌هوده است و اساساً زندان جای بحثِ سیاسی – ایده‌ئولوژیک با زندانبان نیست. موسوی و لاجوردی اما ول کنِ معامله نبودند و به ویژه موسوی، مرتباً در هر منبری در حسینیّه، هل من مبارز می‌طلبید و این موضوع را هم‌چون ترجیع بندی در آغاز و پایانِ یاوه‌گویی‌های‌اش تکرار می‌کرد.

لاجوردی و نظامِ سرکوب و شکنجه‌اش در زندان، به تدریج شگردِ تازه‌ای را اختراع کرده بودند. آن‌ها در برابرِ مواردی که زندانی را تحتِ فشار قرار می‌دادند تا از وی مصاحبه در حضورِ جمع و یا مصاحبه‌ی تلویزیونی اخذ کنند و با مقاومتِ زندانی، خود را شکست خورده می‌دیدند؛ از وی می‌خواستند تا در حضورِ جمعِ زندانیان، از مواضع‌اش دفاع نماید! احساسی غریب و ناگفته‌گویی به سانِ یک نمونه‌ی ضرور و تاریخی، گاه‌گاهی جان و روانِ زندانیان را می‌خراشید و حسی ناگفته بر می‌انگیخت که یک‌بار هم شده می‌بایست دهانِ یاوه‌سرایی‌های نشسته بر سکوی تماشایِ صفِ اندر صفِ اسیرانِ بی‌پناه را به ضربِ استدلال‌های متقن و مستحکمی چند، به هم کوفت تا هم‌چون نمونه‌ای تعطیل‌کننده‌ی بساطِ عربده‌کشی‌های مستانه‌ی این فاتحانِ حقیر باشد که شلاق را در پشتِ نقابِ استدلال (!) پنهان کرده‌اند ... و آن‌گاه؛ هرچه بادا باد!

شیرین رضایی، در چنین اوضاع و احوالی، بر سکوی حسینیہ قدم گذاشت. در برابرِ لاجوردی قرار گرفت. به صراحت با او به بحث و جدل پرداخت. از مواضع خود و جریانِ مربوطه و حقانیتِ مبارزه با رژیم و شرافتِ زندانیان دفاع کرد. جمهوری اسلامی و معتقدات و عمل کردها و جنایاتِ آن را افشا و محکوم نمود و چندی بعد هم بر فراز دار، با گُلوی ظریفاش، بر سطرِ طناب، آن چه را که آن روز می گفت، نوشت و امضا کرد و جاودانه شد!

(۲۱) محمد رضا روانیان

آرمان مستضعفین

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰

محل شهادت: همدان

نحوه شهادت:

مسئولیت تشکیلاتی: عضو شورای مرکزی آرمان در استان همدان

نحوه دست گیری:

زنده گی نامه :

« محمد رضا روانیان، دانش جوی رشته ی پیرا پزشکی - در سال ۱۳۵۶ - بود. حدس می زنم که ایشان برای گسترش اعتراضاتِ مردمی علیه رژیم سلطنتی، از مناطق آذربایجان به همدان آمد. [من او را در] یکی از

تجمعاتِ اعتراضی‌یی که در مسجدِ جامع [برگزار شده بود و طیّ آن] صدها نفر گرد هم آمده بودند، به طورِ اتفاقی دیدم. او از رشد و گسترشِ اعتراضاتِ مردمِ آذربایجان سخن می‌گفت. من از طریقِ یکی از بستگان‌ام او را می‌شناختم.

محمد رضا از خانواده‌ای مرفه نبود. به لحاظِ طبقاتی؛ می‌توان گفت که او وابسته به طبقه‌ی متوسط به پایین بود؛ اما به دلیلِ استعداد و هوشی که داشت، موفق شده بود با موفقیت واردِ دانش‌گاه شود و در رشته‌ی پیراپزشکی به تحصیل بپردازد.

علاقه‌ی شدیدِ او به شریعتی و مطالعه‌ی جزواتِ دکتر؛ زمینه‌های ذهنیِ کافی برای او فراهم کرده بود که نسبت به درجه بندیِ تضادهای اصلی و فرعی - از یک سو - ؛ و نتیجه مند بودنِ کارِ جمعی - از سوی دیگر - ؛ [احساس گشته و آگاه شده و برای قرار گرفتن در جریانِ پراتیکِ آگاهانه] آماده شود. به همین خاطر، [او پس از آن‌که] در اوایلِ سالِ ۵۸ با آرمان آشنا گردید، طولی نکشید که در شورای استانِ همدان، از جمله محدود افرادی بود که با جام و دل در پیش‌بردِ امورِ کارِ جمعی، مسئولیت پذیرفت [و مشارکت فعال داشت].

اواخرِ سالِ ۵۹؛ وقتی که با او دیداری کوتاه داشتم، متوجه شدم که چنان قابلیتِ نظری و تئوریک کسب کرده است که می‌توان به عنوانِ کادری جوان که تسلطِ وافرِ به مواضعِ آرمان داشت از او نام برد.

سال ۶۰ محمد را دست‌گیر کردند و برای مدتی او را در زندانی در همدان که افرادِ غیر سیاسی را نگهداری می‌کردند به اسارت کشیدند. وقتی که

یکی از همراهان‌اش توانسته بود با او دیدار کند، طرح مسالهی فرار از زندان را [با وی در میان نهاده و] و مطرح کرده بود. محمد رضا - با لبخندی که همیشه بر لب داشت - [در جواب]، اشاره کرده بود که مدتی طول نخواهد کشید که آزاد خواهد شد؛ لذا هیچ دلیلی برای فرار از زندان نمی‌بیند!

به گفته‌ی پدر بزرگ و مادرش: وقتی که مأموران امنیتی استبداد مذهبی، به خانه‌ای که محمد در آن سکونت داشت، حمله می‌کنند؛ محمد، به سرعت برای از میان بردن وسایل تایپ و چاپ و غیره، اقدام می‌کند؛ اما ظاهراً قدری دیر شده بود و مأموران با جست‌وجو در اطراف محل سکونت محمد رضا، موفق می‌شوند که آن وسایل را - از قبیل ماشین تحریر و غیره - پیدا کنند.

کم‌تر از یک سال در زندان بود که او را به اعدام محکوم کردند. در وصیت‌نامه‌اش این جمله به طور واضح حک شده است:

گر از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی

به شریعتی، به یاران، برسان سلام ما را

به راستی جرم اوچه بود؟! حقیقتاً در آن سال‌های وحشت و خباثت جانیان جمهوری دروغ و نیرنگ و ریا؛ حیات محمد و هزاران هزار گل نوشکفته‌ی نسل انقلاب ناکام ایران را به جوخه‌های اعدام سپردند! به‌راستی مگر ممکن است که خون‌های به ناحق ریخته‌ی محمد و هزاران هم‌چون او، پای‌مال شود؟!

وقتی که مخاطبِ محمد می‌شدی؛ به‌صراحتِ تام، تاکید می‌کرد که ارتجاعِ مذهبی: تجسمِ کاملِ شرک است؛ از جنبه‌ی اعتقادی و ایمانی: مبلغِ ریاکاری و جهل و خرافه است و از نقطه نظرِ طبقاتی: حافظِ وضعِ موجود؛ و از جنبه‌ی سیاسی: سرکوب‌گر و ضدِ دموکراتیک.

حدس و گمانِ من این‌ست که طیِ همان چند ماه [پس از دست‌گیری و بازجویی]، بازجویانِ محمد فهمیده بودند که ممکن نیست که محمد، از راه و اندیشه و ایمانی که برگزیده است، باز گردد؛ بنابر این، روشن ضمیری و خردمندی و هوش‌یاری [و پافشاری بر آرمان‌ها و عقایدش]، دشمن را در نابودیِ محمد و اعدام او مُصر کرد!

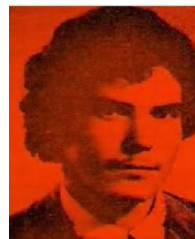
موجِ زخود رفته‌ای، تیز خرامید و گفت:

هستم اگر می‌روم! گر نروم، نیستم!

علاقه‌ی محمد به پراتیک و عمل – از یک سو – و به اندیشه و تئوری – از سویِ دیگر – ؛ باعث شده بود که از او عنصری بسازد که به‌حق می‌توان گفت که پیش‌گامِ عصر و نسلِ خود بود. روح‌اش شاد و راه‌اش پر رهرو باد!»^{۳۷}

^{۳۷} منبع: ایمیل – تقی از هلند

۲۲) بهروز سامانی پور



کانونِ ابلاغِ اندیشه‌های شریعتی

تاریخ تولد: ۱۳۳۷

محل تولد: روستای هیو از توابع کرج

تاریخ دست‌گیری: دی ماه ۱۳۶۰

تاریخ شهادت: دی ماه ۱۳۶۳

محل شهادت: اوین

نحوه‌ی شهادت: خودسوزی با سوزانده شدن در جریان شکنجه

مسئولیت تشکیلاتی: عضو کمیته‌ی مرکزی و مسئول گروه ایدئولوژی

زنده‌گی نامه :

« جاودان باد یاد شهید بهروز سامانی پور، عضو "کمیته‌ی مرکزی" و مسئول "کمیته‌ی ایده‌ئولوژیک" کانونِ ابلاغِ اندیشه‌های شریعتی

« انسان همواره در زنده‌گی خود را می‌پوشاند، همواره در زیر نمودی که به چشم

دیگران نمی‌آید پنهان است، تنها دو جاست که غالباً نقابی را که در سراسر عمر بر چهره دارد پس می‌زند، سلول زندان و بستر مرگ. در این دوجاست که فرصتِ عزیزی به دست می‌آید تا چهره‌ی حقیقیِ هر کس را خوب ببینیم» "معلم شهید شریعتی".

در دی‌ماه ۱۳۶۳، دژخیمانِ ولایتِ فقیه بهروز سامانی پور را پس از سه سال اسارت و شکنجه به شهادت رساندند.

شهید بهروز سامانی پور در سال ۱۳۳۷ در روستای "هیو" از توابع کرج در خانواده‌ای محروم و زحمت‌کش به دنیا آمد. فقر خانواده‌گی، وی را مجبور نمود تا از همان آغازِ نوجوانی به کارگری در معادنِ اطرافِ روستا بپردازد. در کنارِ کار به تحصیل نیز پرداخت و به گفته‌ی خودش، بالاخره با مشکلاتِ فراوانِ مدرکِ دیپلم دبیرستان را گرفت و به عنوان "سپاه دانش" در یکی از روستاهای آذربایجان به آموزگاری پرداخت.

بهروز در همین ایام با آثارِ دکتر علی شریعتی آشنا شد و مطالعه‌ی آثار وی مسیرِ زنده‌گی او را به طورِ اساسی تغییر داد. از آن پس دیگر وجدانِ بیدار و مسئولِ وی نمی‌توانست بدونِ قبولِ تعهد و مسئولیت در قبالِ مردم و در راستایِ ایجادِ دگرگونیِ ریشه‌ای در اوضاعِ اجتماعی آرام گیرد، و از این‌رو با انتخابِ اسلام، به عنوانِ ایدئولوژیِ راهنمایِ عملِ خویش، فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی خود را آغاز کرد.

بهروز در خاتمه‌ی دورانِ سربازی، تحصیلاتِ خود را با ورود به دانش‌کده‌ی تربیت معلم در تهران ادامه داد، وی در این دانش‌کده به سببِ فضای مناسبِ آن، ضمنِ رعایتِ اصول مخفی کاری، فعالیت‌های سیاسی خود را شدت بخشید. پخشِ اعلامیه‌های ضد رژیم، تشکیلِ جلساتِ مخفی به منظورِ آموزشِ یارانِ دیگر، برقراریِ تماس با سازمان‌های سیاسی و مبارز، بخشی از فعالیت‌های بهروز در این دوران را تشکیل می‌دادند.

با بروز جنبشِ مردمی در سال ۵۶، بهروز عملاً تحصیل را کنار گذاشت و به طورِ حرفه‌ای به میدانِ مبارزه گام نهاد. در این زمان، وی با سازماندهیِ تظاهراتِ مردمی در تهران و کرج و پخشِ وسیعِ کتبِ شریعتی، تکثیر و پخشِ اعلامیه‌های افشاگرانه ضدِ رژیم و بالاخره با شرکت در قیامِ مسلحانه روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ صادقانه و شجاعانه وظایف خود را در قبالِ خلق و انقلاب انجام داد. شهید بهروز تا قبل از پیروزیِ قیام و سرنگونیِ رژیمِ سلطنتی، چندین بار توسطِ مزدوران ساواک دست‌گیر و زندانی گردید.

آن‌چه در زنده‌گیِ مبارزاتیِ شهید بهروز برجسته می‌باشد و تأکید بر آن حائز اهمیت، این‌که وی با تکیه بر مبنایِ تعالیم و اصولِ فکریِ شریعتی، به موازاتِ مبارزه علیه رژیمِ ضدِ خلقیِ شاه به مثابه‌ی تضادِ اصلی، ماهیتِ ارتجاعی و دیدگاه‌های قرونِ وسطائیِ روحانیت را نیز برای نیروهای پیرامون‌اش افشا می‌نمود. مارک‌ها و تهمت‌هایی از قبیلِ "فرقانی"، "کمونیست" و "التقاطی" که از سوی نیروهای ارتجاعیِ نثار بهروز

می‌گردیدند، دقیقاً به خاطر همین فعالیت‌های ضد ارتجاعی وی بود.

در پی پیروزی قیام بهمن، بهروز با ایجاد هسته‌ای که اعضای آن را رهروان راه شریعتی تشکیل می‌دادند، مبارزه با انحصارطلبی ارتجاع حاکم را آغاز نمود. در این مقطع او ضمن رد شعار مبارزه با "لیبرالیسم"، به درستی "ارتجاع مذهبی" را به مثابه‌ی "تضاد اصلی" قلمداد می‌نمود.

با بنیان‌گذاری "کانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی" در سال ۱۳۵۸، بهروز به این شکل پیوست و پس از مدتی، با توجه به صلاحیت‌های بالای او، به عنوان یکی از مسئولین بخش دانش‌جویی کانون، برگزیده شد. توانایی و صلاحیت بهروز در سازماندهی و بن‌بست شکنی، موجب گردید تا مسئولیت "بخش دانش‌جویی" به او محول شود.

سپس، بهروز به عنوان مسئول "روابط عمومی" موفق گردید نقش بسیار ارزنده‌ای در سازماندهی انبوه هواداران خط شریعتی و سپس عضوگیری از میان آنان، ایفا نماید.

مدتی بعد، شهید بهروز به عضویت "کمیته‌ی ایده‌ئولوژیک"، برگزیده شد و مسئولیت تدوین برخی از متون تئوریک را به عهده گرفت. سپس با حفظ مسئولیت، رابط این کمیته با کمیته‌ی مرکزی گردید.

پس از سی خرداد ۶۰ و آغاز سر فصل جدید در مبارزه با استبداد قرون وسطایی حاکم، برادر شهیدمان بهروز، به عضویت "کمیته‌ی مرکزی" درآمد و توانست نقش موثر و تعیین کننده‌ای در اتخاذ تصمیمات مناسب این کمیته، در آن مرحله‌ی خطیر و تاریخی، ایفا نماید.

نحوه‌ی دست‌گیری و شهادت

شهید بهروز در دی ماه سال ۶۰، هنگام بازگشت از یک ماموریت تشکیلاتی در حوالی اراک دست‌گیر و بلافاصله به شکنجه‌گاه این شهر منتقل شد. به مدت چندین ماه تلاش‌های دژخیمان زندان اراک برای پی بردن به هویت واقعی بهروز بی نتیجه ماندند.

چندی بعد، با حضور دژخیم بازجوهای اوین در زندان اراک، مزدوران به هویت واقعی بهروز به مثابه‌ی یک پوینده‌ی راه شریعتی و عضو "کمیته‌ی مرکزی کانون ابلاغ اندیشه‌های شریعتی" پی بردند. او را به شکنجه‌گاه اوین منتقل نموده و بلا درنگ اعمال وحشیانه‌ترین شکنجه‌های ضد انسانی را آغاز نمودند. این شکنجه‌ها که عمدتاً برای در هم شکستن روحیه‌ی بهروز، اعتراف‌گیری و آنگاه برنامه ریزی یک نمایش تلویزیونی، اعمال می‌گردیدند، دست آخر در مقابل اراده‌ی پولادین بهروز، راه به

جایی نبردند و "پروژه‌ی" مزدورانِ رژیم در تخریبِ چهره‌ی شریعتی و رهروانِ راستینِ خطِ او ناکام ماند.

عاقبت در دی ماه ۱۳۶۳، مزدورانِ ولی فقیه که در قبالِ مقاومتِ قهرمانانه‌ی بهروز به زانو درآمده بودند، اعمالِ شکنجه‌های جدیدی را، نه برای به تسلیم کشاندنِ او، که تنها به منظورِ انتقام‌گیری از او آغاز نمودند. این فشارها تا بدان مرحله ادامه یافتند که توانِ هرگونه حرکتی را از بهروز سلب نمودند. آن‌گاه مزدوران، پیکرِ بی‌هوش، خونین و متورمِ بهروز را در یکی از بیمارستان‌های تهران رها ساختند. مادرِ پیر و دردمندش که در آخرین لحظاتِ حیاتِ بهروز بر بالین‌اش حاضر شده بود، موفق به شناختنِ چهره‌ی فرزندش که از شدت شکنجه‌ها و سوزاندن‌های مکررِ متورم و سیاه شده بود، نمی‌گردد!

بدین‌سان، پس از سه سال مقاومت و حماسه، زنده‌گی پر بار این انقلابی بزرگِ رهروِ صادقِ راهِ شریعتی پایان پذیرفت و شب هنگام، پیکرِ پاک‌اش در بهشت زهرا به خاک سپرده شد»^{۳۸}.

۲۳) نیکو سخن^{۳۹}

^{۳۸} منابع : وبلاگ کانون ابلاغ اندیشه های شریعتی

http://kanoon-eblagh.blogspot.com/html۲۵/blog-post_۱۲/۲۰۰۹

^{۳۹} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ۱۳۵۸

محل شهادت:

نحوه شهادت:

نحوه دست گیری:

۲۴) محمود سعیدی^{۴۰}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ؟

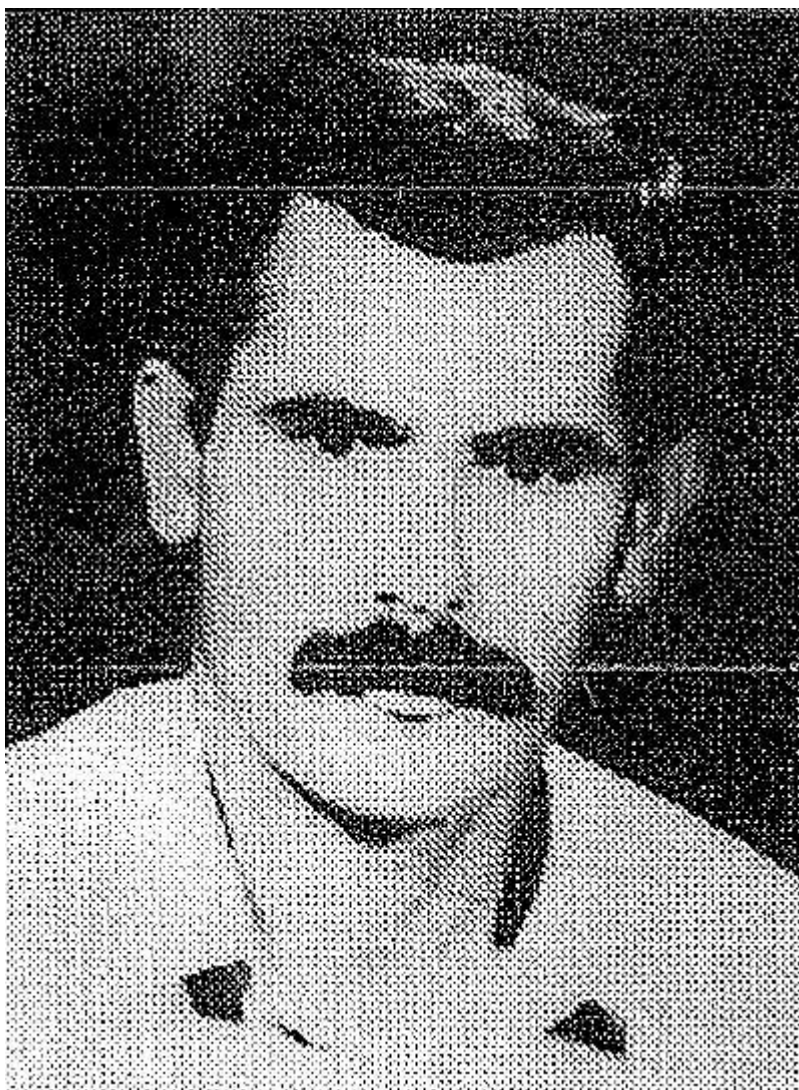
محل شهادت:

نحوه شهادت:

۲۵) غلامرضا سگوند

مهاجرین خلق ایران (عضو شورای مرکزی سازمان)

^{۴۰} منبع : <http://forqan.blogspot.com>



تاریخ تولد: ۱۳۳۵

محل تولد: خوزستان

تاریخ دست‌گیری: ۶۹/۱۱/۱۴

تاریخ شهادت: ۲۰/تیر ماه - عاشورای ۱۳۷۱

محل شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری: در جریانِ یورشِ سراسریِ رژیم به سازمانِ مهاجرینِ خلق

زنده‌گی نامه^{۴۱}:

«ما او را مقاوم و شکیبا یافتیم و چه نیکو انسانِ راه‌گشا و خداسوی و
جهت‌مندی است» (سوره‌ی ص، آیه‌ی ۴۳)

^{۴۱} منبع : ضمیمه‌ی تاریخچه‌ی سازمانِ مهاجرینِ خلقِ ایران
<http://www.puya.org/archives/Mohajerin/mohajerinBooks/SDOC.pdf> ۶۵-۷-۲۰۶۵۹

غلامرضا در سال ۱۳۳۵ در خانواده ئی کارگری در شمال خوزستان چشم بدنیا گشود . وی بخاطر فقر مادی دو سال دیرتر از موعد معمول به مدرسه رفت و با پشتکار زیاد توانست این تأخیر تحصیلی را جبران نماید . قبل از پیروزی انقلاب توسط شهید علیرضا به جلسات نیمه مخفی جوانان راه یافت و با آثار دکتر شریعتی آشنا گردید . در سال سوم دبیرستان ؛ بدنبال شروع جنبشهای مردمی در سال ۵۷ جذب فعالیتهای سیاسی شد . و دراعتصاب مدارس و سازماندهی تظاهرات های شهر خود شرکت فعال داشت . بعد از پیروزی انقلاب در جلسات آموزشی که از طرف مهاجرین برگزار می شد شرکت میکرد ، بدین طریق توانست دانش سیاسی ، ایدئولوژیک و تشکیلاتی خود را ارتقاء بخشد . بدنبال ایجاد جو اختناق که در مراکز آموزشی توسط نیروهای مرتجع رژیم حاکم شده بود ، غلامرضا در مبارزه برای شکستن این فضای رعب و اختناق فعالیتی چشم گیر داشت و در سازماندهی اعتصابهای دانش آموزان و فرهنگیان شهر شوش حضوری مؤثر و فعال داشت .

بدنبال حمله وحشیانه رژیم به نیروهای مترقی و مخفی شدن تعدادی از اعضای مهاجرین خلق ایران ، غلامرضا بخاطر نداشتن زندگی مخفی توانست در برقراری ارتباطات و ایجاد امکانات تشکیلاتی منبع مؤثر و حیاتبخشی برای سازمان باشد . او توانست با استفاده از این موقعیتی که داشت بخوبی در انجام کارهای مهمی از قبیل : جاسازی ، حمل و نقل وسایل تشکیلات ، تهیه و خرید لوازم فنی مورد نیاز ، تهیه پایگاههای تشکیلاتی و دیگر کارهای تدارکاتی و

اجرائی موفق باشد و شایستگی خود را در این مورد به نحو احسن نشان دهد .

غلامرضا که در حین عمل به صلاحیت های فوق العاده ای دست یافته و کارآیی خود را در این روند ثابت کرده بود، توانست مسئولیتهای مهمتری را بعهده بگیرد و به عضویت شورای مرکزی سازمان مهاجرین خلق راه یابد و از آن پس با تدبیر و مدیریت وظائف خود را به انجام رساند .

علیرغم حجم زیاد کارها و تحرک همیشگی ، با هوشیاری و با رعایت اصول مخفی کاری توانسته بود خود را از چشم جاسوسان رژیم دور نگه دارد و مسئولیت های خود را بدون کمترین ضعف به انجام رساند .

غلامرضا در تاریخ ۱۴-۱۱-۶۹ پس از یورش نیروهای رژیم به پایگاههای مهاجرین در سرتاسر ایران دستگیر می شود و پس از دو سال مقاومت در زیر شکنجه های جانکاه در عاشورای سال ۱۳۷۱ (۲۰ تیرماه) همراه با دو مهاجر دیگر علیرضا حمید آباد و حمید کُرد به شهادت میرسد.

شب پرستان به زعم خویش می پندارند که با خاموش کردن ستاره ای می تواند روشنایی را نابود کنند، ولی این سنت استوار و ناموس پایدار هستی را پایانی و مرگی نیست، و با خاموشی ستاره ای صدها ستاره دیگر بر پهنه آسمان خواهد درخشید. حاکمان مذهب دروغ که از ایمان جوشان غلامرضا در هراس بودند گمان میکردند که با کشتن او می توانند راهش را نیز نابود کنند. ولی شهادت غلامرضا مایه بقای

پیام او و جاودانگی راهش خواهد شد.

شهید غلامرضا انسانی صبور و استوار بود که در مقابل ناملایمات با خونسردی و تأمل عکس العمل نشان میداد. بدین خاطر با مسائل شتابزده برخورد نمی کرد. با حوصله تمام به سخن دیگران گوش میداد و در پایان با بررسی و نقد گفته ها نظر خود را بیان میکرد، و با رعایت تمام جوانب امر و تجزیه و تحلیل دقیق مسائل به عمل مبادرت میکرد. در بررسی نارسائی ها همیشه در پی یافتن ریشه آنها بود و بدین جهت همواره نظرش صائب و راهگشا بود. در حقیقت این صائب نظری را با دوست داشتن توده ها و نفی خود پرستی ها و سودجوئی های شخصی بدست آورده بود. ایمان او به «آزادی» بعنوان پیش شرط «رشد» انسان؛ در تمامی صحنه زندگی شخصی و کار جمعی او نمودار بود و همواره میگفت با جبر (با انواع مختلفش) هیچ رشدی حاصل نخواهد شد.

او با قلبی سرشار از عشق به مردم خود را فدای آزادی آنها نمود، تا از استبداد دینی برهاند و حقوق غارت شده خود را از دشمنانشان بازستانند.

غلامرضا در زندگی کوتاه و پر بارش به این آموزه دست یافته بود که در مورد چیزی که اطلاع کامل و کافی ندارد سخن نگوید و هرگز با کسی به مجادله بر نخیزد. از پر گوئی و پر حرفی سخت اجتناب میکرد. وسعت اندیشه و دانائی خویش را در رفتار و عمل و تدبیر مسئولیت هایش نشان میداد. با اینکه آدمی جدی، پر کار، مسئول و کم سخن بود، با این حال با شوخ طبعی و لطف لطیفه های پر معنا و

ظریفش شادی را به جمع دوستان می آورد و غبار خستگی و افسردگی را از چهره ها میزدود.

او به شکوفائی انسان در پروسه مبارزه باوری استوار داشت و بر این ایمان بود که توانست خود را به اوج شهامت و ایثار برساند و اسوه ای برای زیستن گردد.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

۲۶) ابوالقاسم (محسن) سیاهپوش^{۴۲}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دستگیری:

تاریخ شهادت: ؟

^{۴۲} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

محلِ شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری:

۲۷) علیرضا شاه بابا بیگ تبریزی

فرقان

تاریخِ تولد:

محلِ تولد:

تاریخِ دست‌گیری:

تاریخِ شهادت: سوم خرداد ۱۳۵۹

محلِ شهادت: تهران

نحوه‌ی شهادت: تیرباران

نحوه‌ی دست‌گیری:

۲۸) مجید شریف



تاریخ تولد: بهمن ۱۳۲۹

محل تولد: کاشان

(رتبه‌ی اول کنکور سراسری دانش‌گاهی کشور در سال ۱۳۴۷)

تاریخ دست‌گیری: ۲۸ آبان ۱۳۷۷

تاریخ شهادت: ۲۸ تا ۴۴ مرداد ۱۳۷۷

محل شهادت: تهران

نحوه‌ی شهادت: تزریق آمپول پتاس

چگونه‌گی قتل مجید شریف از زبان عبدالله شهبازی

قتل مجید شریف دقیقاً به این شکل بود. قتل در روز پنج‌شنبه، ۲۸ آبان ۱۳۷۷ انجام شد و هدایت عملیات را صادق (مهرداد عالیخانی) به دست داشت. مجید

شریف،... با مادرش در یوسف‌آباد زنده‌گی می‌کرد و فقط برای ورزش از خانه بیرون می‌رفت. او را به بهانه‌ی مشکوک بودن به موادِ مخدر با ارائه‌ی حکمِ جعلیِ دادستانی سوارِ اتومبیل می‌کنند. اتومبیل یک تاکسی بوده. وی را به پارکینگی در یوسف‌آباد می‌برند و پس از در آوردنِ جورابِ آمپولِ پتاس را به زیرِ ناخنِ انگشتِ بزرگِ پا تزریق می‌کنند. مهردادِ عالیخانی قتلِ شریف را این گونه توضیح داده است: «بردیم توی انباری. مقاومت. بی‌هوش. درازکش. آمپول. جوراب. داخلِ تاکسی. سمتِ چپِ عقب. عادی. در همان مسیر. نیشِ ترمز کنارِ پیاده‌رو. دست روی قلب‌آش. کفش و جوراب‌آش را هم پای‌آش کرده بودیم. نمره‌ی تاکسی را عوض کرده بودیم. (پلاک برجسته نیست.) تدارکِ پلاکِ برجسته را دیده بودم.» در این عملیات علاوه بر عالیخانی پنج نفرِ دیگر شرکت داشتند که یکی راننده بود و بقیه نیروی عملیاتی که دو نفر با اتومبیلِ دیگر تاکسی را دنبال می‌کردند. جسد را با همان تاکسی به حوالیِ خانه‌ی شریف برده و در پیاده‌رو رها می‌کنند. پزشکیِ قانونی علتِ مرگ را ایست قلبی تشخیص می‌دهد.^{۴۳}

زنده‌گی‌نامه :

مجید شریف؛ روشن‌فکر و نویسنده و مبارزِ فعالِ راه و طریقی بود که طیفِ پیروانِ شریعتی را تشکیل می‌دادند. مجید، مسئولِ تنظیمِ مجموعه‌ی آثارِ شریعتی از سال ۵۹ تا ۶۲؛ از موسسین و دست‌اندرکارانِ نشریه‌ی وزین و پر محتوایِ «محراب»؛ و از اعضای «شورای ملیِ مقاومت» تا مقطعِ «انقلابِ

^{۴۳} منبع : بالاترین <http://balatarin.com/permlink/> ۲۰۱۱/۶/۳۰/۲۵۹۷۹۶۷

ایده‌ئولوژیک» مجاهدین؛ بود که با طرح «رجعت»، ادامه‌ی فعالیت موثر و ریشه‌دار را در داخل کشور ارزیابی و بر همین اساس در سال ۱۳۷۴ به ایران بازگشت. پیش‌تر، عبادالله فتحی در اسفند ماه ۱۳۶۷ با انگیزه‌ای مشابه و به منظور پی‌گیری فعالیت‌ی ریشه‌دار و موثر، به ایران بازگشته بود که به محض اطلاع وزارت اطلاعات «جمهوری اسلامی» از بازگشت وی، عباد را دست‌گیر و پس از ماه‌های متمادی حبس و شکنجه در سال ۶۸ به دار آویختند. مجید شریف در پی بازگشت به کشور و پس از سه سال فعالیت و تلاش بی وقفه، سرانجام در ۲۸ آبان ماه ۱۳۷۷ در تهران و در حالی که با لباس گرم‌کن ورزشی برای ورزش از خانه خارج شده بود توسط عوامل وزارت اطلاعات در جریان سلسله قتل‌هایی که بعدها به «قتل‌های زنجیره‌ای» موسوم گشت، ربوده و به قتل رسید. مجید شریف نخستین کسی بود که در جریان این دور از قتل‌های وزارت اطلاعات ربوده و به شهادت می‌رسید. محمد مختاری و محمد جعفر پوینده قربانیان بعدی بودند که سلاخی فجیع داریوش و پروانه فروهر سرانجام منجر به شرایطی شد که این کشتارها از حالت پنهانی و سر به نیست شده‌گی درآمد و افشا گردید.

مجید شریف؛ روشن‌فکری انقلابی، انقلابی‌یی پایبند به عهد و میثاق خویش، پایبندی فعال و عینی گرا و پر کار، جدی و مسئولیت پذیر بود که اگر چه قتل‌اش، خود، شهادتی‌ست بر درستی افق و چشم اندازش و اصالت آرمان آزادی و برابری‌اش، و نیز شهادتی بود بر رسوایی قاتلان و جنایت‌کارانی که به عنوان «جمهوری اسلامی» از هیچ جنایتی فروگذار نکردند و نمی‌کنند؛ اما؛ بی گمان فقدان‌اش ضربه‌ی سنگینی بود و خلا عمیقی فراهم ساخت.

مجید شریف در جمله‌ای که از آخرین بیاناتِ اوست، خلاصه و عصاره و جمع‌بندیِ نظرش را در باره‌ی شریعتی و «خطِ شریعتی» بدین‌گونه ارائه می‌دهد:

«واقعیت این است که ما نباید به دنبالِ کشفِ راه‌حل‌هایِ مشخصِ عملی از مجموعه آثار شریعتی باشیم. کاری که باید انجام دهیم، الهام گرفتن از خطوطِ اصلی و جهت‌گیری‌های کلی شریعتی در جهتِ خلقِ دستگاه‌ها و چارچوب‌های جدیدِ متناسب با شرایطِ اجتماعی ما است.»^{۴۴} عمده‌ی آثارِ منتشره از مجید در این دوره عبارت‌اند از ترجمه‌ی :

۱- اراده‌ی قدرت، مجموعه‌ی دو جلدی، فریدریش نیچه

۲- رزا لوکزامبورگ، زنِ شورشی

۳- اسطوره‌های بنیان‌گذارِ سیاستِ اسرائیل - تاریخ یک ارتداد، روزه گارودی

نام و یادش گرامی باد!

تکمله‌هایی در باره‌ی مجید شریف:

« دکتر مجید شریف یکی از آخرین قربانیانی است که پیش از افشای قتل‌های زنجیره‌ای قبل از به قتل رسیدن داریوش فروهر و پروانه فروهر، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده در اواخر آبان ۷۷ به قتل رسید. او در صبحِ روز ۲۸ آبان ۷۷ با لباسِ گرم‌کن برای ورزش از خانه خارج شد و هرگز بازنگشت. نزدیکانِ مجید شریف، چهارشنبه چهار آذر ۷۷ جسد او را در پزشکی قانونی شناسایی کردند. با وجودِ اعترافِ متهمانِ قتل‌های زنجیره‌ای

^{۴۴} (منبع : مجله حقوقی دادگستری- شماره ۳۱- تاریخ انتشار ۳۱ خرداد ۱۳۷۷)

هرگز پرونده‌ی مرگ او به نتیجه نرسید و حتا هنگام بررسی چهار قتل پاییز ۷۷ به پرونده‌ی قتل مجید شریف که متهمان نام و جزییات حذف او را نیز تشریح کرده بودند، در دادگاه رسیده‌گی نشد»^{۴۵}

۲۹) مصطفی شریفی^{۴۶}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: ۸ تیر ۱۳۶۰

محل شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری:

۳۰) حسن شیری

توحیدی حدید

تاریخ تولد :

محل تولد :

^{۴۵} منبع : ویکیپدیا

^{۴۶} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

تاریخ دستگیری : دستگیری اول : احتمالاً سال ۱۳۶۰ ؛ دستگیری دوم :

سال ۱۳۶۷

تاریخ شهادت : ۱۳۷۸

محل شهادت :

نحوه ی شهادت :

زندگی‌نامه : «احمد اکبری و حسن شیری دو نفر از وابستگان به
توحیدی حدید که در اولین سال های دهه ۶۰ دستگیر شدند و
پس از آزادی با لو رفتن فعالیت های قبل از دستگیری اول مجدداً
در سال ۶۷ دستگیر شده و در سال ۶۸ اعدام شدند.»

(۳۱) ...طباطبائی

آرمان مستضعفین

تاریخ شهادت: تابستان ۱۳۶۷

محل شهادت: اصفهان (هتل اموات اصفهان!)

نحوه ی شهادت: حلق آویز در قتل عام شصت و هفت

زنده گی نامه :

« من با برادران طباطبایی در هتل اموات (اصفهان) هم سلول بودم. بسیار فرهیخته و نازنین بودند. با سواد و با احساس و لبخند از لبان‌اشان قطع نمی‌شد...»^{۴۷}

۳۲) محسن طباطبائی

آرمان مستضعفین

تاریخِ شهادت: تابستان ۱۳۶۷

محلِ شهادت: اصفهان (هتل اموات اصفهان!)

نحوه‌ی شهادت: حلقِ آویز در قتلِ عامِ شصت و هفت

زنده‌گی‌نامه:

«من با برادران طباطبایی در هتلِ اموات (اصفهان) هم سلول بودم. بسیار فرهیخته و نازنین بودند. با سواد و با احساس و لبخند از لبان‌اشان قطع نمی‌شد...»^{۴۸}

۳۳) عباس عسگری

فرقان (از بنیان‌گذارانِ فرقان)

تاریخِ تولد:

محلِ تولد:

^{۴۷} منبع: همنشین بهار (محمد جعفری)؛ ایمیل ۲۰ آوریل ۲۰۱۱

^{۴۸} منبع: همنشین بهار؛ ایمیل ۲۰ آوریل ۲۰۱۱

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: سحرگاه سوم خرداد ماه ۱۳۵۹

محل شهادت: تهران

نحوهی شهادت: تیرباران

نحوهی دست‌گیری:

زنده‌گی‌نامه :

«اشاره کردیم که برخی از مهم‌ترین افراد این گروه [فرقان] عبارت بودند از عباس عسکری، کمال یاسینی و علی حاتمی. عسکری یکی از قدیمی‌ترین افراد این گروه بود که از سال ۱۳۵۵ با گودرزی هم‌کاری داشت و بعدها خود نیز مطالبی می‌نوشت. در واقع وی نفر دوم گروه فرقان به شمار می‌آمد و افراد بسیاری توسط وی به این گروه پیوند خورده بودند»^{۴۹}

۳۴) صادق عزیزی^{۵۰}

^{۴۹} منبع : مرکز اسناد انقلاب اسلامی / <http://www.irdc.ir/fa/content/default.aspx?۵۱۶۲>

^{۵۰} منبع : ایمیل - رضا علیجانی

موحدین انقلابی

تاریخ دست‌گیری: تابستان ۱۳۶۴

تاریخ شهادت: تابستان ۱۳۶۷

محل شهادت: قم

نحوه‌ی شهادت: حلق آویز در قتل‌عام شصت و هفت

تکمله‌ها:

صادق، در تابستان ۱۳۶۴ در جریان ضربه به موحدین، در خانه‌ای در یکی از خیابان‌های فرعی نواب در حالی که از خانه خارج شده بود دست‌گیر می‌شود. خانه تحت نظر بوده و پس از آن با یورش نیروهای اطلاعاتی به آن؛ دو تن دیگر نیز در داخل خانه دست‌گیر می‌شوند.

۳۵) هوشنگ عنبر شاهی

موحدین انقلابی

تاریخ دست‌گیری: ۱۳۶۵

تاریخ شهادت: تابستان ۱۳۶۷

محل شهادت: تبریز

نحوه‌ی شهادت: حلق آویز در قتل‌عام شصت و هفت

زنده‌گی نامه:

« در طولِ عمرم تنها یکبار و آن هم دو یا سه ساعت بیش‌تر با هوشنگ نبودم. من هوشنگ را در دهکده‌ای دور افتاده در کردستانِ ایران دیدم. تاریخِ دقیق‌اش خاطرَم نیست زیرا نزدیک به سه دهه از آن واقعه می‌گذرد. برای این‌که بتوانیم تمامیِ افرادِ فراری و پراکنده را سر و سامان داده و دوباره فعالیتِ جمعی را شروع کنیم؛ به کردستان رفته بودم تا برآورد کنیم که آیا می‌توان مقرّی در میان نیروهای پیش‌مرگه، دایر کرد و هم‌چون گروه‌های سیاسیِ دیگر، هوادارانِ آرمان و دوست‌دارانِ این جریان هم شاید ملجاء و پناه‌گاهی داشته باشند؟! »

من هشتاد و نه روز در منطقه‌ی آزاد شده زنده‌گی کردم. همان روزهای نخستِ ورودم، با هوشنگ آشنا شدم. ظاهراً او بعد از مذاکره‌ی ناموفقی که با مجاهدین داشت، در حالِ بازگشت از مناطقِ آزاد شده به داخل کشور بود. او اصرار داشت که به تبریز برگردم و قدری [هم] واهمه داشت که [مبادا] در میانِ مجاهدین، حل شوم. انگیزه از یک سو، و جسارت از سویی دیگر؛ وقتی که با عنصرِ آگاهی و شناخت، همزاد شود، شما با فردی رو به رو می‌شوی که توانِ انتخابِ فعالیت‌های خطر ساز و هراس انگیز [بر] علیه دشمن را دارند!

طی همان دو یا سه ساعت [دیدار]، او برای من توضیح داد که: ما در حالِ به وجود آوردنِ گروهی هستیم که ریشه‌های نظری و فکری‌اش به آرمان و شریعتی تکیه دارد؛ اما می‌خواهیم در عینِ حال اعضای گروه، آموزش نظامی هم ببینند. اما ظاهراً مجاهدین، بیش‌تر ترجیح می‌دادند که پیروانِ آرمان و شریعتی را در درونِ تشکیلات‌شان حل کنند! به همین دلیل، هوشنگ، به شدت از عدمِ همکاریِ مجاهدین، ناراحت بود و وقتی که مسئولینِ

مقرر[قرارگاه] متوجهی رابطه‌ی ما شدند، بدون فوت وقت ما را از هم جدا کردند!

بعدها در منطقه شنیدم که هوشنگ موفق شده است که به ایران برگردد . وقتی به مناسبتِ شهادتِ او اعضای سابقِ موحدین در خارج از کشور مراسمی را برگزار کرده بودند؛ برای نخستین بار دوستام مجید که ظاهراً چند سالی با هوشنگ فعالیتِ مشترک داشته، در باره‌ی خصوصیاتِ وی برای شرکت کنندگان در مراسم، صحبت کرد.^{۵۱}

تکمله‌ها:

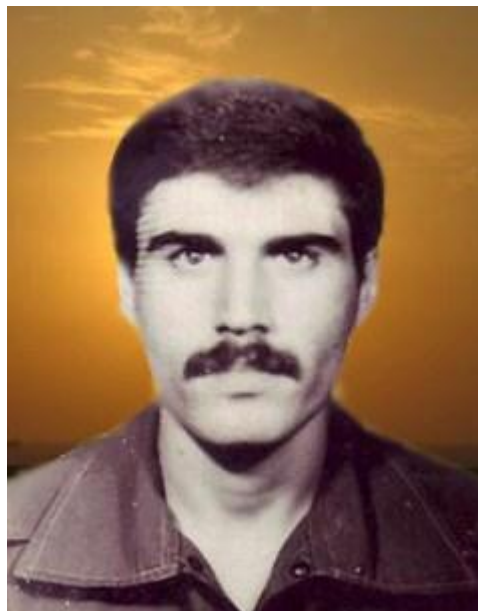
«در تبریز افرادِ زیادی با هوشنگ هم بند بوده‌اند و از مواضعِ محکمِ او تعریف می‌کرده‌اند اما به علتِ نقلِ مکانِ خانواده‌اش هیچ ردی از او باقی نمانده است»^{۵۲}

نکته: مسئولِ وقتِ موحدین اظهار می‌دارد که هوشنگ در زمانِ عزیمت به کردستان و مذاکره با مجاهدین؛ هم‌چنان «آرمان»ی به شمار می‌رفته و این سال‌ها پس از فروپاشیِ آرمانِ مستضعفین و قطعِ امید از تجدیدِ بنای تشکیلاتی بود که وی به موحدینِ انقلابی می‌پیوندد و با همین عنوان نیز البته دست‌گیر می‌شود .

^{۵۱} منبع : ایمیل - تقی از هلند

^{۵۲} منبع : رضا علیجانی ؛ ایمیل ۲ آبان ۱۳۹۰

(۳۶) عبادالله فتحی



تاریخ تولد: ۱۴ آذرماه ۱۳۴۶

محل تولد: رشت

تاریخ دست گیری: اسفند ۱۳۶۷

تاریخ شهادت: ۹ آذرماه ۱۳۶۸

محل شهادت: رشت

نحوه شهادت: حلق آویز

زنده گی نامه :



خلاصه‌ای از یک زنده‌گی خلاصه!

عبادالله فتاحی (عباد)

پدر: یدالله (مشگین شهر)

مادر: آراسته (اردبیل)

تاریخ تولد: ۱۴ آذر ماه ۱۳۴۶

محل تولد: رشت

ش.ش: ۲۷۳۶۵

صادره از: حوزه‌ی یک رشت

سرچشمه‌های فکری: مطالعه‌ی آثار شریعتی و تنفس در فضای سیاسی خانواده

فعالیت‌ها: در سال ۱۳۶۲ با تشکیل گروهی از دوستان و هم باشگاهیانش ضمن مطالعات جمعی به سلسله فعالیت‌های تبلیغی دست می‌زنند. (برادرش - وزیر - پیش از این و در بهمن ماه ۶۱ دستگیر و در زندان اوین به سر می‌برد)

رویدادهای مهم زنده گی :

- در نیمه‌ی دوم سال ۶۲ دست‌گیر و تا نیمه‌ی اول ۶۳ در زندان سپاه پاسداران رشت در حبس به سر می‌برد. با سپری شدن بیش از شش ماه و عدم اثبات اتهامات، با سپردن وثیقه آزاد می‌شود. بلافاصله و در کمتر از یک‌ماه از کشور خارج و در عراق به مجاهدین می‌پیوندد. وثیقه ضبط می‌شود و خانواده به ناچار با پرداخت معادل نقدی آن، وثیقه را که متعلق به آشنایی بود، آزاد و به وی تحویل می‌دهند.

- در صفوف مجاهدین با «حفظ مواضع ایده‌ئولوژیک» وارد و به فعالیت می‌پردازد. (نیروهای دیگری از «خط شریعتی» به همین ترتیب و به شرط حفظ عقاید ایده‌ئولوژیک به صفوف مجاهدین پیوسته بوده‌اند که بنا به گزارش‌هایی تعدادشان تا سال ۶۴ به حدود ۳۵ تن می‌رسیده است). به سرعت رشد می‌کند. (احتمالاً اسم مستعار وی یاسر بوده است) در جریان یک عملیات سنگین از ناحیه‌ی سینه (با گلوله) و از ناحیه‌ی ران (با ترکش خمپاره) به شدت مجروح می‌شود.

- به دنبال انقلاب ایده‌ئولوژیک مجاهدین در سال ۶۴ و زاویه و برخورد این جریان با چپ - اعم از چپ مذهبی (طیف خط شریعتی) و جریانات

مارکسیستی - ؛ عباد از منتقدین آن رویداد بوده و با آن مرزبندی می‌کند. به همین مناسبت سه ماه زندانی می‌شود!

- پس از سه ماه، مسعود رجوی با وی دیدار و گفت‌وگو و از وی دعوت به همکاری مجدد و بازگشت به مجاهدین می‌کند. عباد این پیشنهاد را رد می‌کند و به زودی از مجاهدین به طور قطعی جدا می‌شود.

- در اسفند ماه ۱۳۶۷ (سال‌ها پیش از طرح «رجعت» زنده یاد مجید شریف و بازگشت او به کشور) عباد از یکی از پای گاه‌های حزب دمکرات کردستان که وی به صورت «میهمان» در آن جا می‌زیسته است خارج و به ایران باز می‌گردد. حزب دمکرات تلاش کرده بوده تا وی را از این تصمیم منصرف سازد. اما در نهایت مقادیری پول و یک اسلحه‌ی کمری جهت دفاع شخصی در اختیار وی قرار می‌دهد.

- ورود وی به ایران از مبادی رسمی - نظیر سفارت و غیره - نبوده است. در مسیر راه و سفر با اتوبوس و پیش از رسیدن به پست بازرسی در فرصتی مناسب، اسلحه‌ی کمری‌اش را به رودخانه می‌سپارد.

- در رشت به صورت مخفیانه مستقر می‌شود. بلافاصله کتاب‌های زیادی از جمله کلیه آثار منتشره‌ی شریعتی را تهیه و به صورت هدفمند و سیستماتیک به بازبینی و بازنگری و مطالعه می‌پردازد .

- بنا به توصیه‌ی قاطع و مؤکد وزیر- در ملاقاتی در زندان!!!- مبنی بر خروج «فوری» از کشور، می‌پذیرد که راه‌های خروج را بررسی نماید، اما در این فاصله دوستان و خانواده در پی آن بوده‌اند که با اخذ دفترچه‌ی اعزام به خدمت سربازی شرایط را برای زنده‌گی عادی وی فراهم آورند.

- هفده روز پس از ورود به ایران، بی تاب از دیدارِ مادر به خانه‌ی پدری می‌رود! در عکسی که از وی به جای مانده شدتِ نگرانی و اندوه در چهره‌ی پدر و مادر، نمایان است. در بازگشت از خانه‌ی پدری و در محله‌ی ژاندارمری رشت مورد شناسایی سه تن از حزب اللهی‌های محل قرار گرفته و مورد حمله‌ی آن‌ها قرار می‌گیرد و پس از درگیری و فرار در فاصله‌ای نه چندان دور به دست نیروهای سپاه پاسداران دست‌گیر می‌شود.

زندان و شهادت :

- دو ماه در زندان نیروی دریایی رشت و در سلولِ انفرادی و بدون ملاقات و تحت شکنجه‌های به شدت سبعانه قرار می‌گیرد. سپس به زندانی در تهران (اوین؟! کمیته‌ی مشترک؟! انتقال و در آن جا مجدداً مورد بازجویی و شکنجه بدون ملاقات و هم‌چنان در سلولِ انفرادی) قرار می‌گیرد.

- چهار ماه بعد به زندانِ نیروی دریایی رشت عودت داده می‌شود. اما هم‌چنان بدون ملاقات و در سلولِ انفرادی و به دور از هر زندانی دیگری نگهداری می‌شود .

- در آذر ماه ۱۳۶۸ به خانواده اطلاع می‌دهند که می‌توانند به ملاقات وی بروند. کلیه‌ی اعضای موجودِ خانواده برای نخستین بار از دست‌گیری وی و پس از هشت ماه موفق به دیدارِ وی - البته از پشت توری و با فاصله - می‌گردند. اجازه می‌دهند که مقادیری میوه و خوراکی و... از طریق زندانبان - به وی تحویل دهند.

- کم‌تر از یک هفته بعد تلفنی از پدر می‌خواهند که - به تنهایی - برای موضوعی به زندان مراجعه کند. در زندان وی را به ملاقات عباد - باز هم از پشتِ توری و با فاصله - می‌برند. پدر از این ملاقات و نحوه‌ی آن مشوش و نگران می‌شود. عباد دل‌داری می‌دهد.
- فردای آن روز به پدر اطلاع می‌دهند که برای تحویلِ وسایلِ شخصیِ عباد به دفترِ زندان مراجعه کند!
- پدر با اصرار و سماجتِ تا **سر حد مرگ!** از خداوردیِ جلاد - دادستانِ دادگاهِ انقلابِ رشت - می‌خواهد که جنازه‌ی فرزندش را تحویل دهند. خداوردی که این‌بار می‌بیند جنازه‌ی دیگری دارد روی دست‌اش می‌ماند، با اخذِ تعهدی مبنی بر: عدمِ تشییعِ جنازه، عدمِ برگزاریِ مراسم، عدمِ نگارشِ هرگونه مطلبی بر روی سنگِ مزار جز «تاریخِ تولد و وفات»، با تحویلِ جنازه به خانواده موافقت می‌کند.
- برخلافِ تعهد، مراسمِ بزرگی برگزار می‌شود. اما پاسدارانِ مسلح سر و تهِ کوچه صف کشیده‌اند و شرایطِ رعب‌آوری ایجاد کرده‌اند. تشییعِ جنازه‌ای صورت نمی‌گیرد اما در گورستان «تازه آباد» رشت از غسل‌خانه تا آرام‌گاه‌اش در حالی که پاسدارانِ مسلح اطراف را گرفته‌اند، تشییع می‌شود. رعب و وحشت چنان کرده است که برخی از «خویشان» دور را نسبت به شرکت در مراسم، محتاط و بر حذر کرده است درحالی که «علتِ اعدام» وی موجب گردیده تا عده‌ای از دوستان و آشنایان، بدونِ نسبت خویشاوندی؛ شجاعانه به همدلی در مراسمِ تشییع شرکت و تابوت را بر دوشِ خود حمل کنند! بنا به توصیه‌ی وزیر از زندان، از نوشتنِ صرفاً «تاریخِ تولد، تاریخِ وفات»، به جای

مشخصه‌ی هویتِ او بر سنگِ مزارش، صرف‌نظر و تا فراهم شدنِ شرایطِ مناسب برای نصبِ سنگِ مزارِ مناسب، خودداری می‌شود.

- سال‌ها بعد با در معرضِ تخریب بودنِ بتنِ اولیه روی مزار، سنگِ مزاری تهیه و نصب می‌گردد. آرام‌گاهِ وی واقع در گورستانِ «تازه آباد»، و در ایوانِ ۴ ردیفِ ۱ و در فاصله‌ی هفتاد الی صد متری با گورهای دسته جمعیِ جان‌باختگانِ قتل عامِ شصت و هفت قرار دارد.

تلاشِ جنایت‌کاران برای از بین بردنِ مدارکِ اعدام:

- در سالِ ۱۳۷۶ اطلاعاتِ رشت با «دعوت» از پدر به اطلاعات، از وی می‌خواهد که مدارکِ ارائه شده به وی در باره‌ی عباد به هنگامِ تحویلِ جنازه شامل: جوازِ دفن و قطعه آرام‌گاه و وصیت نامه و گزارشِ پزشکیِ قانونیِ مبنی بر «اعدام» وی را به آنان تحویل دهد، زیرا «اشتباه‌ی صورت گرفته و می‌خواهیم برطرف کنیم!». .

یک هفته بعد مجدداً پدر را به اداره‌ی اطلاعاتِ رشت «خواستند». زیرا مدارک را تحویل نداده بود: « پیدا نکردم! نمی‌دانم کجاست! ».

دو هفته بعد پدر را به اطلاعات «می‌برند!» و این بار تهدید و برخوردهای زننده و تند و توأم با اهانت که «باید» مدارک خواسته شده را تحویل نماید. پیر مرد را چشم بسته و سرپا نگه می‌دارند. چشم بسته از پله‌هایی بالا پایین می‌برند. دچارِ اختناقِ ناشی از آسم می‌شود.

سر انجام فردای آن روز رونوشتِ مدارک با ذکرِ این که «فقط این‌ها را لابه لای کتاب و دفترها پیدا کردم» از وزیر گرفته و به اطلاعات تحویل داده می‌شود.

- در اسفند ماهِ سالِ ۸۴ در جریانِ بازداشت و بازجوییِ وزیر به مناسبتِ انتشارِ مقاله‌ای فلسفی (!) از او در یک ماهنامه، به وی در حضورِ خانواده و در خانه‌اش به شدت هشدار می‌دهند که: «کی گفته ما عباد رو اعدام کردیم؟ مدرک داری؟! دیگه هیچ وقت و هیچ جایی این حرفو تکرار نکنی‌ها! داریم بهت هشدار می‌دیم!». .

- یک‌ماه بعد اما، در جریانِ یک احضاریه به اطلاعاتِ رشت، یکی از مسئولینِ اطلاعاتِ گیلان که خود را «مسئولِ [نظارت بر وضعیت و حرکات] زندانیانِ سابق در گیلان» می‌نامید به وی گفت:

«من خیلی‌ها رو اعدام کردم، (وبلافاصله اصلاح کرد) یعنی در مراسمِ اعدامشون بودم. در جریانِ اعدامِ عباد هم بودم. کاغذِ وصیتنامه شو من بهش اون شب دادم. اما هیچ‌وقت در موردِ هیچ کس ... این تنها کسی بود که من از اعدامش واقعاً دلم سوخت! این قدر این پاک و صادق و خالص بود!»

شکنجه در شب اعدام:

عبادالله، شبِ قبل از اعدام، به طورِ قطع و یقین، موردِ شکنجه قرار گرفته است. آثارِ شکنجه‌ی تازه بر بدن‌اش نمایان بوده و برخی از شاهدانِ این موضوع هنوز و تا تاریخِ نگارشِ این متن در قیدِ حیات‌اند.

بنا بر تجربیاتِ مربوط به زندان‌های «جمهوریِ اسلامی»، به احتمالِ قریب به یقین، علتِ این‌گونه شکنجه‌ها علاوه بر انتقام‌جویی، تنها می‌توانسته به

منظورِ واداشتنِ زندانی به مصاحبه و انزجارِ نامه نویسی بوده باشد زیرا در این مرحله، اخذِ اطلاعات معمولاً بی معنی است.

در این صورت با توجه به حساسیتِ رژیم در زمانِ موردِ بحث به مجاهدین؛ این انزجارنامه و مصاحبه می‌بایست عمدتاً این جریانِ سیاسی را هدف می‌گرفته است. کینه توزی‌های بعدیِ اطلاعات و تلاش‌های آنان برای زدودنِ آثارِ جنایتِ به‌دارآویختنِ عباد و ... بیان‌گرِ آن است که در این مقصودِ خود زبونانه شکست خورده اند. عبادالله، شکنجه‌ی دژخیم را به جان خرید و به خواستِ او تن در نداد و تمکین نکرد و هیچ «مصاحبه»ای را نپذیرفت و حسرتِ کم‌ترین تسلیم را بر دلِ جلاد نهاد!

ما از آن شیر دلانیم که پیش از اعدام
آخرین برگه‌ی جلاد به تسخر گیرند
تا سحرگاه به جان ضربه‌ی شلاق خرنند
واپسین دم به وفا زمزمه از سر گیرند^{۵۳}

عبادالله فتحی، بدین‌سان تا آخرین دمِ زندگانی، به آزادی و برابری - که آرمان‌اش بود - ، وفادار ماند و بر «آخرین سگّوی پیمان» این وفاداری در نوزدهم آذر ماه ۱۳۶۸ سرافرازانه پای نهاد و به سر، فرا رفت!

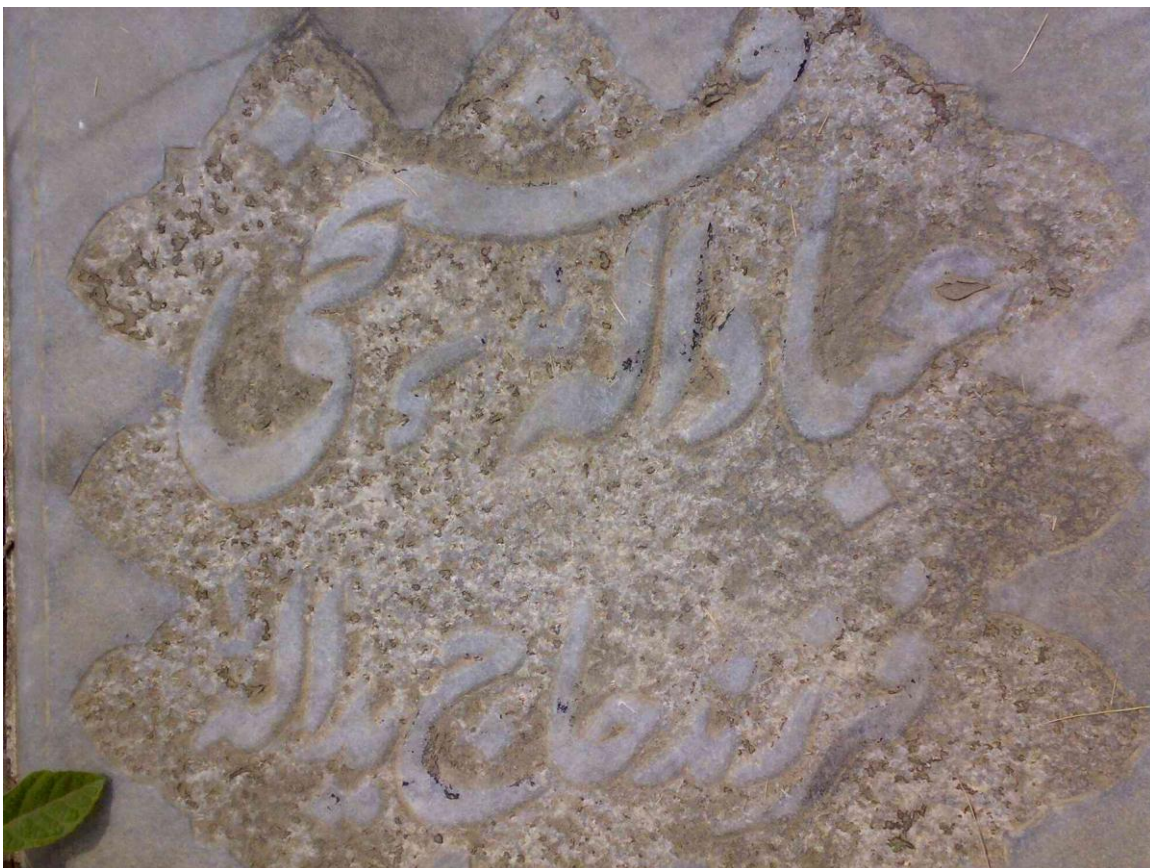
بر سنگِ مزارِ مادرش که در پنجاه و یک ساله‌گی تحملِ ده سال زندانِ وزیر و یازده ماه زندانِ فتح‌الله و هجرت و دوری میمنت و شش ماه زندانِ عباد و نه ماه زندانِ انفرادیِ اخیر او و سر انجام این داغِ جگر سوزِ اعدامِ جوانی که او سخت «بی گناه» اش می‌دانست، از پای در آورده بودش و هر روز با گوش

^{۵۳} از قطعه‌ی شعر: ما از آن دل‌شده‌گانیم که دلبر گیرند ... (رهیاب)

دادن به «بی داد» شجریان نه تنها نمی توانست که نمی خواست این بی دادِ رفته بر خویش را فراموش کند، و سرانجام هم در آن سن و سال و در کم تر از چهار سال پس از عبادالله، در هوای دیدارِ جگر گوشه اش از این خاکدان پرکشید، نوشته اند:

جاودان اند و دیر می پایند
مادرانی که شیر می زایند^{۵۴}

مزارنامه



سر از بالین برآور ای ، به راهِ دادها رفته

^{۵۴} رهیاب

بگو بر جسم و بر جان‌ات ، چه سان بی‌دادها رفته
 چه کردند آن سیه کاران، چنان بر جسم و بر جانت
 که پیش‌اش شمه‌ای هست آن چه بر فرهادها رفته
 اسیری هم‌چو بازی تو، در این ره پاک بازی تو
 یکی آن سر فرازی تو ، که با سردادها رفته
 تو از یک نسلِ ایمانی، و می‌دانی که می‌مانی^{۵۵}
 نه از وارفتگانی چون: خَسی با بادها رفته
 تو دیدی رفت بیدادی ، صَلا از سینه سر دادی
 شدی خود عین فریادی ، که با فریادها رفته
 تو رفتی رفت بنیادم ، نخواهد رفت از یادم
 که بر تاریخ این آدم ، چه از جلادها رفته
 شهابِ شامگاهی تو ، شهید صبحگاهی تو
 شرارِ یک نگاهی تو ، به بادا بادها رفته
 طلوعِ کوتهی بودی ، دمی اما نیاسودی
 تو آن سرو وفا بودی ، که با شمشادها رفته
 فراقِ سینه میسوزد چنان سخت ای عبادالله
 که اندوه و غم و دردِ وزیر از یادها رفته

^{۵۵} از دفتر حاوی یادداشتهای او که بنا به دلایل امنیتی در جریان دست‌گیری‌اش، توسط خانواده از بین رفته ، تنها این بیت از حافظ به قلم عباد بر روی داخلی جلدش به جای مانده که :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق / ثبت است بر جریده ی عالمِ دوامِ ما
 این دفتر در صورت سالم ماندن می‌توانست اطلاعات دقیقی در باره ی بسیاری از فعالیت‌ها و رویدادهای زنده‌گی و دیدگاه‌های
 عباد در اختیار ما بگذارد زیرا بنا به تأیید یکی از نزدیکانی که متن آن را پیش از آن‌که از بین برند به‌صورتی سریع دیده و
 خوانده بود ، شرحِ فعالیت‌ها و دیدگاه‌ها و آن‌چه بر او گذشته؛ بوده است.

نام و یادش گرامی باد !

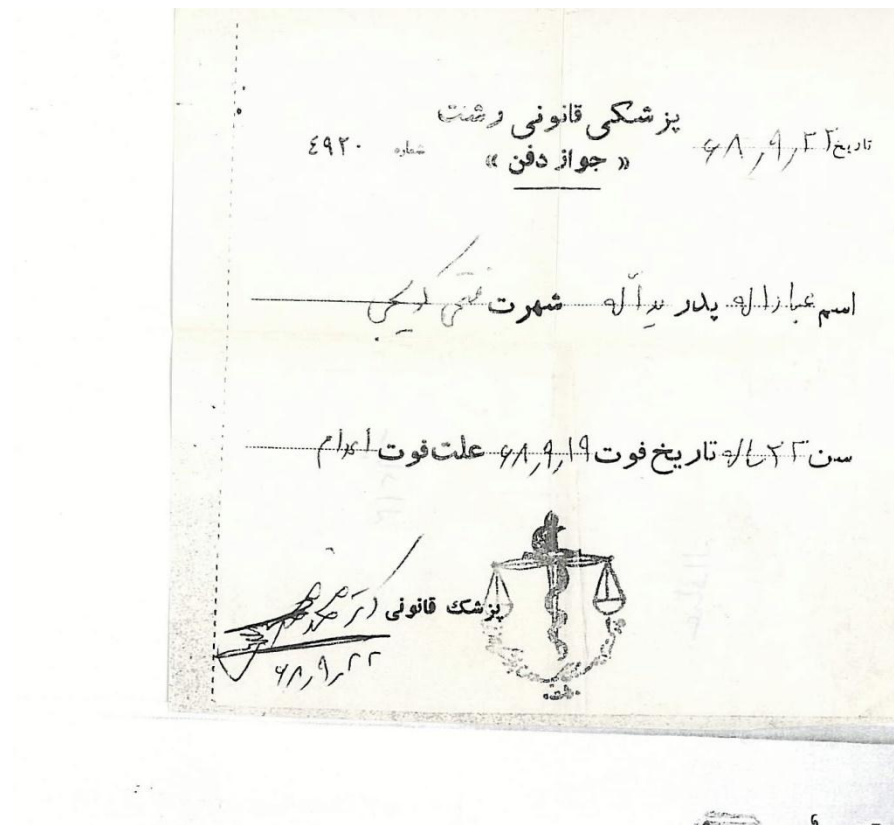
وصیت نامه: ۶۸/۹/۱۹

پدر و مادر عزیزم می‌خواهم از حضور شما مرخص شوم فقط خواهشی که از شما دارم به فکر من نیفتید و زنده‌گی خودتان را نیز تلف نکنید و از حضور برادران‌ام و خواهران و برادرزاده‌های‌ام خداحافظی می‌کنم.....[خط خوردگی].....و از برادرم وزیر نیز خداحافظی می‌کنم و دیدارمان را به قیامت احاله می‌دهم. امیدوارم به فکر من نیفتید.

با آرزوی خوشی شما در زنده‌گی: عبادالله فتاحی [امضاء]
هر چه وسایلی دارم به پدر و مادرم بدهید از جمله ساعت، عینک، پیراهن، شلوار و غیره.^{۵۶}

^{۵۶} منبع: سایت گزارش‌گران - یادها و کلام‌ها دفتر دوم ؛ بهروز سورن

۱۷&tx_ttnews[backPid]=۱۴۷۴۸.html?&tx_ttnews[tt_news]=۱۰http://www.gozareshgar.com/
۹۵fb۸۷۰۸b۷۴۲۵۸۳ebaa۶۴۲ce۲۶۴c۰f۵۲&cHash=



(۳۷) اکبر قاسمی^{۵۷}

فرقان

تاریخ تولد:

^{۵۷} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱

محل شهادت:

نحوه ی شهادت:

نحوه ی دست گیری:

۳۸) وفا قاضی زاده^{۵۸}

^{۵۸} منبع : <http://forqan.blogspot.com>



فرقان

تاریخ تولد: ۱۳۳۶

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: ۳ بهمن ۱۳۵۸

محل شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری:

همان‌گونه که مشاهده می‌کنید تاریخ مندرج در سنگِ مزارِ وفا با تاریخِ ذکر شده در وبلاگِ فرقان با اختلافِ یک روز مطابقت ندارد. منابعِ رژیمِ نوشته‌اند که وفا به همراهِ محمد علی بصیری - نفر شلیک کننده به مطهری - و راننده‌ی خودروی آن‌ها در جریانِ دست‌گیری با نیروهای دولتی درگیر و کشته شده‌اند.^{۵۹}

۳۹) محمد کاشانی

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

^{۵۹} <http://www.fardanews.com/fa/news/-۳B%۸D%۹DA%A%۹B%۸/%D۲۳۷۵۶۲>

[-۲B%۸D%۷A%۸C-%D۸%DB%۹C%DA%A۸%-%DB۱B%۸D%۸A%۸D%۸۲%۹%D](http://www.fardanews.com/fa/news/-۲B%۸D%۷A%۸C-%D۸%DB%۹C%DA%A۸%-%DB۱B%۸D%۸A%۸D%۸۲%۹%D)

[AF-%۸C%D۸%DB%۸۷%۹D%۴B%۸-%D۸۶%۹D%۷A%۸D%۸۴%۹AA%D%۸D%۷A%۸D%۸۲%۹%D](http://www.fardanews.com/fa/news/AF-%۸C%D۸%DB%۸۷%۹D%۴B%۸-%D۸۶%۹D%۷A%۸D%۸۴%۹AA%D%۸D%۷A%۸D%۸۲%۹%D)

[C۸%DB%۱B%۸D%۸۷%۹D%۷B%۸D%۸۵%۹%D](http://www.fardanews.com/fa/news/C۸%DB%۱B%۸D%۸۷%۹D%۷B%۸D%۸۵%۹%D)

تاریخِ شهادت: ساعتِ یک بامداد مورخ ۱۳ / اسفند ماه ۱۳۵۸

محلِ شهادت: تهران

نحوه‌ی شهادت: تیرباران

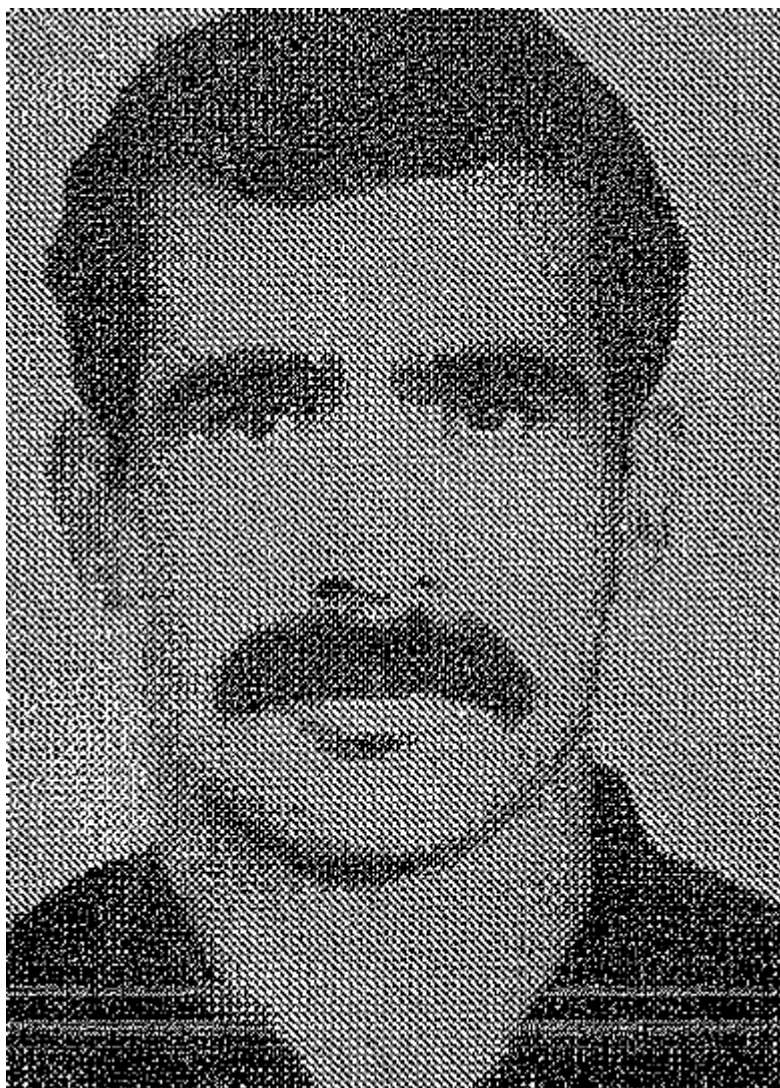
نحوه‌ی دست‌گیری:

تکمله‌ها:

« روابطِ عمومی دادستانی کلِ انقلاب نیز در بیانیه‌ای اعلام کرد: امرالله الهی، حسن نوری، محمد نوری، کمال یاسینی، محمد کاشانی، غلامرضا یوسفی و سعید واحد به جرم قتل محمد مفتاح، مهدی عراقی، حسام عراقی، جواد بهمنی، اصغر بهمنی و سوءِ قصد به جان هاشمی رفسنجانی و سرقتِ مسلحانه از بانک‌های جمهوری اسلامی در دادگاهِ انقلابِ اسلامی مرکز به اعدام محکوم شدند و در ساعتِ یک بامداد ۵۸/۱۲/۱۳ حکم اجرا شد.»^{۶۰}

(۴۰) حمید گرد

^{۶۰} منبع: <http://www.aviny.com/News/۰۳/۰۷/۰۴/۸۵.aspx>



مهاجرین خلق ایران (عضو شورای مرکزی سازمان)

تاریخ تولد: ۱۳۳۶

محل تولد: شوش، خوزستان

تاریخ دست‌گیری: ۱۳۶۹/۱۱/۱۴

تاریخ شهادت: ۲۰ تیر - عاشورای ۱۳۷۱

محل شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری: در جریانِ یورشِ سراسریِ رژیم به سازمان

زنده‌گی نامه^{۶۱}

«پس از هر درد و رنجی که در راه خدا دیدند در اراده‌ی آن‌ها هیچ سستی‌یی
راه نیافت و هیچ ضعف و زبونی نشان ندادند و خدا مقاومت کننده‌گانِ شکیبا
را ارج می‌نهد و دوست می‌دارد» (سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۴۵)

^{۶۱} منبع : ضمیمه‌ی تاریخچه‌ی سازمانِ مهاجرینِ خلقِ ایران

^{۶۱} http://www.puya.org/archives/Mohajerin/mohajerinBooks/SDOC.pdf۲-۷-۰۶۵۹ (متاسفانه متن

زنده‌گی‌نامهء در دسترس ، نیمه تمام است)

حمید در سال ۱۳۳۶ در شوش متولد شد . از آنجا که آفت فقر سرتا پای خانواده اش را فرا گرفته بود چون هزاران کودک دیگری که در چنگال محرومیت فرو می افتادند از همان آغاز ، دنیای پر رؤیای کودکانه را با جدیت و سرسختی زندگی مادی در هم آمیخت . تلاشش این بود تا پیکر عفریت ظلم و استثمار را که زیستن او را با مرگ یکسان کرده بود در هم شکند تا با رهائی از آن کارگر آزاد نان خویش باشد .

او می دید که چگونه زنجیر سیطره سلطه اربابان استثمارگر هر روز بر حلقوم خانواده اش فشرده تر می شود و مکیدن خون آنها شدیدتر و سریعتر می گردد و شلاق شکنجه و تهدید هر روز سنگین تر از پیش بر جان و جسمشان فرود می آید . در چنین شرایطی ، مدرسه رفتن را که آرزوی کودکانه اش بود به شومی تنگدستی و نداشتن اولین توشه زندگی ، رها کرد . اما این رؤیای پاک اهورائی که چشمان قلبش را می گشود و راز « کلمه » را برایش می خواند ، از ضمیر پاکش پای بیرون ننهاده و در هر گاه و هر جای زندگی پر دردش دنیای زیبای مدرسه و آموختن را تصویر می کرد.

او دوران پر نشاط و بازی کودکانه اش را با عقل و بلوغ بزرگسالان و تنوره کار فرساینده زندگی درهم آمیخت و از آنجا درس راستی و درستی و مقاومت را فرا گرفت و دوست داشتن و ایشار را در کار مشترک و همراهی و هنگامی خالصانه عصاره جانش نمود. دستان پر توان و خالقش بر راستی ستون قوت هر یار و رفیق راهی بود. در حضور او راز هر نیازی خالصانه گشوده می شد و هر بی توانی پر توان

(۴۱) محمود کشانی^{۶۲}



فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: ۱۳ / اسفند ۱۳۵۸

محل شهادت:

نحوه شهادت:

نحوه دست‌گیری:

^{۶۲} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

نکته: به نظر می‌رسد که «محمود کشانی» و «محمد کاشانی» در اصل یک نفر باشند که در این صورت نام «محمد کاشانی» صحیح است و وبلاگ فرقان اشتباه کرده است.

۴۲) جعفر کفاشان^{۶۳}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: ۱۳۵۸

محل شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری:

۴۳) کامبیز کوسنجی^{۶۴}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

^{۶۳} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

^{۶۴} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

تاریخِ شهادت: ؟

محلِ شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری:

۴۴) علی اکبر گودرزی



فرقان (بنیان‌گذارِ فرقان)

تاریخِ تولد: ۱۳۳۵ (تاریخِ تولد در شناسنامه: ۱۳۳۸)

محلِ تولد: روستای دوزان (بین خمین و الیگودرز)

تاریخِ دست‌گیری: شبِ چهارشنبه ۱۰/۲ دیماه ۱۳۵۸

تاریخِ شهادت: سحرگاه سوم خرداد/۱۳۵۹

محلِ شهادت: تهران

نحوی شهادت: تیرباران

نحوهی دست‌گیری:

« دست‌گیریِ گودرزی به سختی صورت گرفت: " وقتی می‌خواستند اکبر گودرزی را بگیرند، از داخلِ اتاق با یوزی پاسدارها را به رگبار بسته بودند و نمی‌شد به طرف او رفت.^{۶۵} »

سرانجام دو تن از نیروهای کلاه سبز ارتش به نام‌های حمید جراحی و اکبر پژمان پله‌های ساختمان را از پایین به بالا غلتیدند و خود را به اتاقِ اکبر گودرزی رسانده و یک نارنجک داخلِ اتاق او انداختند. اکبر گودرزی ناله‌ای کرد و بی حال افتاد.

اکبر گودرزی و حسن اقرلو در این خانه تیمی همراه هم بودند. حسن اقرلو واقعه‌ی سقوطِ این خانه تیمی و دست‌گیریِ خود و اکبر گودرزی را چنین تشریح می‌کند:

" حدود ساعت ۳ بعد از نیمه شب بود که برادرم اکبر مرا بیدار کرد و گفت زنگ طبقه بالا را می‌زنند و خانمی که در آن‌جا زنده‌گی می‌کند می‌گوید چند نفر با تفنگ جلوی در ورودی ایستاده‌اند. از این‌جا ما فهمیدیم که خانه لو رفته و در صدد مقابله برآمده‌ایم. با دو کلتی که داشتیم چند تیر به سمتِ محلِ تیراندازی شلیک کردیم ... در این مدت به‌طورِ مرتب رگبار مسلسل به ساختمانِ مسکونی ما بسته می‌شد ...

^{۶۵} (خاطرات ناطق نوری، ج ۲، ص ۱۸۵)

به هر حال پس از چند لحظه که ما هم‌چنان به تیرها پاسخ می‌دادیم، یک نارنجک توام با رگبارِ مسلسل به هال پرتاب شد که در این هنگام برادرم اکبر شروع کرد به ناله کردن، من به گمان این که گلوله به وی اصابت کرد به طرف او رفتم و در آغوش‌اش گرفتم، اما به علتِ تاریکیِ بیش از حد موضع جراحات در سر او دیده نمی‌شد.

در طولِ مدتی که مأمورین یک‌سره به سوی ما تیراندازی می‌کردند، من به طورِ نیمه‌خیز برادرم را که به حالتِ اغما افتاده بود، نفس مصنوعی می‌دادم. در لحظات آخر هم که نارنجک گاز سمی به اتاق پرتاب کرده و قادر به تنفس نبودیم، برای این که امکان به بیمارستان رساندن برادرم وجود داشته باشد، هیچ چاره‌ای جز تحویلِ سلاح‌ها و تسلیمِ خود ندیدم. بنابراین سلاح‌ها را به پایین پرتاب کرده و خودم هم از ساختمان بیرون آمده و تسلیم شدم.^{۶۶} دستگیر شده‌گان به اوین منتقل شدند، پس از انتقالِ اعضای فرقان به اوین، آقای ناطق نوری ضمنِ صحبت با دکتر بهشتی از او خواست که در محاکمه‌ی آن‌ها قاطعیت صورت بگیرد. دکتر بهشتی نیز از وی خواست تا خود به عنوانِ قاضیِ پرونده رونده محاکمه را در دست بگیرد.

آقای ناطق نوری قضاوت را به شرطی پذیرفت که خودِ دادستان را تعیین نماید. سپس ایشان با آقای اسدالله لاجوردی گفت و گو کرد تا دادستانیِ پرونده‌ی محاکمه اعضای گروه فرقان را بر عهده بگیرد.

^{۶۶} (پرونده حسن اقرلو، کد پرونده ۸۶۴۱، بازجویی ۵۹/۲/۷)

علمیه‌ی آیت الله نجفی نیز به صورت نیمه وقت تحصیل می‌کرد. بعد از مدتی در مسجدِ چهل‌ستون و در مدرسه شیخ عبدالحسین درس خواند. در سال ۱۳۵۶ آن‌جا را نیز ترک کرده و لباس روحانیت را از تن به در کرد.

گودرزی در سال ۱۳۵۶ کلاس‌های تفسیرِ قرآن در مناطق مختلف و عمدتاً جنوبِ شهرِ تهران (نازی آباد، سلسبیل، قلعهک، جوادیه، و خزانه) برپا می‌کرد و نیروها نیز از همین جلسات جذبِ فرقان می‌شدند. برخی از این جلسات به اقتضای فضا و شرایطِ امنیتی آن سال‌ها، در خانه‌های افرادِ علاقه‌مند برگزار می‌گردید.

فرقان در سال ۱۳۵۶ با صدورِ اعلامیه‌ها و انتشارِ بیانیه‌ها عملاً به عنوانِ یک جریانِ سیاسی واردِ عرصه‌ی سیاسی ایران گردید.

«موضع‌گیری درباره‌ی شریعتی اما در سال ۱۳۵۶ یعنی نخستین سالِ فعالیتِ فرقان؛ با درگذشتِ دکتر شریعتی نخستین اعلامیه از سوی این جریان نوپا انتشار یافت.

موضع‌گیریِ بعدیِ آنان اطلاعیه‌ای بود که به مناسبتِ قیامِ شهرهای قم و تبریز صادر شد و آنان حادثه‌ی مزبور را «ضمنِ احترام به خونِ بی‌گناهان» چنین تحلیل می‌کنند که این جریان، حرکتی است در جهتِ «زنده کردن دوباره‌ی روحانیتِ حاکم» و این‌که «دخالتِ بی‌رویه‌ی روحانیت را» باید «فاجعه‌ای عظیم» دانست.

همزمان، نشریه‌ای هم به نام فرقان منتشر کرد که نخستین شماره‌اش در اسفند ۱۳۵۶ به چاپ رسید. بعدها پس از پیروزی انقلاب نیز نشریه‌ای با نام ذکر تحت عنوان نشریه‌ی دانش‌آموزی از سوی فرقان انتشار می‌یافت.^{۶۸}

فرقان، قاطعانه و موکدانه از تز «اسلام منه‌ای روحانیت» شریعتی دفاع و «روحانیت را از اساس و بنیان، باطل» و «آخوندیسم تب‌هکار» می‌دانست که انقلاب پنجاه و هفت را در تباری با سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم، مصادره و به سرقت برده است. فرقان بر اساس این تحلیل به «مجازات» شرکت‌کننده‌گان در مذاکرات با هویزر برای انتقال قدرت به روحانیت پرداخته و در این راستا دست به «عملیات اعدام انقلابی» تعدادی از دست‌اندرکاران «شورای خمینی برگزیده» «انقلاب» زد که قرنی و مطهری از آن جمله‌اند.

تکمله‌ها:

اسامی تعدادی از دست‌گیر شده‌گان گروه فرقان:

گروه فرقان پس از دست‌گیری، مورد بازجویی و محاکمه قرار گرفتند که می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

۱. حمید احمدیان ، ۲. جمشید احمدی ، ۳. فرهاد اقبالی ، ۴. غلامرضا بهرامی ،
۵. مهدی حسینی ، ۶. حسن حسینی خرم آبادی ، ۷. تقی شعبانی ، ۸. مجید
- عزیزی، ۹. محمد رضا ظریف فرد، ۱۰. رحیم اسدزاده، ۱۱. امیر هوشنگ فعله

^{۶۸} منبع : مرکز اسناد انقلاب اسلامی <http://www.irdc.ir/fa/content/default.aspx?cid=5162>

نوتاش، ۱۲. احمد رضایی ملایری، ۱۳. داود درستی، ۱۴. فرشاد رحیمی، ۱۵. حسن عزیزی، ۱۶. عبدالرضا رضوانی، ۱۷. محمود مشهدی، ۱۸. محسن خطیبی، ۱۹. حسن آقارلو، ۲۰. سعید مرآت، ۲۱. عباس عسگری، ۲۲. مرتضی واحدی، ۲۳. صالح قنادی، ۲۴. حسین گلزار، ۲۵. سید مصطفی حسینی جوادی، ۲۶. حسین فلاح، ۲۷. زهرا ترابی، ۲۸. سید مصطفی بیژنی، ۲۹. علی حاتمی، ۳۰. ناصر شیرین نامی، ۳۱. عباس امینی، ۳۲. مجید مرآت، ۳۳. نورالله خدا رحمی، ۳۴. رسول همکار، ۳۵. محمد مهری، ۳۶. شیدا خسرویا، ۳۷. علیرضا شاه بابک تبریزی، ۳۸. علیرضا ابراهیم زاده، ۳۹. غلام رضا بیات، ۴۰. حمید نیکنام، ۴۱. امیر عباس عسگری، ۴۲. بهرام تیموری، ۴۳. غلام رضا یوسفی، ۴۴. سعید واحد، ۴۵. محمد متحدی، ۴۶. اکبر گودرزی، ۴۷. علی اکبر منصوری، ۴۸. محسن سیاهپوش، ۴۹. علی اسدی.^{۶۹}

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در تعقیب و مراقبت و شناسایی و دستگیری اکبر گودرزی و اعضای فرقان نقش فعال و تعیین کننده‌ای داشته و اعضای آن از جمله محمد عطریانفر کار بازجویی از فرقان را انجام می‌داده‌اند:

«سازمان مجاهدین انقلاب از اصلی‌ترین گروه‌هایی بود که در کنار نیروهای سپاه و کمیته به برخورد با گروه فرقان پرداخت و نقش عمده‌ای را در بازجویی آن‌ها بر عهده گرفت. محمد عطریانفر در آن زمان به واسطه‌ی

^{۶۹} (منبع: سایت حکومتی - <http://www.habilian.ir/fa/villainy>)

(.html۲۰-۸۶/۹D/۷A/۸D/۸۲/۹D/۱B/۸D/۸۱/۹-%D۸۷/۹D/۸۸/۹D/۱B/۸documents/%DA%AF%D

عضویت خود در سازمان مجاهدین انقلاب و نزدیکی با نیروهای انقلابی مستقر در کمیته‌ها و سپاه، دیدارها و گفت‌وگوهای متعددی با اعضای بازداشت‌شده‌ی گروه فرقان در بند ۲۰۹ اوین داشته است»^{۷۰}



محمد عطریانفر: عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و از اصلاح طلبان تا مقطع انتخابات ۸۸ و توأب پس از انتخابات؛ در کنار سایر اعضای سازمان مربوطه، از بازجویان اعضای فرقان بود.

^{۷۰} منبع : <http://www.fardanews.com/fa/pages/?cid=۵۰۹۶۰>



عطریانفر و ابطحی، در حال مصاحبه با خبرنگاران به عنوان نادم و توّاب

محمد عطریانفر از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و از اعضای تیم بازجویی از فرقان در خصوص دست‌گیری اکبر گودرزی می‌گوید : «بله، البته بچه‌ها نمی‌دانستند که گودرزی در کجا مستقر است ولی امیدوار بودند که گودرزی را هم در این عملیات پیدا کنند. تا این‌که در حمله به یکی از خانه‌های تیمی در خیابان جمال‌زاده مشخص شد که مقاومت در این خانه وحشت‌ناک زیاد است و تیراندازی و برخورد صورت گرفته است. بچه‌ها حدس زدند که حتماً این خانه از اهمیت خاصی برخوردار است و نیروهای کمکی به آن جا رفتند.»^{۷۱}

^{۷۱} منبع : <http://www.fardanews.com/fa/pages/?cid=۵۰۹۶۰>

فرقان

گرامی باد بیست و سومین سال‌گرد شهادتِ شش تن از بنیان‌گذاران و اعضای کادر مرکزیِ

«دیکتاتوریِ آخوندیسم به‌گونه‌ی گذشته می‌کوشد تا از خارجِ سرنوشتِ ملتِ مستضعف را تعیین کند. این دیکتاتوری که روزگاری در نجف و خارج از مرزهای ایران و دور از تضادها و درگیری‌ها و دردها و رنج‌های مردم این مرز و بوم سیاستِ اهریمنی خود را اعمال می‌کرد و دخالتِ همین سیاست از خارج بود که به هم‌دستیِ ارتجاعِ داخلی انقلابِ مشروطیت را تبدیل به کودتا کرد، و زمینه‌های مناسب را برای خون‌ریزی‌ها و «ذبحِ شرعی‌های» بعدی فراهم ساخت اکنون بساطِ خود را در جای دیگری پهن کرده است. راستی آیا سرنوشتِ ایران و مردمِ مستضعفِ آن که روزگاری دیکتاتوریِ سیاستِ جهانی، آن را در لندن و ژنو تعیین می‌نمود و دیکتاتوریِ آخوندیسم روزگاری در نجف مدعیِ تعیینِ آن بود اکنون در پاریس تعیین می‌شود؟ و آیا در صورتِ تحققِ این امر مردمِ مستضعفِ ایران و جامعه‌ی ایرانی از اسارت و خفقانِ رهایی خواهند یافت؟ پاسخِ بدین پرسش‌ها را تحولاتِ آینده روشن خواهد ساخت. اما آن‌چه در این جا باید بدان اشاره کرد و آن را به عنوانِ یک امرِ قطعی و تجربی لااقل از نظر ما دانست این است که سیاست‌های خارجیِ حاصله از دیکتاتوریِ سیاستِ جهانی و دیکتاتوریِ آخوندیسم هیچ‌گاه به سودِ مستضعفینِ ایران و راه‌گشای انقلابِ توحیدیِ آن‌ها نبوده و نخواهد بود. و از نظر ما هیچ تفاوتی میانِ سیاست‌هایی که از مسکو یا واشنگتن در جهتِ تعیینِ سرنوشتِ خلق‌ها اعمال می‌شود با سیاستِ دیکتاتوریِ آخوندیسم که روزگاری از نجف و امروز از پاریس اعمال می‌شود نیست، و حتا دومی برای ملتِ مستضعفِ ایران و انقلابِ توحیدیِ

آنها غلط اندازتر و تباهی آورتر و انحراف‌زاتر است.» نشریه‌ی فرقان، شماره‌ی ۱۰،
آذر ماه ۱۳۵۷، ص ۷

در سحرگاه ۳ خرداد ۱۳۵۹، تپه‌های اوین شاهد به خون نشستن ۶ تن از پیش‌تازانِ جنبشِ توحیدی خلق بودند: اکبر گودرزی، علی حاتمی، عباس عسکری، حسن اقرلو، سعید مرآت و علیرضا شابابابیک تبریزی. پیش‌تازانی که به درستی با عمل‌کردها و موضع‌گیری‌های خویش، پیش‌گام بودن را به مفهوم واقعی کلمه به تفسیر نشستند. عناصرِ برجسته‌یی که حتا پیش از آغازِ حاکمیتِ آخوندیسم (۱)، نسبت به فاجعه‌یی که در راه بود، هشدار دادند؛ هشدارِی که از سوی جریان‌ات انقلابی و ترقی‌خواه آن روز آن چنان که باید جدی گرفته نشد. هشدارِی که در شرایطِ آنارشیستی ناشی از قیامِ حق‌طلبانه‌ی توده‌های به جان آمده‌ی خلقِ ایران، کم‌تر گوشِ شنوایی یافت.

آنان در شرایطی به نبرد با اختناق و استبداد به نام دین برخاستند که بسیاری از چهره‌های موجهِ "انقلابی"، "ملی"، "مذهبی" و در مواردی چپِ "مارکسیستی" و "مذهبی"، در مقابلِ ترفندهای خمینی و هم‌پالگی‌های‌اش، تسلیم شده و جرأت و جسارتِ لازم را برای درگیر شدن با ارتجاع در خود نمی‌دیدند. آنان در حالی به نبرد با ارتجاع و آخوندیسم برخاستند که تعدادِ زیادی از سازمان‌ها و گروه‌های "چپ" انقلابی مذهبی و غیر مذهبی، به تفسیرِ مواضعِ «انقلابی و ضدامپریالیستی خطِ امام» پرداخته بودند، و آزادی را زیرِ قبایِ آخوندیسم می‌جستند. و چه بسا بسیاری از آنان، با آوانتاریستی و چپ‌روی ارزیابی کردنِ مواضعِ سیاسی - انقلابیِ فرقان، به تقبیحِ مواضعِ ما می‌پرداختند.

با این همه، این ستاره‌های درخشان و دنباله‌دارِ آسمانِ ایران زمین، با تکیه بر اندیشه‌های توحیدیِ خود، و با الهام از رهنمودهای ترقی خواهانه‌ی معلم شهید شریعتی کبیر، و با آموزش از تجاربِ مبارزاتیِ دیگر سازمان‌ها و احزاب ترقی خواه، بدونِ توجه به این موضع‌گیری‌ها، به مبارزه‌ی جدی و پی‌گیر بر علیه ارتجاعِ خون آشامِ خمینی (۲) دست زدند. آنان بدون توجه به جو غالب، و توجیهاتِ «روشن‌فکرانه‌ی» نیروهای چپ، راست و میانه، با تکیه بر عشق و آگاهی، و گرایش به برابری، آزادی و عرفان، در راهِ خدا و خلق، ایثارگرانه پای در راه مبارزه گذاشتند و در این میان از همه‌ی هستی خویش گذشتند و در نهایت جانِ خویش را در راهِ مبارزه با آخوندیسم فدای رهاییِ خلق نمودند. آن‌هم در شرایطی که بودند جریاناتی که در آن روزها تحت تاثیرِ جو حاکم به ثناگویی از ارتجاعِ آخوندیستی مشغول بودند؛ نیروهایی که امروز پیش از هر چیز و هر کس، لازم است به محاکمه‌ی خویش بپردازند؛ قبل از آن‌که به روی مجاهدان و مبارزانِ راستینِ توحیدی تیغ بکشند و به جرمِ مسلمان بودنِ آنان، خود را طلب کار بدانند. آنانی که به لطفِ طولانی شدنِ حاکمیتِ ارتجاع، و زیستن در خارج از کشور آن‌هم در سایه‌ی امنیتِ دموکراسی‌های جوامع غربی، به خود جراتِ عرض اندام داده‌اند، و به دلیلِ فراموش کردنِ گذشته‌ی خویش، به انتقام از انقلابیونِ ترقی‌خواهِ توحیدی برخاسته‌اند، اینک به جای فحاشی و لجن پراکنی علیه موحدینِ مسلمان، می‌بایست به تجزیه و تحلیلی شجاعانه، صادقانه! و بی‌طرفانه از گذشته‌ی خود بپردازند، و نه یکی ارزیابی کردنِ همه‌ی کسانی که به "اسلام" و خدا ایمان دارند. از نظرِ ما همه ی کسانی که - تحت هر نام و عنوانی - با آخوندیسم و شرکای آن، اعم از اصلاح طلب و محافظه کار، نرد عشق می‌بازند، به خیانتی بزرگ نسبت به خلق ایران زمین

و انسانیت دست یازیده اند؛ همان هایی که به عمد و یا از روی جهالت و حقد و حسد، پیش‌تازانِ جنبشِ انقلابیِ توحیدی چون شریعتی‌ها، حنیف نژادها، گودرزی‌ها، ورداسبی‌ها، خیابانی‌ها، اشرف ربیعی‌ها، رسول گیاهی‌ها، مهدی آیتی‌ها و ... را با کمالِ وقاحت و بی‌شرمی در کنارِ ارتجاعی‌ترین چهره‌های حاکم قرار می‌دهند تا با هم کاسه نمایاندن آن‌ها، توده‌های متوهم را نسبت به این پیش‌تازانِ کبیرِ خلق دچارِ توهم سازند! با این همه، هیچ شکی در این نیست که این نیروهای واپس‌گرای ارتجاعی - زیر هر نام و عنوانی - به زودی در پیش‌گاهِ خدا و خلقِ رسوا خواهند شد؛ چه، تجاربِ انقلابی و تاریخیِ حاکم بر سرنوشتِ ملت‌های تحتِ ستم نشان داده است، که آنان در نهایت خائن و خدمت‌گزاران را به درستی از هم تشخیص خواهند داد. خلقِ ما هیچ‌گاه دفاعیاتِ شجاعانه و حق‌طلبانه‌ی شهیدِ بزرگوار اکبر گودرزی را فراموش نخواهند کرد که خطاب به لاجوردیِ جلاد، آخوند مرتضی مطهری و شرکا را به جرم «شرکت در بلوای آخوندیسم و سرکوبِ خلق‌های محرومِ ایران» خائن معرفی نمود و دست‌گاهِ رژیمِ آخوندی را نظامی خودسر، سرکوب‌گر و ضدِ توحیدی ارزیابی کرده، و خود را با افتخار رهروِ راهِ موحدینِ راستینِ معاصر و در رأسِ آنان، معلم شهید شریعتی دانست. آری، شهید گودرزی و دیگر یاران‌اش در هنگامه‌ی حاکمیتِ تزویر، با ایمانی راسخ و عزمی استوار، بر پای بندی خویش به اندیشه‌های راستینِ توحیدی، و با تجدیدِ پیمان با شریعتی‌ها، حنیف نژادها و دیگر رزمندگانِ مجاهد و مبارزِ خلق به رسوا کردنِ آخوندیسم حاکم پرداختند. تا آن هنگام که در بیدادگاهِ ارتجاعِ آخوندی، طی یک محاکمه‌ی فرمایشی، با اتهاماتی که جای‌گاهِ آنان را در نخستین سال‌های حاکمیتِ ارتجاع به درستی مشخص می‌سازد، به اعدام محکوم شدند. اتهامِ این

ستاره‌های درخشان آزادی‌خواه توحیدی، بر اساس اطلاعاتی دادگاه ارتجاع آخوندسم تبهکار، این چنین اعلام شد:

« شش نفر از بنیان گذاران و کادر رهبری گروهک تروریستی و ضد اسلامی فرقان که در طرح پیشنهاد و تصویب ترورهای شخصیت‌هایی چون استاد شهید مطهری، شهید حجت الاسلام دکتر مفتاح و دو پاسدارش شهید بهمنی و شهید نعمتی و شهید مجاهد حاج مهدی عراقی و پسرش شهید حسام عراقی و شهید تیمسار ولی الله قرنی و طرح سرقت‌های مسلحانه‌ی متعددی از بانک‌ها، نقش درجه‌ی یک را داشته‌اند و در به انحراف بردن نوجوانان یا جوانان و بدعت گذاری در دین، با پوششی از قرآن و نهج‌البلاغه به نام اسلام مهلک‌ترین ضربات را بر پیکر اسلام و جامعه زدند، در دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه شدند. دادگاه پس از شور و نشست، آن‌ها را مفسد فی الارض و محارب با خدا و رسول خدا شناخت و به اعدام محکوم کرد.» و این‌ها همان اتهاماتی است که بر ارزش‌های والای آنان می‌افزاید. اتهاماتی که در فردای رهایی خلق، از افتخارات آنان به شمار خواهد رفت. آری، آنان در سحرگاه ۳ خرداد، به شهادت رسیدند تا همان‌گونه که در زمان حیات خویش، خود را به دیگر پیش‌تازان جنبش‌های توحیدی پیوند زده بودند، در زمان شهادت خود نیز به آن مجاهدان و مبارزان پیوندند. آنان به دیگر شهدای خرداد پیوستند؛ شهدای گران‌قدری چون بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق ایران (۴ خرداد)، رضا رضایی (۲۶ خرداد)، معلم کبیر شریعتی (۲۹ خرداد) و ... آری، دیر نیست که طومار حاکمیت‌ننگین آخوندیسم تبهکار درهم پیچیده شده و آخوندیسم همراه با تمامی نوچه‌ها، پاسداران، سرکوب‌گران و همه‌ی هم‌دستان و شرکای‌اش به جای‌گاه

ابدی خود که همانا زباله‌دانی تاریخ باشد، بپیوند. با درود بر تمامی شهدای راه رهایی خلق رهروانِ فرقان ۳ خرداد ماه ۱۳۸۳ (فرقان، شماره ۱۰، آذر ماه ۱۳۵۷، ص ۷۲) رجوع شود به بیانیه‌ی ۴ صفحه‌ی «خمینی خون آشام دروغ می‌گوید» در شهریور ماه ۱۳۵۸^{۷۲}

شهدای فرقان^{۷۳}:

نام - تاریخ شهادت

مجاهد شهید مهدی آیتی از شهدای بنیان‌گذار ۶ اسفند ۱۳۵۸

غلامرضا اربابی تابستان ۱۳۶۰

مرتضی اشرفی یوسفی ۷ تیر ۱۳۶۰

حسن اقرلو از بنیان‌گذارانِ گروه ۳ خرداد ۱۳۵۹

ام‌الله الهی ۱۳ اسفند ۱۳۵۸

مسعود رضا امیر ۲ آبان ۱۳۵۸

محمد علی بصیری ۵ بهمن ۱۳۵۸

مسعود تقی زاده؟ بهمن ۱۳۵۸

علی حاتمی از بنیان‌گذارانِ گروه ۳ خرداد ۱۳۵۹

علیرضا شابابیگ تبریزی ۳ خرداد ۱۳۵۹

شیرین رضایی؟؟ ۱۳۶۲

مصطفی شریفی ۸ تیر ۱۳۶۰

عباس عسکری از بنیان‌گذارانِ گروه ۳ خرداد ۱۳۵۹

^{۷۲} منبع: <http://forqan.blogspot.com>

^{۷۳} منبع: <http://forqan.blogspot.com>

اکبر قاسمی؟؟ ۱۳۶۱

محمود کشانی ۱۳ اسفند ۱۳۵۸

علی اکبر گودرزی شهید بنیان گذار ۳ خرداد ۱۳۵۹

گوهر (خدیجه) گودرزی؟؟ ۱۳۶۲

رسول گیاهی از اعضای کادر مرکزی؟؟ ۱۳۶۱

کاظم متحدی بهار ۱۳۶۱

محمد متحدی؟ بهمن ۱۳۶۱

احمد محبی ۶ تیر ۱۳۶۰

سعید مرآت ۳ خرداد ۱۳۵۹

شیوا مرآت (خسروی) ۲۶ مهر ۱۳۶۰

فرجام مقبلی زال ۱۴ مهر ۱۳۶۰

حسن ملکی پور ۲۷ مهر ۱۳۶۰

محمد رضا ملکی پور؟؟ ۱۳۶۰

مرتضی نبی اللهی ۸ آذر ۱۳۶۰

حمید نیکنام ۵ بهمن ۱۳۵۸

حسن نوری ۱۳ اسفند ۱۳۵۸

محمد نوری ۱۳ اسفند ۱۳۵۸

سعید واحد ۱۳ اسفند ۱۳۵۸

کمال یاسینی ۱۳ اسفند ۱۳۵۸

غلامرضا یوسفی ۱۳ اسفند ۱۳۵۸
وفا قاضی زاده ۳ بهمن ۱۳۵۸
جعفر کفاشان ۱۳۵۸
بهرام آذرتیموری ۱۳۵۸
معصومه دارابی ۱۳۶۰
عباس اسدی ۱۳۶۰
محراب مندلی زاده ۱۳۶۰
نیکوسخن ۱۳۵۸
کامبیز کوسنجی
علی فلاح اسدی
ابوالقاسم (محسن) سیاهپوش
محمود سعیدی

۴۵) گوهر (خدیجه) گودرزی^{۷۴}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲

^{۷۴} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

محلِ شہادت:

نحوہی شہادت:

نحوہی دست گیری:

(۴۶) رسول گیاهی^{۷۵}

فرقان (از اعضای کادر مرکزی)

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شہادت: ۱۳۶۱

محل شہادت:

نحوہی شہادت:

نحوہی دست گیری:

(۴۷) کاظم متحدی^{۷۶}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

^{۷۵} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

^{۷۶} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: بهار ۱۳۶۱

محل شهادت:

نحوهی شهادت:

نحوهی دست‌گیری:

۴۸) محمد متحدی^{۷۷}

فرقان (فرماندهی نظامی فرقان)

تاریخ تولد: ۱۳۳۴

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: ۹ بهمن ۱۳۶۰

محل شهادت: تبریز - محل نماز جمعه

نحوهی شهادت: حلق آویز در ملاء عام

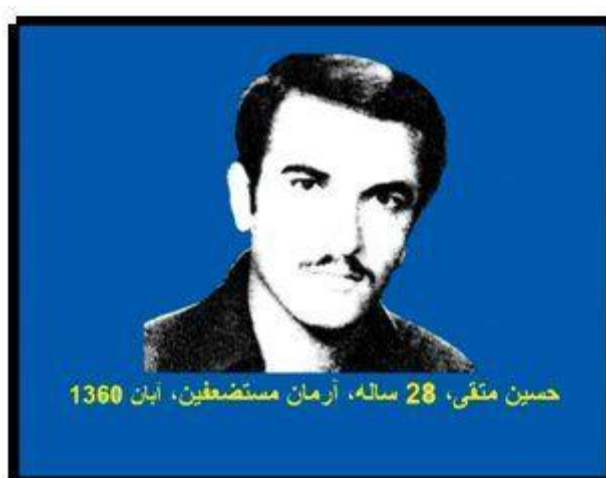
نحوهی دست‌گیری:

زنده‌گی نامه:

^{۷۷} (<http://www.iranrights.org/farsi/memorial-case-۳۱۴۵۲.php>).

تکمله‌ها: « محمد متحدی، در پرونده‌ی بازجوییِ خود جز دو سه خط مطلبِ دیگری اعتراف نکرده است (آرشیوِ مرکز اسنادِ انقلابِ اسلامی، پرونده‌ی محمد متحدی، کد ۵۱۶۹) » سایتِ بازتاب، ۱ خرداد ۱۳۸۴^{۷۸}

(۴۹) حسین متقی (نادر)



آرمان مستضعفین

تاریخ تولد:

محل تولد: همدان

تاریخ دست‌گیری: اواخر تابستان سال ۱۳۶۰

تاریخ شهادت: آبان ۱۳۶۰

محل شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

مسئولیت تشکیلاتی: عضو شورای مرکزی آرمان در استان همدان

^{۷۸} منبع: ایرج مصداقی، نه زیستن، نه مرگ - جلد ۴ ص ۲۹

نحوه‌ی دست‌گیری: سرِ قرارِ تشکیلاتی

زنده‌گی‌نامه:

« وقتی بعد از نزدیک به سه دهه می‌خواهی درباره‌ی عزیزی از عزیزان، از تبارِ دوستانِ مردم سخنی بگویی؛ وقتی که در لحظه‌هایی از عمرت، خاطره‌ها را دوباره مرور کرده باشی؛ هر چه که کهنه نمایند اما، به مشامت بوی کهنه‌گی نخواهد آمد! زیرا خاطره‌ها تنها خاطره نیستند! یادی از آنان‌اند که دغدغه‌ی مردم و مردم‌داری‌شان، بخشی از وجدان‌شان شده بود! به همین دلیل، راحت، مرگ را پذیرفتند. حتما شما هم هم‌چون من سه لمح‌های از حیات را چشیده و می‌چشید. ایامِ گذشته، روزگارِ آینده و آرمان‌هایی که در سر دارید. اینک، سخن از ایامِ گذشته و یا مرورِ خاطراتِ گذشته، مرا با شاهدانِ همیشه زنده‌ی تاریخِ سیاسیِ جدیدِ ایران زمین در دوره‌ی استبدادِ مذهبی، هم‌ریشه و هم‌زاد می‌کند! بنابراین تلاش خواهم کرد تا به طورِ اجمال در باره‌ی حسین متقی که در دهه‌ی شصت اعدام شد؛ شمه‌ای را برای‌تان بنویسم:

او معلم بود و از خانواده‌ای متوسط در یکی از محله‌های قدیمیِ همدان به نام بابا طاهر به همراه دیگر اعضای خانواده‌اش زنده‌گی می‌کرد. حسین، با کتاب‌های شریعتی، به خوبی آشنا بود و نگاهِ تیزبین و شمِّ حقیقت‌یاب‌اش بدو یاری رسانده بود که از میانِ قیل و قال‌های زمانه‌ی خویش، همدلانه با دغدغه‌هایی که شریعتی [داشت] و نیازهایی که طرح کرده بود، پیوند پیدا کند.

من شخصا او را در دو مسیر، شناختم: یکی در کلاس‌های آموزشی‌یی که جنبه‌ی فکری و نظری داشت و دیگری در برنامه‌های کوه‌نوردی‌یی که هر جمعه صبح زود، وقتی که در دامنه‌های الوند گام می‌زدیم؛ به دلیل اختلاف سنی‌اش با ما و من‌اش اخلاقی‌یی که داشت و نیز به علاوه، توان نظری‌اش؛ حسین، برای افرادی هم‌چون من – که کارگر بودیم و تنها پاسخ پرسش‌هایی از حیات و زنده‌گی را در افکار شریعتی می‌جستیم – معلم و اسوه بود. حسین، می‌توانست و این امکان را داشت که زنده‌گی خصوصی‌اش را سرو سامان دهد، اما، دغدغه‌های وجودی و جهت‌گیری اجتماعی، به او مجال نمی‌دادند که با مطلق کردن مساله‌ی شخصی، سر در آخور روزمره‌گی داشته باشد.

به خاطر دارم که در آخرین کوه‌نوردی‌یی که در فصل زمستان با هم داشتیم، با چهره‌ای بشاش و رویی گشاده، رو به من کرد و گفت: ظاهراً وضع ما دیگر اجازه نخواهد داد که گل‌ها را ببینیم! تکیه کلامی که برای ما به کار می‌برد. علاقه‌ی شدید روحی‌یی به یکی از کارگران جوان برق کار داشت که به‌ویژه نشان از مردم‌دوستی ما می‌داد. با صبر و حوصله و ادبیات ساده تقلاً می‌کرد تا مسائل پیچیده‌ی فلسفی – مثلاً فلسفه‌ی خلقت را – توضیح دهد و گه‌گاه، نگاه نافذش را از زیر شیشه‌های عینک‌اش می‌دیدم که [چگونه] زل می‌زد و و [با] خنده‌ای که بر لبان‌اش داشت، موجی از شادی را با خود به همراه داشت. بعدها وقتی که در زندان بودم، چهره‌اش، سخنان نغزش، آویزه‌ی گوش‌ام بود! او در رتبه بندی تضادهای اجتماعی که معلم‌اش [شریعتی] ترسیم کرده بود و آرمان، بدان توسل جسته بود تا تضادهای اجتماعی در ایران، در اوایل دهه‌ی شصت را تبیین کند؛ تسلطی وصف ناپذیر داشت. می‌دانست که ارتجاع مذهبی، جنگی تمام عیار با اسلام رهایی‌بخش را آغاز کرده و

پایانی برای آن به‌زودی، میسر نیست. لذا برای آخرین بار وقتی که از زندان فرار کرده بودم و او به دیدارم آمد، به صراحت گفت که: خودت را برای نبردی نهایی آماده کن! با وجود آن که آرمان، جنگِ مسلحانه را کاملاً موردِ تبیین قرار داده بود و آن را در راستای آگاهی و منافعِ مردم ارزیابی نمی‌کرد؛ اما حسین تاکید داشت که اگر لازم شود، باید در برابر لجام‌گسیخته‌گیِ ارتجاع، به دفاع برخاست. من که تجربه‌ی سیاسی و مبارزاتیِ چندانی نداشتم، اما ظاهراً برهه‌ی اوایل دهه‌ی شصت، در صف‌بندی‌های سیاسی و مبارزاتِ رو در رو، دو بلوک را می‌توانستی ببینی: ارتجاعِ حاکم؛ که شمشیر را از رو بسته بود، و مجاهدینِ خلق؛ که جنگِ مسلحانه را تنها امکانِ مبارزه می‌دانستند. بنا بر این، حسین، در مقابلِ پرسشِ کلیدیِ حاکمِ شرع که: آیا جنگِ مسلحانه را قبول داری یا نه؟! با بی پاسخ گذاشتنِ این پرسش، اعدام شد!

[تشکیلِ شورای مرکزیِ آرمانِ مستضعفین در استانِ همدان و عضویتِ حسین در این شورا]:

ظاهراً در شهرِ همدان، بعد از انقلاب و اواسطِ سال ۵۸، از دو مجرا نشریاتِ آرمان، [توزیع]، تبلیغ، و ترویج می‌شده که حسین متقی، یکی از همین مجراها بود. مدتِ مدیدی طول نمی‌کشد تا همه متفق‌القول شوند که بهتر است از یک کانال و مجرا، نشریاتِ آرمان، به همدان منتقل شده و در خانه‌ی یکی از افراد، تکثیر شده و نه تنها در همدان پخش و توزیع شود، بلکه شهرستان‌هایی هم‌چون: اسدآباد و تویسرکان و ملایر و غیره را هم تغذیه کنند. حسین متقی به همراهِ دیگر افرادِ فعال توانستند شورای استانیِ آرمان را به‌وجود آورند و برای سامان دادن به تشکیلاتِ استانی و دایر کردنِ کلاس‌های آموزشی و توزیع و پخشِ جزوات و نشریاتِ آرمان، به‌علاوه، به

راه انداختن کتابفروشی‌یی در خیابان عباس آباد و تهیه‌ی خانه‌های تیمی و گروهی تلاش کردند.

واقعیتِ روندِ مبارزه در آن دهه و سرکوبِ دهشت‌ناک و نظامِ پلیسی و امنیتی‌یی که روحانیتِ حاکم به کمکِ نهادهایی هم‌چون: سپاه و دادستانی و اطلاعاتِ جمهوری اسلامی، اعمال کرد؛ از افراد و اعضای استانیِ آرمان در شهرِ همدان، برخی مجبور شدند که بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰، همدان را ترک کنند. اما حسین متقی و محمد رضا روانیان که هر دو از اعضای شورا بودند، در سالِ شصت اعدام شدند. طبق قرارِی که حسین متقی با فردی از فعالینِ آرمان که ساکن ملایر بوده است، داشته؛ [حسین متقی سر قرار حاضر] و دست‌گیر می‌شود. ظاهراً فردِ مزبور، جای‌گاه تشکیلاتیِ او را لو می‌دهد. تا آن زمان رژیم نمی‌دانست که چه کسانی اعضای شورای استانیِ همدان هستند. با لو دادنِ فردِ مزبور، ردّ تشکیلاتیِ حسین متقی هم برای بازجوها روشن می‌شود. ایستاده‌گیِ او در حوزه‌ی مرزبندی‌ها مسلّم می‌کند که او فردی‌ست که توانِ سازماندهی دارد. در میانِ فعالینِ سیاسی و اجتماعیِ همدان، کم‌تر کسی حسین را به عنوانِ فعالِ آرمانی می‌شناخت. او در حوزه‌ی سیاسی و تشکیلاتی طی چند سال، چنان ورزیده شده بود که می‌دانست مخفی کاری در کارِ جمعی، یکی از اصولِ اساسی‌ست»^{۷۹}

«هم‌زمان با بحرانِ درونیِ آرمان؛ حسین هم‌چون دیگران، به گرایشی که ظاهراً برآمده از پلنوم بود و یا به آن معروف شده بود؛ به جنگِ مسلحانه تمایل یافته بود. به خاطر دارم بار اولی که از زندان فرار کردم، حسین جزوِ آن مسئولین شورای استان همدان بود که به دیدنم آمد و به‌طور شفاف گفت که: اگر لازم باشد و

^{۷۹} منبع: ایمیل - تقی از هلند

موقعیت ایجاب کند، ما هم باید وارد فاز نظامی شویم و من را مخاطب قرار داد [او گفت] که تو در آن فاز، قابلیت و توانایی جدی داری. من که از مجرای کتب شریعتی با آرمان آشنا شده بودم، هر چند که به طور شفاف و همه جانبه از بحران درونی آرمان در آن زمان اطلاع کافی نداشتم، از گفته‌ی حسین، حیرت‌زده شده بودم اما، اظهار نظر [من]، چندان لطفی نداشت! زیرا من وارد زنده‌گی مخفی می‌شدم و می‌دانستم که حسین متقی را به‌طور مداوم نخواهم دید. بعدها، از دوستان نزدیک حسین - که یکی از آن افراد [هم اکنون] در سوئد زنده‌گی می‌کند - شنیدم که به برخورد قهرآمیز با رژیم اعتقاد پیدا کرده بود.

رفیق عزیز!

دهه‌ی شصت، به‌ویژه سال‌های نخست آن، تب و تاب انقلاب ناکام بهمن ماه را به طرُق گوناگون، بازتاب می‌داد. به‌ویژه با وارد شدن مجاهدین به فاز نظامی و سرکوب بی‌سابقه و دهشت‌ناک استبداد مذهبی؛ ده‌ها و بلکه صدها انسان آزاده و خوش‌فکری هم‌چون حسین متقی - بدون این‌که در جنگ مسلحانه شرکت داشته باشند - اسیر قهر نظام سرکوب‌گر جمهوری اسلامی شدند و به مرگ محکوم شدند»^{۸۰}

تکمله:

«در یکی از جمعه‌های شهریور ۵۹ بود که از طریق یکی از دوستان مجاهدین به قراری در پارک لاله رفتیم. آن روز موضوع بحث چند نفرمان احتمال وقوع جنگ و موضع‌گیری نیروهای اپوزیسیون در قبال آن بود. در آن روز ۲ تا از بچه‌های راه

^{۸۰} منبع: ایمیل - تقی از هلند

کارگر (یکی از آنها اغلب با میز کتاب راه کارگر رو به روی دانش گاه بود) و ۲ تا از بچه های پیکار و نادر (حسین متقی) از آرمان مستضعفین و من که فقط ۲-۳ ماهی بود هوادار آرمان مستضعفین شده بودم و دوست مجاهدان بودیم. بعد از گذشت یک ساعتی بود که آن روز به خاطر وضعیت بد امنیتی پارک، صحبت را رها و به بیرون پارک آمدیم. نادر موتور هوندای قرمز رنگی داشت که من و دوستانم را به میدان شهدا رساند و خودش به طرف شرق ادامه داد و من و دوستانم به طرف میدان خراسان. بعد از شروع جنگ و تغییر شرایط پلیسی تهران دیگر آن جلسات جمعه تکرار نشد و من دیگر نادر را ندیدم تا سال ها بعد از یکی از دوستان آرمانی خودم شنیدم که نادر در اواخر تابستان سال ۶۰ دست گیر و در آبان همان سال اعدام شده است. نادر به مانند تمامی بچه های دیگر آرمان که من می شناختم چه پرشور از صداقت و صمیمی و مهربان بود با تمام صداقت انقلابی در مبارزه با رژیم جنایت کار خمینی و زنده گی بهتر برای مردم ایران مبارزه می کرد و همزمان آماده و پذیرای انتقاد از نظرگاه های دیگر بود. همین خصلت ها کمک می کرد که بتوانیم دگم نباشیم و بر رسوبات عقاید مذهبی خود پشت پا بزنیم و هر روز از آن خرافات دور و دورتر بشویم. یاد و راه اش همیشه پاینده باد.»^{۸۱}

۵۰) احمد محبی^{۸۲}

فرقان

تاریخ تولد:

^{۸۱} منبع: فیس بوک محمد امیرانی

^{۸۲} منبع: <http://forqan.blogspot.com>

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ۶ تیر ۱۳۶۰

محل شهادت:

نحوه شهادت:

نحوه دست گیری:

(۵۱) سعید مرآت^{۸۳}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: سحرگاه سوم خرداد ۱۳۵۹

محل شهادت: تهران

نحوه شهادت: تیرباران

نحوه دست گیری:

^{۸۳} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

۵۲) شیوا مرآت (خسروی)^{۸۴}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: ۲۶ مهر ۱۳۶۰

محل شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری:

۵۳) فرجام مقبلی زال^{۸۵}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: ۱۴ مهر ۱۳۶۰

محل شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

^{۸۴} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

^{۸۵} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

نحوہی دست گیری:

(۵۴) حسن ملکی پور^{۸۶}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شہادت: ۲۷ مہر ۱۳۶۰

محل شہادت:

نحوہی شہادت:

نحوہی دست گیری:

(۵۵) محمد رضا ملکی پور^{۸۷}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شہادت: ۱۳۶۰

^{۸۶} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

^{۸۷} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

محلِ شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری:

۵۶) محراب مندلی زاده^{۸۸}

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰

محل شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری:

۵۷) حسین مؤکدی



آرمان مستضعفین

تاریخ تولد: ۱۳۳۸

^{۸۸} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

محل تولد: سنگسر

تاریخ دست‌گیری: دست‌گیری اول : سال ۱۳۶۰ - دست‌گیری دوم ۱۳۶۴

تاریخ شهادت: ۱۳۶۷

محل شهادت: سمنان

نحوه ی دست‌گیری:

« حسین موکدی متولد سنگسر بود بعد از انقلاب به "آرمان مستضعفین" پیوست و تا سال شصت در شهر سمنان مسئول تشکیلات این سازمان بود. با شروع سرکوب‌ها در سال شصت به تهران رفت در تهران دست‌گیر شد و چون فعالیت او در سمنان بود پس از حدود شش ماه از اوین به زندان سمنان منتقل‌اش کردند - اگر زمان را اشتباه نکنم - اوایل سال شصت و سه آزاد شد او هم‌چنان به خط اصلی "آرمان مستضعفین" وفادار بود و پس از آزادی تلاش کرد باقی‌مانده‌ی هواداران آرمان مستضعفین در سمنان و شاهرود را سازمان‌دهی کرده و فعالیت خود را از سرگیرد اما اواسط سال شصت و چهار مجدداً در سنگسر دست‌گیر و در سال شصت و هفت اعدام شد »^{۸۹}

۵۸) مرتضی نبی‌اللهی^{۹۰}

فرقان

تاریخ تولد:

^{۸۹} منبع: ایمیل - مسلم منصوری

^{۹۰} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت :

محل شهادت:

نحوه ی شهادت:

نحوه ی دست گیری:

۵۹ حسن نوری

فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ساعت یک بامداد مورخ ۱۳ / اسفند ماه ۱۳۵۸

محل شهادت: تهران

نحوه ی شهادت: تیر باران

نحوه ی دست گیری:

تکمله ها:

« روابط عمومی دادستانی کل انقلاب نیز در بیانیه‌ای اعلام کرد: امرالله الهی، حسن نوری، محمد نوری، کمال یاسینی، محمد کاشانی، غلامرضا یوسفی و سعید واحد به جرم قتل محمد مفتاح، مهدی عراقی، حسام عراقی، جواد بهمنی، اصغر بهمنی و سوء قصد به جان هاشمی رفسنجانی و سرقت مسلحانه از بانک‌های جمهوری اسلامی در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به اعدام محکوم شدند و در ساعت یک بامداد ۵۸/۱۲/۱۳ حکم اجرا شد.»^{۹۱}

۶۰ محمد نوری



فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

^{۹۱} منبع: <http://www.aviny.com/News/۰۴/۰۷/۰۳.aspx>.

تاریخ شهادت: ساعت یک بامداد مورخ ۱۳/اسفند ماه ۱۳۵۸

محل شهادت: تهران

نحوی شهادت: تیرباران

نحوهی دستگیری:

تکمله‌ها :

«روابط عمومی دادستانی کل انقلاب نیز در بیانیه‌ای اعلام کرد: امرالله الهی، حسن نوری، محمد نوری، کمال یاسینی، محمد کاشانی، غلامرضا یوسفی و سعید واحد به جرم قتل محمد مفتاح، مهدی عراقی، حسام عراقی، جواد بهمنی، اصغر بهمنی و سوء قصد به جان هاشمی رفسنجانی و سرقت مسلحانه از بانک‌های جمهوری اسلامی در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به اعدام محکوم شدند و در ساعت یک بامداد ۵۸/۱۲/۱۳ حکم اجرا شد.»^{۹۲}

(۶۱) حمید نیکنام^{۹۳}

فرقان

تاریخ تولد:

^{۹۲} منبع :

<http://www.aviny.com/News/asp?x=۳/۰۷/۰۴/۸۵>

^{۹۳} منبع : <http://forqan.blogspot.com>

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: ۵ بهمن ۱۳۵۸

محل شهادت:

نحوه‌ی شهادت:

نحوه‌ی دست‌گیری:

۶۲) سعید واحد



فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: ساعت یک بامداد مورخ ۱۳/ اسفندماه ۱۳۵۸

محل شهادت: تهران

نحوه‌ی شهادت: تیرباران

نحوه‌ی دست‌گیری:

تکمله‌ها:

« روابط عمومی دادستانی کل انقلاب نیز در بیانیه‌ای اعلام کرد: امرالله الهی، حسن نوری، محمد نوری، کمال یاسینی، محمد کاشانی، غلامرضا یوسفی و سعید واحد به جرم قتل محمد مفتاح، مهدی عراقی، حسام عراقی، جواد بهمنی، اصغر بهمنی و سوءقصد به جان‌هاشمی رفسنجانی و سرقت مسلحانه از بانک‌های جمهوری اسلامی در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به اعدام محکوم شدند و در ساعت یک بامداد ۵۸/۱۲/۱۳ حکم اجرا شد.»^{۹۴}

۶۳) کمال یاسینی

^{۹۴} منبع : <http://www.aviny.com/News/۰۳/۰۷/۰۴/۸۵.aspx>



فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست گیری:

تاریخ شهادت: ساعت یک بامداد مورخ ۱۳ / اسفند ماه ۱۳۵۸

محل شهادت: تهران

نحوه شهادت: تیر باران

نحوه دست گیری:

تکمله‌ها:

«روابط عمومی دادستانی کل انقلاب نیز در بیانیه‌ای اعلام کرد: امرالله الهی، حسن نوری، محمد نوری، کمال یاسینی، محمد کاشانی، غلامرضا یوسفی و

سعید واحد به جرم قتل محمد مفتاح، مهدی عراقی، حسام عراقی، جواد بهمنی، اصغر بهمنی و سوء قصد به جان هاشمی رفسنجانی و سرقت مسلحانه از بانک‌های جمهوری اسلامی در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به اعدام محکوم شدند و در ساعت یک بامداد ۵۸/۱۲/۱۳ حکم اجرا شد.^{۹۵}

۶۴) غلامرضا یوسفی



فرقان

تاریخ تولد:

محل تولد:

تاریخ دست‌گیری:

تاریخ شهادت: ساعت یک بامداد مورخ ۱۳/اسفند ماه ۱۳۵۸

محل شهادت: تهران

نحوه شهادت: تیرباران

^{۹۵} منبع: <http://www.aviny.com/News/۰۳/۰۷/۰۴/۸۵.aspx>

نحوه‌ی دست‌گیری:

تکمله‌ها:

«روابط عمومی دادستانی کل انقلاب نیز در بیانیه‌ای اعلام کرد: امرالله الهی، حسن نوری، محمد نوری، کمال یاسینی، محمد کاشانی، غلامرضا یوسفی و سعید واحد به جرم قتل محمد مفتاح، مهدی عراقی، حسام عراقی، جواد بهمنی، اصغر بهمنی و سوءقصد به جان‌های هاشمی رفسنجانی و سرقت مسلحانه از بانک‌های جمهوری اسلامی در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به اعدام محکوم شدند و در ساعت یک بامداد ۵۸/۱۲/۱۳ حکم اجرا شد.»^{۹۶}

۶۵) بهروز...^{۹۷}

«در ضمن، من در سال ۶۰ - قبل از ۳۰ خرداد- در بند نوژه ای‌ها، با ۴ تن از بچه‌های آرمان [هم بند] بودم که از بچه‌های [انتقال یافته از زندان] مشهد بودند. در آن جا هم شنیدم که دو تن از آن‌ها - که متأسفانه فقط

^{۹۶} منبع: <http://www.aviny.com/News/۰۳/۰۷/۰۴/۸۵.aspx>.

^{۹۷} موارد شماره ی ۶۵ و ۶۶ از جمله مواردی هستند که برای تکمیل مشخصات و زنده‌گی‌نامه‌شان نیازمند پیگیری بیشتری‌ست.

اسامیِ کوچک‌شان بنام‌های بهروز و مرتضی یادم مانده است - اعدام شدند. ولی مطمئن نیستم.

یکی از این چهار تن، در دانش‌گاه مشهد خیلی معروف بود. به خاطر تیپ و قیافه‌اش! اسم‌اش یوسف بود و حزب اللهی‌ها به او می‌گفتند: یوسف عثمان! یک‌بار [عبدالمجید] دیالمه [رونوشت برابر با اصل هادی غفاری جانی - چماقدار معروف!] با این یوسف، در بند فرقانی‌های زندان، بحث می‌کرد. دیالمه برای این‌که یوسف را عصبی کند، به او می‌گفت: شیخ عثمان! ^{۹۸}»

۶۶) مرتضی ...

« مرتضی و بهروز ، آرمانی [آرمان مستضعفین] بودند. این‌ها چهار نفر بودند که [آن‌ها را] از زندان مشهد به تهران فرستاده بودند. ابتدا در بند بچه‌های فرقان بودند که من در آن‌جا شاهد جرّ و بحث یوسف با دیالمه بودم. بعد که من را به بند نوژه ای‌ها فرستادند، پس از یک یا دو هفته، آن‌ها را هم پیش من فرستادند.

یوسف و آن نفر چهارم را مطمئنم که اعدام نکردند؛ ولی، بهروز و مرتضی را شنیدم که اعدام کرده‌اند؛ ولی نه با قاطعیت صد درصد. قلباً امیدوارم که خبر، درست نباشد. بچه‌های بسیار خوبی بودند. به‌خصوص همین دو نفر، یعنی : بهروز و مرتضی» ^{۹۹}

^{۹۸} منبع : ایمیل - حسین ملکی ؛ ۱ ژانویه ۲۰۱۲

^{۹۹} منبع : ایمیل - حسین ملکی ؛ ۲ ژانویه ۲۰۱۲

نامشان زمزمه‌ی نیمه شب مستان باد

تا نگویند که از یاد فراموشانند

بنیان این کتاب در سال ۹۰-۱۳۸۹ زمانی که در ترکیه به عنوان پناهجو می زیستم، پی ریزی شد و بخش اعظم کار در همان زمان انجام یافت. آرزو داشتم که این کتاب را هم چون بخش دوم از کتابی مفصل تر و به عنوان مکمل آن تحت عنوان «نگاهی به جریانات خط شریعتی» در چارچوب پژوهشی احزاب سیاسی در دهه‌ی شصت، منتشر کنم. کاری که طی آن؛ ضمن نقادی طبقاتی و ایده‌ئولوژیک این جریانات، فاصله‌ی امروزی‌ن خویش را نیز با آن اندیشه، و نیز «خط شریعتی» به عنوان آخرین صورتبندی تبلور یافته و در دسترس‌اش، تبیین کنم. آرزویی که توصیه‌ی برخی از رفقای درد آشنای ما هم البته بر انجام آن تأکید داشت. قصد داشتم و دارم که با نگاهی نقادانه پرونده‌ی «خط شریعتی» را بازخوانی و بررسی کرده و برای آشنایی تقدیم علاقمندان تاریخ معاصرمان کنم. ضعف‌ها، کاستی‌ها، نارسائی‌ها و تناقضات ساختاری مبانی اندیشه‌ی شریعتی؛ بی تجربگی، ذهنی‌گرایی، بی‌عملی، و فقدان درک عینی از مبارزه‌ی طبقاتی که جریانات سیاسی این طیف هر کدام با شدت و حدت کمابیشی گرفتارش بودند؛ تهاجم تاتار و سرکوب سبعانه‌ی جمهوری اسلامی به این جریانات در شرایطی که هنوز قوام نیافته بودند و آمادگی‌های لازم برای مواجهه با امواجی از این دست و این چنین سهمگین را نداشتند؛ افول جهانی رادیکالیسم انقلابی و چپ رادیکال؛ و عروج بین‌المللی بنیادگرایی اسلامی و مصادره‌ی پرچم رادیکالیسم و فروبردن آن به منجلاب جرم و جنایت... همه و همه مؤلفه‌ها و عواملی هستند که دست به دست هم دادند و چنان کردند که اینک به روشنی می‌بینیم که رهیافتی که با شریعتی تعریف می‌شد و طیفی که تبارش به این اندیشه می‌رسید، دست کم در هیئت و هیبتی که در نیمه دوم دهه‌ی پنجاه با عنوان «خط شریعتی» تبلور یافت - دیرینه که به تاریخ پیوسته و بنا بدلایلی که به اجمال برشمردیم، نشانی از جان‌گیری و صورت‌بندی نویی هم از آن پیدا نیست! اما این واقعیت نه تنها مانع از آن نیست که به بازخوانی و نقد همه جانبه‌ی آن بنشینیم؛ بلکه حتی گویای مؤکد این ضرورت هم هست. خط شریعتی چه در هیئت و هیبت جریانات سیاسی - تشکیلاتی‌اش و چه در مضمون آموزه‌ها و دگرترین‌های شریعتی، ارزش بازخوانی انتقادی جدی، همه جانبه، بی پروا، تمام عیار و البته منصفانه را داراست، زیرا علاوه بر آنکه از خود دستاوردها و تجربیاتی به جای گذاشت؛ نیز، بخشی جدائی ناپذیر از تاریخ ما و تاریخ جنبش سیاسی معاصر ایران است.

